

اتحاد

ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

فروردین ۱۳۷۸ شماره ۶۰ سال پنجم

فرمان حمله دوباره صادر شده است!

همه شواهد حاکی از آن است که ولی فقیه و دار و دسته اش عزم را جزم کرده اند که تا انتخابات مجلس، با توسل به هر وسیله ای، حتی با حمله مستقیم به شخص خاتمی و چیدن مقدمات کنار گذاشتن وی، به اتهام نقض قانون اساسی، شرایط را به نفع خود تغییر دهند،

صفحه ۲

جنگ بالکان به نفع کیست؟

صفحه ۳

مروری بر پیشینه و نقش "دادگاه ویژه روحانیت"

صفحه ۴

گتمان جنایت توسط دستگاه قضایی رژیم

صفحه ۷

سازمان ملی دانشگاهیان ایران در انقلاب

ایران (بخش دوم و پایانی) دکتر ناصر پاکدامن

صفحه ۲۴

درسهایی از انقلاب اکتبر

(بخش دوم)

گذار از انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی

صفحه ۲۰

حیدر

مصاحبه با

رضا کعبی

عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران و سردبیر نشریه جهان امروز

پیرامون دستگیری

اوجالان

صفحه ۲۲

ملی گرانی اقتصادی

و چپ در هندوستان

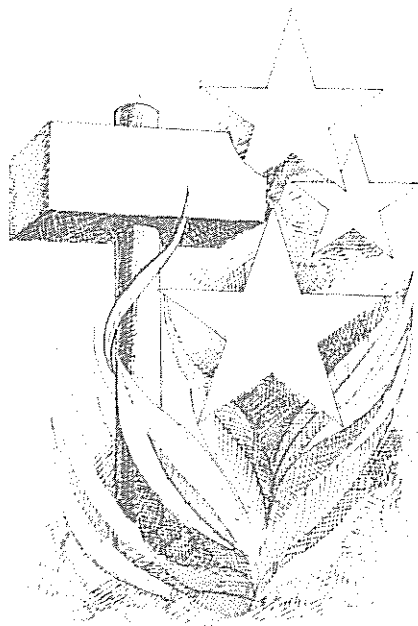
صفحه ۲۷

رای سیاسی دادگاه عالی

صفحه ۳۰

انگلیس

گرامی باد اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) روز همبستگی جهانی کارگران



* امنیت شغلی و پرداخت دستمزدها

و مسایل جنبش کارگری

* جنبش بیکاران در ایران بعد از انقلاب

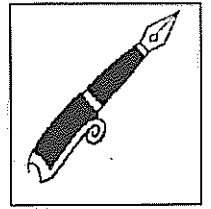
* نگاهی گذرا به تشکلهای موجود در کارخانهها

* جهانی شدن در بوته آزمایش:

بهران و مبارزه طبقاتی در آسیای شرقی

* محمدعلی ابرندی، کارگر مبارز و سازمانده

در صفحات ۱۰-۱۹



فرمان حمله دوباره صادر شده است!

یورش به مردم و انتقام از رای "نه" آنها، به حاکمیت سیاه خود هستند.

اما برخلاف تصور ولی فقیه و دار دسته های حول و حوش او، آنچه که زمین را زیر پای این جناح به لرزه در آورده است، و خط امامی ها را از حاشیه حکومت به مرکز قدرت پرتاب کرده است، نه کارگزاران، که آن قدرتی بوده و هست که مصاف اصلی با سیاستهای تمامیت خواه این جناح را همچنان به پیش می برد و در این مصاف، هر بار به طریقی و با توجه به امکانات عمل خود، چهره های لازم را برای پیشبرد اهداف خود می آفریند و به آنها هویت می بخشد و تا زمانی که در مسیر اهداف این قدرت عظیم، طی طریق می کند، حفظ کرده و با لغزششان از گردونه خارج می کنند. این قدرت عظیم نیروی تشخیص جنبش حق طلبانه مردم کشور ما و اراده خلل ناپذیر آنها بر کوبیدن مهر خود بر تحولات جامعه است.

در واقع امر نیز، بدون واکنش مردم، در قبال اقدامات تاکنونی این جناح، هیچ کس قادر به متوقف کردن ماشین سرکوب و کشتار تحت فرمان آن نبود.

در طول دو سال گذشته، تاکنون آن اهرمی که جلوی پیشبرد نقشه قبضه کامل قدرت در حکومت از طرف ولی فقیه و طرفداران او را سد کرده است، تنها و تنها مقاومت مردم بوده است. امروز دوباره شمشیرها با تسویه حساب های داخلی تیز می شوند، تا بر حلقوم جنبش مردم گذاشته شوند.

امروز خطر سرکوب ها بیش از همیشه جدی است و باید علاج واقعه را قبل از وقوع کرد.

اپوزیسیون چپ، دمکرات و مترقی، موظف است که در مقابل یورش های جدید جناح غالب رژیم، به مقابله برخاسته، و نقشه های شوم آن در تدارک مقدمات سرکوب جنبش مردم را نقش بر آب کند.

هنوز چند صباحی از حملات رهبر و رئیس قوه قضائیه نگذشته بود، که ثمرات این عرائض بهاری، یک به یک برملا شدند. حملات این بار نیز اول از داخل شروع شد. حکم محکومیت کرباسچی، برخلاف انتظار رفسنجانی و کارگزاران، یکسره از دیوان عالی کشور برای اجرا به دادگستری تهران پس فرستاده شد. روزنامه زن، به مدیریت فائزه هاشمی، دختر رفسنجانی، به دستور مستقیم دادگاه انقلاب و بدون توجه به قانون مطبوعات و رای هیات منصفه دادگاه مطبوعات، توقیف شد و اعتراض وزارت ارشاد به نقض قانون اساسی در هوا معلق ماند.

انتخاب کارگزاران، برای وارد آوردن اولین ضربه ها، اتفاقی نیست. امکان ایجاد شکاف در درون کارگزاران با توجه به مواضع رفسنجانی واقعی است و از میدان به در کردن چهره های مهم آن، به انجا مختلف، یورش بعدی به کانون قدرت خط امامی ها و تبدیل مجدد آن ها به نیروهای حاشیه حکومت را نه فقط ممکن، بلکه آسان تر می کند.

همه شواهد حاکی از آن است که ولی فقیه و دار و دسته اش عزم را جزم کرده اند که تا انتخابات مجلس، با توسل به هر وسیله ای، حتی با حمله مستقیم به شخص خاتمی و چیدن مقدمات کنسار گذاشتن وی، به اتهام نقض قانون اساسی، شرایط را به نفع خود تغییر دهند، تا مجلس را همچنان تحت اختیار خود نگه دارند. آنها برای رسیدن به این هدف، حمله را از کارگزاران شروع کرده اند، که دو سال پیش با پشتیبانی از خاتمی، راه بازگشت دوباره نیروهای موسوم به خط امام را به مرکز قدرت هموار ساختند. اما فقط سرکوب رقبا نیست که جزو برنامه خامنه ای و دستگاه فساد تحت فرمان اوست.

آنها با حمله به جناح های رقیب و قلع و قمع آنها، در صدد تیز کردن سلاح

سال جدید، دوباره با حمله به مطبوعات و تدارک سرکوب آزادی های مردم آغاز شد. جناح ولایت فقیه، بعد از هر شکستی، تلاش می کند خیز دیگری بردارد، تا مگر جبران مافات کرده، آب رفته را دوباره به جوی باز آورد.

این بار ندای حمله از جانب رهبر، در مشهد سر داده شد و وزارت کشور و وزارت ارشاد، از طرف شخص رهبر مورد انتقاد قرار گرفتند که به وظائف خود، آنگونه که ایشان می طلبند، عمل نمی کنند. بدنبال این اشاره، محمد یزدی قاضی القضاة حکومت اسلام، در ششم فروردین ماه در نماز جمعه تهران حاضر شد و فرمایشات رهبر را تبدیل به سکه نقد کرد. دوباره مطبوعات در نوک تیغ حمله قرار گرفتند. رسماً وزیر ارشاد تهدید به استیضاح شد و شخص رئیس جمهور متهم شد که قانون اساسی را زیر پا گذاشته، اجازه می دهد که در دولت اسلام به شعائر اسلام عزیز، توهین شده، حرمت خون شهدا پایمال گردد.

بعد از شکست مفتضحانه جناح ولایت فقیه و بازار، در انتخابات شوراهای شهر و روستا، لشگرکشی مجدد این جناح غیرمنتظره نبود. اما حمله مستقیم به رئیس جمهور از پشت میز خطابه نماز جمعه تهران، نشان دهنده نه فقط ابعاد نقشه ها، قبل از همه تاثیر عمیق و نابودکننده ضربه ای بود که این جناح، با رای مردم نوش جان کرده است. شکست جدید، نه فقط مرحم پیروزی سازمان یافته در انتخابات خبرگان را نقش بر آب ساخته است، بلکه چشم انداز آینده را نیز که در گرو کنترل انتخابات مجلس و پیروزی مطلق در آن است، تیره و تار ساخته است. وزارت کشور، مورد حمله رهبر است، چرا که امکانات تقلب به نفع مریدان ایشان را فراهم نساخته است و وزارت ارشاد، روزنامه های مخالف رهبری را به سلابه نکشیده است.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

جنگ بالکان در خدمت کیست؟

اواخر ماه مارس گذشته، یگان های هوایی کشورهای عضو ناتو، حملات وسیعی را علیه یوگوسلاوی آغاز کردند و در عرض مدت کوتاهی، بخش مهمی از تاسیسات نظامی، صنعتی و نیز پل ها، جاده های استراتژیک و فرودگاههای این کشور را با خاک یکسان کردند و هزاران نفر از مردم این کشور را با بمباران خانه هایشان کشته و زخمی نمودند.

هدف اعلام شده ناتو، جلوگیری از اقدامات ارتش یوگوسلاوی در کوسوو علیه آلبانی تبارهای این استان، مجبور کردن دولت یوگوسلاوی به امضای قراردادی بود که بر اساس آن خودمختاری کوسوو به رسمیت شناخته می شد و نیروهای ناتو برای حفظ صلح وارد این استان یوگوسلاوی می شدند.

اما امروز بعد گذشت بیش از دو هفته از این بمباران ها نه فقط هیچ کدام از این اهداف برآورده نشده اند، بلکه برعکس هم سرکوب صرب ها در کوسوو ابعاد گسترده تری به خود گرفته است و هم ترس از بمباران ها، عامل مضاعفی بر این سرکوب شده، عملاً هزاران نفر را آواره کوه و دشت نموده، به سوی کشورهای همسایه سرازیر کرده است و جامعه بین المللی را با مساله جدیدی، تحت عنوان صد هزار آواره کوسوونی درگیر ساخته است.

شکی نیست که ناسیونالیست های صرب و در راس آنها، رئیس جمهور یوگوسلاوی، اسلوبوران میلوشویچ، نه فقط نقش مهمی در جنگ بالکان داشته اند، بلکه عامل اصلی بحران در کوسوو هستند و با سیاست های شوونیستی و سرکوبگرانه خود علیه جمعیت آلبانی تبار این استان، حق تعیین سرنوشت آنها را زیر پا نهاده اند و جامعه بین المللی مجاز نیست به ناسیونالیست های صرب، امکان آن را بدهد که حق مردم کشور خود را به جرم داشتن ملیت و قومیت متفاوت پایمال کند. این امر نه فقط در مورد صرب ها، که در مورد همه دولت هایی مثل دولت یوگوسلاوی، اعم از دولت ترکیه، ایران و عراق در مورد کردها، سیاست دولت اسرائیل در مقابل فلسطینی ها و ... صادق است.

آنچه که در اقدام اخیر کشورهای عضو ناتو جدید است، کنار گذاشتن روش های تاکتونی در این قبیل موارد است. تاکتون، بخصوص بعد از جنگ جهانی دوم، واکنش های بین المللی، اساساً از کانال سازمان ملل و مصوبات شورای امنیت این سازمان، عملی می گشت و بر این اساس نیز، سیستم حقوقی بین المللی خاصی ایجاد شده است که مورد قبول دولت های عضو سازمان ملل قرار

دارد. اما اقدام اخیر ناتو در دیکته کردن قرارداد معروف رامبویه به طرفین، بخصوص تمهیل استقرار نیروهای این اتحادیه نظامی در کوسوو، تحت عنوان نیروی حافظ صلح به دولت یوگوسلاوی، بدون پشتوانه مصوبات شورای امنیت سازمان ملل، اقدام جدیدی است که سیستم حقوقی تاکنون شناخته شده بین المللی را کنار گذاشته، منطق جدیدی را وارد مناسبات بین المللی می کند که رهبران دولت های عضو ناتو، از آن در توجیه جنگ خود علیه یوگوسلاوی، تحت عنوان اخلاق یاد می کنند و هدف از آن، واکنش اخلاقی در قبال نقض حقوق بشر از طرف یک دولت، علیه شهروندان خود است. منطقی که امروز در یوگوسلاوی، با استفاده از تاثیرات سیاست شوونیستی رهبران صربستان در کوسوو، عملی می شود و می تواند در ادامه و در صورت موفقیت، نه فقط دخالت های بعدی ناتو در امور سایر کشورها را توجیه کند، بلکه سیستم حقوقی حاکم بر روابط میان دولت های جهان را در عمل دگرگون کرده، قبل از همه سازمان ملل را بی مصرف ساخته، به تاریخ بسپارد.

چرا جنگ؟

دولت های ناتو، همگی یکصدا اعلام می کنند که راهی به جز بمباران نمانده بود. گفتگوها به بن بست رسیده بود. اما آنها به افکار عمومی جهان نمی گویند که در چه زمینه ای، گفتگوها به بن بست رسیده بود.

در رامبویه آنچه که روی آن توافق کامل وجود داشت، خودمختاری کوسوو و به رسمیت شناخته شدن حقوق مردم این منطقه بود. آنچه که بر روی آن توافق وجود نداشت، اصرار ناتو در استقرار نیروهایش در این منطقه و بنام نیروی حافظ صلح بود. دولت یوگوسلاوی حاضر نبود به این امر گردن بگذارد که اداره کوسوو را داوطلبانه به دست ناتو بسپارد و حضور ناتو در خاک این کشور و حکومت آن بر این منطقه را بپذیرد. در بحث بر سر نیروی حافظ صلح، برای طرف یوگوسلاوی حضور ناتو قابل قبول نبود و برای ناتو، نیروی صلح دیگری حتی نیروی حافظ صلح سازمان ملل، مطرح نبود. فقط نیروی تحت فرمان مستقیم ناتو شرطی بود که باید پذیرفته می شد.

انگیزه کدام است؟

انگیزه رسمی جنگ بالکان، دفاع از مردم کوسوو و وادار نمودن میلوشویچ به متوقف نمودن حملات نیروهای سرکوبش در کوسوو است. اما آنچه که در این مدت اتفاق افتاده است، نتیجه نه فقط برعکس داشته است، بلکه پیش بینی آن نیز غیرممکن نبود.

اکنون بیش از یک دهه است که صرب ها خودمختاری کوسوو را لغو کرده اند و تلاش مردم آلبانی تبار این ایالت را برای احقاق حقوق خود با گوله و سرکوب پاسخ می دهند. واقعیتی که تا سال پیش، همیشه مساله داخلی صربستان تلقی می شد و به خواست رهبران مردم این منطقه در حمایت از مبارزه شان برای کسب حق تعیین سرنوشت واقعی گذاشته نمی شد.

از یک سال پیش به این سو، جنگ مسلحانه در کوسوو شروع شده و در عرض مدت کوتاهی مساله کوسوو یکباره به یک مساله بین المللی تبدیل شده است. دولت امریکا به دخالت مستقیم در حل مساله کوسوو پرداخته است.

انگیزه واقعی ناتو، در دفاع از حقوق مردم کوسوو، دلایل ویژه خود را نیز دارد. گسترش دامنه کنترل این اتحادیه نظامی بر کل اروپا، قبل از همه، مستلزم از میدان بدر کردن صربستان است که بعد از فروپاشی یوگوسلاوی قدیم، تنها کشور اروپای مرکزی است که نه فقط خواستار ورود به ناتو نیست، بلکه در مقابل ناتو دارای موضع نیز هست و هم چنان بر علقه های تاریخی رابطه خود با روسیه، تاکید دارد. برای آن که ناتو و در راس آن امریکا، حوزه نفوذ خود را تا مرزهای روسیه گسترش دهد و تا روسیه در خواب رخوت فلاکت اقتصادی کنونی خویش است، هرگونه امکان تبدیل شدن آن به تهدیدی در آینده را از میان بردارد، باید که صربستان را از هستی ساقط کند و با ویران نمودن این کشور و بازگشت دادن آن به عصر بربریت، سرنوشتی که هم اکنون عراق با آن دست به گریبان است، منافع استراتژیک خود را تأمین کند.

نیروی محرکه این جنگ، دولت امریکاست!

اگر جنگ خلیج برای دولت امریکا، اعلام نظم نوین و آغاز دوران جهان یک قطبی حول امریکا بود، جنگ بالکان، پایان این اعلام و آغاز ایفای نقش ژاندارم جهان برای دولت امریکا با استفاده از اتحادیه نظامی تحت فرمان خود در اروپا، یعنی ناتو است.

وقتی مذاکرات رامبویه هنوز ادامه داشت، مادلین اولبرایت با حضور در این مذاکرات، توافقات را تسریع نکرد، با تاکید بر نقطه اختلاف ناتو با صرب ها، مذاکره کنندگان را به امضا یک جانبه دعوت کرد، کاری که بعداً عملی شد و در واقع به مذاکرات پایان داد و آغاز جنگ از طرف مخوف ترین زرادخانه موجود جهان علیه یک کشور کوچک در قلب اروپا را تسریع نمود.

هنگامی که همه چیز به ناتو ختم می شود، یعنی که تصمیم را امریکا می گیرد. با اعلام پایان مذاکره، دیگر هیچ کس جز امریکا نبود که بین میز مذاکره و اعلام جنگ یکی را انتخاب کند، و امریکا علیرغم تلاش آخر نماینده ویژه اش، هولبروک برای دعوت میلوشویچ به تسلیم، تصمیمش را از قبل گرفته بود. بمب افکن ها آماده پرواز بودند.

با آغاز جنگ، دیگر برای دولتهای اروپائی، که اکثراً تحت رهبری سوسیال دمکرات ها هستند، راهی نمانده بود، جز اعلام وفاداری به اتحاد خود با امریکا، و تسلیم شدن به سیاست آن! آنها میز مذاکره را به امید کارگر افتادن تهدید ژنرال ها، ترک کرده بودند و اکنون که ژنرال ها شروع به شلیک کرده بودند، باید توجیحات لازم را پیدا می کردند. در این میان از همه مضحک تر، موقعیت وزیر خارجه سبز آلمان در دفاع از حمله ناتو بود.

حضور ناتو در پیش صحنه سیاسی جهان، فقط حضور دولت امریکا، با ادعای آقائی بر جهان نیست، این حضور یعنی سپردن سرنوشت سیاست، به دست منافع کلان تولیدکنندگان سلاح و شلیک کنندگان آنها از هر قماش. بازگشت به عصر بربریت و حکومت زور و خشونت در مناسبات بین المللی، به جای تفاهم و گفتگو و قانونمندی آن، زیر پا نهادن حق تعیین سرنوشت ملل و

مروری بر پیشینه و نقش "دادگاه ویژه روحانیت"

طی ماههای اخیر، بازداشت و زندانی کردن تن از روحانیون سرشناس رژیم اسلامی توسط "دادگاه ویژه روحانیت"، اعتراضات زیادی را دامن زده، یکبار دیگر، نقش و موقعیت این دادگاه ویژه را به موضوع منازعه و کشمکش میان جناحهای حکومتی تبدیل کرده است.

در ۲۵ آذرماه گذشته، حجت الاسلام اسدالله بیات، عضو شورای مرکزی "جمع روحانیون مبارز" و نایب رئیس اسبق مجلس، به وسیله دادسرای ویژه روحانیت دستگیر و زندانی شد و خبر آن نیز، با طعناق فراوان، از صدا و سیما جمهوری اسلامی پخش گردید. محکومیت و بازداشت بیات، طبق اطلاعیه دادگاه ویژه روحانیت، به جرم "کلاهبرداری توأم با جعل (فروش مال غیر)" صورت گرفت. اما آشکار بود که این امر، فارغ از درگیریهایی سیاسی حاد میان دستجات رقیب حکومتی، خصوصاً در ارتباط با انتخابات مجلس خبرگان و همچنین ایجاد رقیب دیگری برای "جامعه مدرسین حوزه علمیه قم" تحت عنوان "جمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم" (که بیات از بنیان آن بوده) نبوده است. در هر حال، زندانی شدن بیات موجب اعتراضات وسیعی از سوی گروهها و جریانهای طرفدار "بوم خرداد" شد. "جمع روحانیون مبارز" با صدور اطلاعیه ای، ضمن اعتراض شدید به این امر، اعلام داشت: "فلسفه تشکیل دادسرای ویژه روحانیت به دستور حضرت امام (س) حفظ حرمت و قداست روحانیت اسلام بود. بنابراین نباید به گونه ای عمل شود که بگویند عملکرد آن دادسرا باعث هتک و هزن روحانیت، و موجب سلب اعتقاد و اعتماد مردم نسبت به مسئولان نظام و اثبات اتهام دستگاه قضائی جمهوری اسلامی به برخورد سیاسی و جناحی گردیده است. در این اطلاعیه، همچنین "جمع روحانیون" خواستار آن شده بود که اسدالله بیات، مانند غلامحسین کرباسچی، در یک دادگاه علنی محاکمه شود.

اما بازداشت حجت الاسلام محسن کدیور، مدرس حوزه و دانشگاه در هشتم اسفندماه، اعتراضات و مجادلات بسیار گسترده تری را به دنبال داشت که اکنون نیز ادامه دارد. وی که ظاهراً به دلیل برخی مصاحبه ها با مطبوعات و سخنرانیهای خود به دادگاه ویژه روحانیت احضار شده بود، پس از چند ساعت بازجویی اولیه، بازداشت و روانه زندان اوین شد. اتهامات او، بر پایه گزارش مطبوعات، "اهانت به حضرت امام"، "اهانت به رهبری"، "تضعیف نظام"، "تشویش اذهان عمومی" و "تبلیغ برای آیت الله منتظری" عنوان شده است. محسن کدیور، در ملاقات با اعضای خانواده اش در زندان، ضمن اعتراض شدید به بازداشت خود، همه نوشته ها و سخنران خویش را "در راستای تقویت نظام و انقلاب" دانسته و تأیید کرده است که "کلیه نوشته ها و گفته ها در راستای آسیب شناسی و مقابله با آفتابهای که انقلاب و نظام را تهدید می کند بوده است. وی که قبلاً مسئله ولایت فقیه را در نشریه "راه نو" مورد بررسی قرار داده و اخیراً نیز مصاحبه ای بحث انگیز راجع به عملکرد بیست ساله جمهوری اسلامی با روزنامه "خرداد" داشته

است، گفت: "متأسفانه دادگاه ویژه روحانیت به دلیل ناتوانی در پاسخ دادن به استدلال علمی و فقهی مطرح شده توسط اینجانب مرا احضار و اقدام به بازداشت غیرقانونی اینجانب کرده است. کدیور، همچنین، بر "غیرقانونی بودن دادگاه ویژه روحانیت و عدم صلاحیت این دادگاه برای رسیدگی به اتهامات" تأکید کرده است.

گروهها و نهادهای گوناگونی از دانشجویان، روزنامه نگاران، نویسندگان، احزاب و جریانهای سیاسی و یا چهره های مذهبی سرشناس چون موسوی اردبیلی و یوسف صانعی، که اکثرآ از حامیان جناح خاتمی هستند، به زندانی شدن محسن کدیور اعتراض و یا آن را محکوم کردند، اعتراضات اینان عمدتاً بر دو دسته بوده است: دسته ای که بازداشت کدیور را به دلیل ابراز اندیشه ها و نظرات، مصداق آشکار "تفتیش عقاید" و مغایر قانون اساسی می دانند و دسته ای دیگر که اصل دادگاه ویژه روحانیت را غیرقانونی و برخلاف قانون اساسی محسوب می دارند. دویست نفر از روزنامه نگاران، که در نامه سرگشاده ای خواستار آزادی کدیور شده اند، اعلام کردند: "جدا از قانونی بودن یا نبودن دادگاه ویژه روحانیت، بازداشت مجتهدی نظریه پرداز، نه تنها غیرقانونی بلکه از مصادیق تفتیش عقاید است و استقلال حوزه و دانشگاه را زیر سؤال می برد و از سوی دیگر چون سخنان کدیور در مطبوعات به چاپ رسیده است، بازداشت وی تنگ کردن عرصه مطبوعات و آزادی قلم تلقی می شود. دفتر سیاسی "حزب کارگزاران سازندگی" نیز با صدور بیانیه ای در ۱۱ اسفند، ضمن محکوم کردن بازداشت قبل از محاکمه قانونی حجت الاسلام کدیور، با ابراز تردید در مورد اتهاماتی که برای بازداشت وی عنوان گردیده، و با اشاره به "شبیه ای که در ماههای اخیر در محافل حقوقی ایران پیرامون جایگاه قانونی دادگاه ویژه روحانیت مطرح شده، اعلام داشت که "مجموعه قراین پیرامون این بازداشت، بیانگر احتمال جدی اعمال سلاطین سیاسی در پوشش مناسبات قضائی و حقوقی است" و ابراز نگرانی کرد که "مشق مقابله دادسرای روحانیت با نیروهای وفادار به انقلاب به اتهامهای واهی بیش از آن که بخواهد حافظ حریم ولایت و رهبری باشد و قداست آنرا حراست کند باعث ضربه و لطمه شدید به اعتبار و منزلت ولایت و خدشه به رکن استوار انقلاب و نظام خواهد بود."

از سوی دیگر "اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان" (دفتر تحکیم وحدت) که با صدور اطلاعیه های متعددی بازداشت کدیور را محکوم کرده بود، اعلام کرد که در روزهای ۱۶، ۱۷ و ۱۸ اسفند جمع های بزرگ دانشجویان و روحانیون را در اعتراض به دادگاه ویژه روحانیت در چند شهر برگزار خواهد کرد که کسانی چون عبدالله نوری و ابراهیم اصغرزاده نیز در آن مراسم سخنرانی خواهند کرد.

اما این تجمعات، ظاهراً به دلیل اجابت خواست خانواده حجت الاسلام کدیور و به منظور جلوگیری از حرکات خشونت طلبان، برگزار نشد و به آینده موکول گردید. در همین حال، مهدی

کروبی، دبیر "جمع روحانیون مبارز" طی مصاحبه ای در ۱۸ اسفند، ضمن تهدید سخنگویان جناح رقیب به این که "اگر زیاد مته به خشخاش گذاشتند من از تاریخ خواهم گفت و اسنادی را که در دست دارم منتشر خواهم نمود، آن وقت خواهند دید که چه کسی ضرر خواهد برد؟" گفت: "راجع به همین دادگاه ویژه روحانیت و سیر حوادثی که از بدو تأسیس داشت را بیان خواهم کرد تا یک دادگاه را ابزار سیاسی نکنند و از مسیر اولیه ای که برای آن تعیین شده است خارج ننمایند. ما یک حکومت مقتدر داریم، اگر تشخیص می دهیم که مصلحت است دادگاه ویژه روحانیت داشته باشیم و آن را توسعه هم بدهیم، انجام بدهیم ولی آن را به حضرت امام (ره) منسوب ننماییم. نگذارند مسایل بیان شود تا معلوم کنیم که آیا دادگاه ویژه روحانیت همان بوده است که امام دستور دادند یا اینکه به صورت دیگری به کارش ادامه داد و توسعه یافت؟ در هر حال ما طالب آرامش هستیم و نمی خواهیم تنش ایجاد شود."

اما جناح مقابل نیز، که با زندانی کردن چهره های شاخص طرفدار خاتمی، تهاجم دیگری را علیه آن آغاز کرده، در مقابل این اعتراضات تاکنون حاضر به عقب نشینی نشده و بلکه در صدد راه اندازی حرکات دیگری در این زمینه برآمده است. یزدی، رئیس قوه قضائیه رژیم، در مصاحبه ای با خبرنگاران رسانه های داخلی و خارجی، در ۱۲ اسفند، با اشاره به این که "آقای کدیور هم مثل دهها متهم احضار شده است و رئیس دادگاه تشخیص داده است ایشان را بازداشت کند" و اعلام این که "پرونده حجت الاسلام کدیور در مرحله دادرسی است، اگر مطبوعاتی باشد پس از تشخیص باید در محکمه مطبوعات رسیدگی شود... و علتی یا غیرعلنی بودن دادگاه را قانون به عهده رئیس دادگاه گذاشته است. در پاسخ به سئوالی در خصوص جایگاه دادگاه ویژه روحانیت گفت: "با توجه به اصول ۱۱۰ و ۱۱۱ قانون اساسی که وظایف رهبری را مشخص کرده، جایگاه قانونی دادگاه ویژه روحانیت نیز مشخص است. بر اساس همین وظایف، دادگاه ویژه روحانیت در زمان حیات حضرت امام خمینی تشکیل و رهبر انقلاب نیز آن را تأیید کردند، و در مورد علت وجودی دادگاههای مختلف، افزود: "دنیا، دنیای تخصص است. رسیدگی خاص به پرونده ها هم امری ضروری برای اداره یک کشور است. رسیدگی به پرونده های نظامیان در سازمان قضائی نیروهای مسلح طبق قانون اساسی رسیدگی می شود. ملاک تقسیم، تسهیل کار است."

چند روز بعد، دادسرای ویژه روحانیت نیز اطلاعیه ای منتشر کرد و با اعلام این مقدمه که "چندی است بعضی از جریانهای سیاسی، تبدیل به یک گروه فشار در مقابل اجرای قانون و تحقق کامل یکی از آرمانهای بنیانگذار جمهوری اسلامی و... شده اند و اگر فرد وابسته ای از آنها مرتکب جرمی شود، با جوسازی و فشار بر قوه قضائیه و مسئولین تلاش می کنند از اجرای قانون در مورد وی جلوگیری نمایند، و با تأکید بر این که "دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت قانونی است و هیچ مغایرتی با قانون اساسی ندارد، در مورد

باره می گویند: "بعد از انقلاب با توجه به نقشی که روحانیت به رهبری امام خمینی... در تداوم انقلاب داشت، جرایم خاص این صنف... و نقش آن در تضعیف اعتماد مردم به نظام، ابعاد خاصی پیدا کرد، خصوصاً انحرافات که در اندیشه های التقاطی که در حوزه های علمیه به تدریج خودش را نشان می داد."

یکی دیگر از آخرین نمونه های اقدامات سرکوبگرانه این دادگاه، بازداشت حجت الاسلام محسن سعیدزاده در تابستان سال گذشته بود که پس از چند ماه حبس به "خلع لباس" محکوم شده است.

در دیماه ۶۸، پس از آن که علی فلاحیان در دولت رفسنجانی به وزارت اطلاعات منصوب گردید، دادستانی ویژه روحانیت به محمدی ری شهری (که ضمناً دادستان کل کشور نیز بود) واگذار شد. در این دوره، تشکیلات این نهاد هر چه بیشتر گسترش یافت و بر دامنه فعالیتهای پلیسی و قضائی آن افزوده شد. ری شهری، طی مصاحبه ای در ۲۹ شهریور ۶۹، اعلام کرد که "اساسنامه" این دادگاه در تاریخ ۶۹/۵/۲۴ مورد موافقت مقام رهبری قرار گرفته است و این دادگاه در ۱۰ حوزه قضائی (شهرهای بزرگ) تشکیل شده فعالیت خواهد کرد. در ۴ بهمن ماه گذشته، حجت الاسلام غلامحسین محسنی اژه ای، طی حکمی از سوی خامنه ای، به جای ری شهری (که ظاهراً به علت اشتغالات خود در دانشکده علوم حدیث، استعفا کرده بود) به عنوان دادستان جدید ویژه روحانیت تعیین گردید. در مراسمی که به همین مناسبت ترتیب یافته بود، محمدی گلپایگانی، مسئول دفتر مقام رهبری، اظهار داشت: "کسانی که علیه دادرسی ویژه روحانیت حرف می زنند با اساس نظام مخالفند و می خواهند از امام راحل انتقام بگیرند، به دنبال این هستند که بتوانند کینه های مانده در سینه ها را بیان کنند. وی با تأکید بر این که تشکیلات دادرسی ویژه روحانیت مورد تأیید مقام رهبری است خطاب به مسئولان آن گفت: "شما از هیچ کس و هیچ چیز واهمه ای نداشته باشید و با قوت و صلابت به کار خود ادامه دهید. سخنان رئیس دفتر رهبر نیز، به سهم خود، تردیدی باقی نمی گذارد که هدایت و حمایت اصلی از اقدامات ویژه از کجا سرچشمه می گیرد.

اما برخوردهای جناح و دستجات طرفدار خاتمی نیز در مورد این مسئله، همراه با ابهام و تناقضات آشکار است. آنها در حالی که اقدامات اخیر و عملکرد جاری دادگاه ویژه روحانیت را شدیداً مورد انتقاد قرار می دهند، نمی خواهند و نمی توانند اصل موجودیت چنین دادگاهی را مورد سؤال قرار بدهند. حجت الاسلام مجید انصاری، رئیس مجمع حزب الله مجلس، در این باره چنین اظهار نظر می کند: "با توجه به سابقه امر شبیه ای وجود ندارد و همانطور که در زمان حضرت امام (ره) در یک مقطع خاص به دلیل ضرورتهایی دادگاه ویژه روحانیت تأسیس شد، پس از ارتحال امام نیز رهبر انقلاب این ضرورت را احساس کرده و لذا ادامه کار دادگاه ویژه را تنفیذ کردند... طبیعی می بایست شیوه کار این دادگاه به گونه ای باشد که ضمن رسیدگی دقیق، قانونی و منصفانه به اتهامات روحانیون، از جایگاه و منزلت روحانیت حراست و حفاظت کند که با کمال تأسف برخی از عملکرد این دادگاه خصوصاً در یکی دو سال اخیر برخلاف این فلسفه وجودی بوده است و عملاً موجب هتک حیثیت روحانیت و حتی موجب زیر

توجهی از ملایان، در همین دادگاهها، به اعدام، حبس، تبعید، خلع لباس و... محکوم گردیدند. اما هنوز نهاد جداگانه و رسمی زیر عنوان دادرسی و دادگاه ویژه روحانیون ایجاد نشده بود. پس از تأسیس وزارت اطلاعات رژیم در سال ۱۳۶۲، پیگیری پرونده ها و سرکوب ملایان معترض و یا "التقاطی" و یا "فاسد" نیز اکثراً توسط همین وزارتخانه و غالباً در خفا صورت می گرفت.

در سال ۱۳۶۶، در جریان قلع و قمع "باند مهدی هاشمی"، دادگاه ویژه روحانیت نیز تولد یافت. خمینی، طی حکمی، رازینی و فلاحیان را به عنوان مسئولان دادگاه و دادرسی ویژه روحانیت منصوب کرد. وزارت اطلاعات، خصوصاً محمدی ری شهری و علی فلاحیان، در ایجاد و راه اندازی این دادگاه نقش مهمی داشتند، چنان که فلاحیان که به عنوان دادستان ویژه روحانیت منصوب شده بود، معاونت وزارت اطلاعات را نیز در دست داشت.

این اقدام خمینی، یعنی صدور حکم ایجاد یک تشکیلات قضائی مجزا از قوه قضائیه جهت رسیدگی به جرایم روحانیون، آشکارا مغایر قانون اساسی بود. در قانون اساسی جمهوری اسلامی تصریح شده است که "اعمال قوه قضائیه به وسیله دادگاههای دادگستری است". لکن این کار نیز، مانند صدها مورد کارهای غیرقانونی خمینی، براساس "ولایت مطلقه فقیه"، و در واقع، بر مبنای مصلحت اندیشی های خاص خود وی در مورد حفظ و بقای رژیم، صورت می گرفت. منتظری نیز، پس از عزل از قائم مقامی رهبری، در بیانیه ای به تاریخ ۷۲/۲/۱۰، با اشاره به همین نکته که "تشکیل دادگاه ویژه برخلاف قانون اساسی است، اظهار می دارد که وی از اول مخالف ایجاد این دادگاه بوده است و بعد هم می افزاید که "این دادگاه با چنین عملکردی را نباید به حضرت امام نسبت داد". در هر حال، منتظری و طرفداران وی یکی از مسایل و مشغله اصلی این دادگاه طی سالهای گذشته بوده است. چنان که مثلاً در سال ۱۳۷۰ که عده ای از نمایندگان مجلس به ملاقات منتظری، به عنوان مرجع تقلید، رفتند، حسین هاشمیان (نایب رئیس مجلس و یکی از ملاقات کنندگان) به دادگاه ویژه روحانیت احضار و بازجویی شد. در سال ۱۳۷۱، عده زیادی به اتهام تهیه و پخش اعلامیه در طرفداری از آیت الله منتظری، توسط این دادگاه دستگیر و محاکمه شدند. در همان سال، سازماندهی اصلی حمله به منزل و حسینیه منتظری در قم نیز، حجت الاسلام روح الله حسینیان، دادستان ویژه روحانیت تهران، به همراه مأموران وزارت اطلاعات بوده است. در سالهای اخیر نیز، یکی از اتهامات رایج بخشی از کسانی که توسط این دادگاه محاکمه و بازداشت می شدند، طرفداری یا ارتباط با منتظری بوده است.

اما تهاجمات و سرکوبگریهای این دادگاه ویژه نیز صرفاً محدود به هواداران و اطرافیان آیت الله منتظری نبوده است. قلع و قمع باقیمانده طرفداران آیت الله شریعتمداری، محدود و محصور کردن آیت الله سیدمحمد شیرازی، سیدصداق روحانی، سیدمحمد روحانی، ... و دستگیری و حبس بستگان و پیروان آنها نیز از جمله اقدامات دادگاه مذکور بوده است. علاوه بر اینها، خاموش کردن صدای طلاب و آخوندهایی که، خواه به دلایل سیاسی و خواه تحت عناوین مذهبی، به مخالفت با سیاستهای جاری رژیم برمی خیزند نیز از مشغولیتهای همیشگی این نهاد بوده است. ری شهری در این

اتهامات محسن کدیور اظهار داشت که وی به اتهام تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی ایران و نشر اکاذیب و تشویش اذهان عمومی به استناد مواد ۵۰۰ و ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی... تحت تعقیب قرار گرفته و پرونده... در ۱۳۷۷/۱۲/۱۳ جهت صدور حکم به دادگاه ارسال گردیده است.

علاوه بر اینها، جناح خامنه ای و دار و دسته وی، تظاهراتی از هواداران خود را نیز در این مورد به راه انداختند. گروهی از "خانواده شهدا"، در ۱۶ اسفند در برابر مجلس، در اعتراض علیه "بی بند و باری فرهنگی و هرزگیهای سیاسی" گرد آمده و ضمن اعتراض به "مسئولان فرهنگی" که اجازه می دهند در برخی مطبوعات علیه اقدام دادگاه ویژه روحانیت جوسازی شود و از یک متهم که اصل ولایت فقیه را زیر سؤال برده است، حمایت شود، با صدور قطعنامه ای "از دادگاه ویژه روحانیت در برخورد با جنجالها و هیاهوهای شیطانی" تشکر کردند. در چند شهر دیگر نیز حرکات مشابهی سازماندهی گردید. در قم، به نوشته "کیهان" صدها نفر از طلاب و روحانیون در ۲۲ اسفند در مدرسه "فقیه" اجتماع کرده و ضمن دفاع از "ارزشهای انقلاب" و محکوم کردن "بی بند و باریهای فرهنگی و سیاسی"، حمایت خود را از دادگاه ویژه روحانیت اعلام کردند. روزنامه "کیهان" که خود نیز، طبق معمول یکی از سازمان دهندگان اصلی اینگونه تظاهرات بوده و هست، ضمن سر مقاله ای با انتقاد شدید از افراد و جریانهای سیاسی که دادگاه ویژه را زیر سؤال قرار می دهند، نوشت: "در مورد دادگاه ویژه روحانیت نیز حکم امام درباره تأسیس آن موجود است مگر آن که کسانی ادعا کنند که امام (ره) کار خلاف قانون انجام داده است! این دادگاه از بدو تأسیس تاکنون به صدها پرونده رسیدگی و حکم صادر کرده است. چطور حالا با گذشت بیش از ده سال از تأسیس آن، یکباره عده ای خوابنا شده و از غیرقانونی بودن این دادگاه سخن می گویند؟..."

اما، صرف نظر از مسئله دستگیری کدیور، بیات و افراد متعدد دیگر در ماههای اخیر و اعتراضات و مبارزات و کشمکشهایی که پیرامون آن درگرفته است، واقعیت آن است که این "کار خلاف قانون" را خود خمینی مرتکب شده است و جانشین وی نیز همان "کار خلاف" را ادامه داده است. دادگاه ویژه روحانیت نیز یکی از میراثهای متعدد خمینی است که به دست پیروان و میراث خواران وی رسیده است. و مشکل اساسی افراد و جریانهای هم که می خواهند ضمن حفظ چارچوب جمهوری اسلامی و تقدیس عملکرد آن (و خصوصاً عملکرد خمینی) به اصلاحاتی بپردازند، در همین نکته نهفته است.

پس از انقلاب ۵۷ و استقرار رژیم جمهوری اسلامی، برخورد ویژه و تبعیض آمیز با روحانیان در قیاس با سایر اقشار مردم، یکی از خصوصیات این رژیم بود که ریشه در ماهیت آن دارد و توجیهات شرعی و سیاسی مبسوطی نیز برای آن فراهم آورده اند. از همان آغاز، در عرصه مسایل قضائی و حقوقی نیز، ملایان از سایر صنوف و گروههای جامعه متمایز گردیدند. علاوه بر این که "دادگاههای انقلاب اسلامی" به منظور محاکمه و مجازات سران، وابستگان و طرفداران رژیم سرنگون شده ایجاد گردیده بود، رسیدگی به اتهامات آخوندهای "فاسد" و یا وابسته به آن رژیم نیز در دادگاههای خاصی، که غالباً در قم قرار داشتند، انجام می گرفت. بدین ترتیب، عده قابل

علامت سؤال قرار گرفتن اصل مشروعیت این دادگاه شده است.

عطاءالله مهاجرانی، وزیر ارشاد نیز، ضمن آن که بازداشت محسن کدیور را ناشی از "سوء تفاهم" و یا "بی سلیقگی" دادگاه ویژه روحانیت اعلام می دارد، راجع به جایگاه این دادگاه می گوید: "ما پذیرفته ایم نهادها و سازمانهایی را که رهبر صلاح می دانند تشکیل و آنها را اصیل و موجه بدانیم و تشکیل دادگاه ویژه روحانیت نیز با نظر حضرت امام بوده است و در حال حاضر نیز بنا بر صلاحدید رهبر انقلاب مشروعیت دارد. اما بحث اصلی بر روی وظایف این دادگاه است که حضرت امام تشکیل آن را برای مقابله با روحانی نمایانی که کارهای خلاف قانون انجام می دادند، ضروری دانستند که برای خدشه دار نشدن وجهه روحانیت معظم نزد مردم، امری لازم بود ولی مشکل از زمانی شروع شد که این دادگاه خود را وارد مباحث سیاسی و اندیشه کرد."

دادگاه ویژه روحانیت، بر مبنای "فلسفه وجودی" و عملکرد آن (چنان که منتقدان امروزی آن نیز نمی توانند آن را انکار نمایند)، دادگاهی اختصاصی است که برای صنف یا قشر خاصی، در تمایز با سایر اقشار مردم، تأسیس یافته است. این دادگاه، نه فقط مغایر قانون اساسی خود رژیم اسلامی حاکم است، بلکه فراتر از آن در تضاد آشکار با تساوی حقوق انسانها و برابری آنها در مقابل قانون، قرار دارد. ایجاد چنین نهادی، صرفنظر از این که مبتنی بر چه "مصلحت" مقطعی یا مستمر بوده یا نبوده است، به معنی تبعیض و تمایز علنی و رسمی بین افراد و اقشار مختلف جامعه و اساساً محکوم است. این دادگاه، برخلاف ادعاهای رئیس قوه قضائیه و سایر مدافعان آن، یک دادگاه "تخصصی" نبوده، بلکه دادگاه خاص و اختصاصی است. دادگاههای عمومی، بر پایه آئین دادرسی روشن و قوانین مدون، می توانند به مسائل و دعاوی معینی به صورت تخصصی بپردازند (مثلاً دادگاههای جنسائی، تجاری، حقوقی...) اما این دادگاه ویژه از آنجا که به مسائل و دعاوی یک قشر خاص، آن هم براساس آیین نامه ها و قوانین خاص (و غالباً محرمانه) می پردازد، دادگاهی اختصاصی است. ایجاد و گسترش چنین دادگاههایی، در واقع، برخلاف رویه جاری در اغلب جوامع جهان است که به برچیدن و یا محدود کردن هر چه بیشتر دادگاههای ویژه و اختصاصی روی آورده اند. تنها استثنای عمده در این زمینه، دادگاههای نظامی است که هنوز در بسیاری از کشورها وجود دارند. اما دادگاه ویژه روحانیت شباهتی با دادگاههای نظامی نیز ندارد. دادگاههای نظامی، به طور معمول، به جرائمی می پردازند که در عرصه نظامی رخ داده و یا با طبیعت کار و فعالیت نظامی ارتباطی می یابند و گرنه جرائم و مسائل کیفری و مدنی عادی شاغلان نظامی نیز در دادگاههای عمومی، همانند سایر اقشار مردم، مورد رسیدگی قرار می گیرد. اما در دادگاه ویژه روحانیت جمهوری اسلامی، تمامی جرائم و مسائل (اعم از جرائم "صنفی" و عمومی) کسانی که ملیس به لباس روحانیت هستند، بر پایه مقررات و قوانینی که چارچوب و پایه و اساس آنها به هیچوجه روشن نیست، رسیدگی می شود. وانگهی، گر چه بسیاری از ملایان امروزه، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، با رژیم حاکم ارتباط یافته اند، همگی آنها جزو شاغلان و حقوق بگیران دولتی نیستند که بتوان از

این لحاظ آنها را با نظامیان مقایسه کرد. گذشته از اینها، اصلاً جرائم "صنفی" روحانیون، به سهولت قابل تعریف و تمایز نیست. نتیجه همه اینها آنست که دادگاه ویژه روحانیت ابزار خاصی در دست حکومتگران است تا با استفاده از آن هر که را بخواهند از مجازات قانونی مبرا و مصون بدارند، و یا برعکس هر صدای مخالفت و اعتراضی را با تمسک به آن، خاموش و سرکوب کنند.

دادگاه ویژه روحانیت، نه تنها یک دادگاه اختصاصی است بلکه همچنین یک دادگاه "شخصی" است، چرا که منشاء همه تشکیلات و ترتیبات و اقدامات آن، یک شخص خاص، رهبر، است و فقط در مقابل او هم پاسخگوست. تشکیل این دادگاه، چنان که در بالا اشاره شد، به دستور خمینی و ادامه کار آن نیز بنا به خواست خامنه ای بوده است. مسئولان آن را نیز، از ابتدا تا کنون، همین دو نفر منصوب کرده اند. "اساسنامه" یا آیین نامه آن نیز بنا به گفته خود ری شهری، از طرف خامنه ای به تصویب رسیده است. گذشته از اینها، شورای نگهبان و "مجمع تشخیص مصلحت نظام" نیز آن را مجزا از همه دادگاهها و مربوط به رهبر می دانند. نمونه ای از آن مربوط به ماجرای "انتخاب وکیل" در دادگاههاست.

در سال ۶۹، بعد از مجادلات بسیار، طرحی در مجلس رژیم به تصویب رسید که به موجب آن اصحاب دعوا در دادگاهها از حق انتخاب وکیل برخوردار شدند، اگر چه این امر در مورد بسیاری از دادگاهها، خصوصاً دادگاههای انقلاب و در مورد محاکمات سیاسی، اصلاً به مورد اجرا در نمی آمد. به هر حال، طرح مذکور با مخالفت شورای نگهبان روبرو شد. استدلال شورای نگهبان در رد آن طرح، از جمله، شمول آن بر دادگاه ویژه روحانیت بود. طبق نظر شورای نگهبان، "دادگاه مزبور، از آنجا که به امر مقام رهبری تشکیل شده، خارج از محدوده قوانین عادی است و تعیین حدود و ضابطه برای آن، خلاف قانون اساسی و اصول شرعی و به منزله دخالت در وظایف رهبری خواهد بود."

در پی مخالفتهای شورای نگهبان، طرح "انتخاب وکیل" به "مجمع تشخیص مصلحت" رفت و پس از جر و بحثهای طولانی، اگر چه انتخاب وکیل در دادگاه ویژه روحانیت هم پذیرفته شد ولی عملاً از تعیین وکیل مورد نظر متهم یا طرف دعوی جلوگیری شد. مطابق تبصره یک ماده واحده مصوبه "مجمع" مذکور "اصحاب دعوی در دادگاه ویژه روحانیت حق انتخاب وکیل دارند. دادگاه تعدادی از روحانیون صالح را به عنوان وکیل مشخص می کند تا از میان آنان، به انتخاب متهم، وکیل انتخاب شود!"

دادگاه ویژه روحانیت، دادگاهی اختصاصی است که سررشته آن نیز در دست ولی فقیه است. جدا از عملکرد پلیسی و سرکوبگرانه آن طی ۱۲ سال گذشته، اساساً وجود چنین دادگاهی در تناقض آشکار با حق حاکمیت مردم، حقوق دموکراتیک فردی و اجتماعی و برابری افراد در مقابل قانون است. چنین دادگاهی، به هیچ عنوان اصلاح شدنی نیست. ضروری ترین و ابتدایی ترین اصلاح همانا برچیدن آنست. امکانها اختصاصی ولی فقیه و اساساً خود ولایت مطلقه فقیه را نیز در معرض خطر جدی قرار داده و لریزه پر ارکان مجموعه این دستگاه ارتجاعی و استبدادی خواهد انداخت.

بقیه از صفحه ۳

جنگ بالکان به نفع کیست؟

احترام به استقلال کشورها در امور خود، و رایج شدن مجدد دخالت های امپریالیستی و نوع جدیدی از احیای دوران استعماری، به شیوه مدرن آن نیز هست.

این جنگ به نفع کیست؟

با بمباران یوگوسلاوی، مردم کوسوو به حقوق خود دست خواهند یافت. حتی در صورت تسخیر کوسوو توسط ناتو نیز، آنها آزاد نخواهند بود، این بار باید زیر سیطره ناتو از حق حاکمیت خود دست بشویند.

برنده این جنگ، ناسیونالیست های صرب، بخصوص رئیس جمهور آنها اسلوبوران میلوشویچ است. این جنگ تا همینجا هم، انتخابی جز میلوشویچ و سیاست ناسیونالیستی او برای صرب ها باقی نگذاشته است. همه مخالفین بعد از این جنگ، مجبوراند از هویت ملی خود دفاع کنند و در این دفاع با شورویینست ها هماوا شوند.

مردم صربستان با تحمل میلیاردها خسارت و هزاران قربانی، بازنده اصلی این جنگ خواهند بود، تنها آنچه که آنها هرگز فراموش نخواهند کرد، نفرت از دولتهائی است که کارخانه ها، جاده ها، پل ها، شهرها و خانه و کاشانه آنها را ویران کرده اند و عزیزانشان را در آتش خشونت خود سوزانده اند.

برنده دیگر این جنگ، کارتل های بزرگ تولید کننده بمب ها و بمب افکنهای نظامی است. بعد از این جنگ سفارش های میلیاردری جدیدی در انتظار آنهاست.

این جنگ باید فوراً متوقف شود!

برخلاف توجهیات دولتها، افکار عمومی جهانیان، مخالف ادامه جنگ در بالکان است. همه نیروهای صلح طلب و بشردوستان، خواستار بازگشت بر سر میز مذاکره و متوقف کردن ماشین جنگ، مهار زدن بر جنون حاکم بر آن است.

جنبش صلح، علیرغم آن که دولتهای چپ و سوسیال دمکرات مهم ترین کشورهای اروپائی خود درگیر این جنگ هستند، به شدت درمقابل جنگ در بالکان فعال است. خواست متوقف کردن جنگ، امروز به یک خواست عمومی تبدیل شده است و پایه های قدرت بسیاری از دولتهای سوسیال دمکرات و چپ اروپا را بویژه در آلمان به لرزه درآورده است. امری که خودبخود امکان ادامه درازمدت این جنگ را نمی دهد، در عین حال همین امر نیز، برای تعجیل در نتیجه گیری سریع، بر قساوت حاکم بر آن می افزاید.

- این جنگ باید فوراً متوقف گردد، استقلال کشور یوگوسلاوی محترم شمرده شود، تجاوز ناتو به حریم کشور یوگوسلاوی، محکوم شود.

- به جنایات صرب ها در یوگوسلاوی پایان داده شود، و حقوق دموکراتیک مردم کوسوو از طریق مجامع بین المللی به رسمیت شناخته شده، و حق آنها در تعیین سرنوشت خود، تحت نظارت بین المللی، و با رای خودشان به عمل در بیاید.

کتمان جنایت توسط دستگاه قضایی رژیم

دستگیرشدگان از مدیران کل وزارت اطلاعات کسی وجود ندارد. هنوز چند روزی نگذشته بود که وزیر جدید اطلاعات حضور پاره ای از مدیران کل این وزارتخانه را در میان قاتلین اعلام کرد. و باز هم در جریان مصاحبه ای، خود یزیدی اعلام داشت که "حدود هشت نفر" دستگیر شده اند، که باز هم تعدادی چنین و تعدادی چنان ... گشته اند.

این به اصطلاح "اطلاع رسانی" قوه قضائی که هیچ نامی جز ماستمالی کردن قضیه شایسته آن نیست، به همراه فشار دائمی بر مطبوعات، توسط مقامات قضایی، انجام می شد که آنها را با تهدید، به سکوت در این باره فرا می خواندند. یزیدی وقتی از عدم تغییر در روند پیگیری قتل‌های سیاسی سخن می گوید در واقع از این روندها خشنود است. اما در عرف قضایی، کتمان جنایت و اختفای جانینان، خود شرکت در جرم است و بنابراین دستگاه قضایی ایران و رئیس آن، با همه سوابق شومش، بنا به عملکرد خود در این قتلها، رسماً به شریک جرم تبدیل شده است. اگر تاکنون مجازات جانینان، از طریق برگزاری یک دادگاه علنی و مجازات عاملان و آمران این قتلها و شناسایی و مجازات باند‌های ترور که در رژیم اسلامی به شکار قربانیان خود می پردازند توسط مردم مطرح می شد، اکنون بر این مطالبات شرکت مقامات قضایی رژیم نیز افزوده می شود. واضح است که برای نیروهای اپوزیسیون و خانواده های قربانیان، از ابتدای وقوع این جنایات هیچ توهمی نسبت به دستگاه قضایی رژیم وجود نداشت. آنها می گفتند دستگاهی که در دامن خود باند‌های ترور و جنایت را پرورش داده است نمی تواند به عنوان مدعی العموم از آنها دادخواهی کند. و دیدیم که نکرد.

از همان ابتدا ضرورت یک کمیسیون تحقیق بین المللی برای تحقیق در این امر مطرح بود و امروز بعد از سه ماه از این اتفاق دردناک، نه تنها دستگاه قضایی رژیم اسلامی عدم کفایت خود را به مردم نشان داده است، بلکه علاوه بر آن، اکنون به عنوان یک نیرو که به کتمان جرم مبادرت کرد، خود شریک جرم است.

رسول منتخب نیا، عضو مجمع روحانیون مبارز، در مورد قتل‌های اخیر می گوید: "مسئله قتلها مربوط به دیروز یا امروز نیست. چندین سال است این اتفاقها رخ می دهد و به گفته مسئولین حداقل در هفت هشت سال اخیر تعدادی قتل مشکوک صورت گرفته که برخی از آنها منتسب به عاملان قتل‌های اخیر است. حالا که قضیه فاش شده، بهترین راه، ریشه یابی و معرفی ریشه های این فتنه است. عده ای به این بهانه که اگر مسئله ریشه یابی شود، به جاهایی برخورد می کند که مصلحت نیست، سعی می کنند پرونده را مختومه اعلام کنند."

بی شک پای کسانی در جریان پیگیری این قتلها در میان است که قدرت آن را دارند که جلوی پیگیری این پرونده را بگیرند. این کسان دیگر محدود به محفلی در وزارت اطلاعات

نیست. اگر رئیس قوه قضائیه به کتمان جنایت در این پرونده تمایل نشان می دهد، او مجری منویات یک گرایش معین در رژیم است که البته نیروی غالب رژیم می باشد. به علاوه، او تنها نیرویی نیست که خواستار کتمان جنایت است. همه می دانند هاشمی رفسنجانی مدتی قبل طی خطبه نماز جمعه اعلام داشت که "قتیله ها را پائین بکشید" و خواستار مسکوت گذاشتن جنایات شد. همه می دانند خامنه ای و هاشمی از سران رژیم؛ کسانی بوده اند که در جریان دادگاه میگویند به عنوان آمران ترور در خارج کشور محکوم شده اند. ترور شخصیت‌های اپوزیسیون و نویسندگان در داخل و خارج از کشور در واقع اجرای یک سیاست بوده است و بنابراین مسکوت گذاردن پیگیری قتلها، اگر ناشی از آلوده بودن دست بالاترین مقامات رژیم به خون قربانیان این جنایات نیست، پس چیست؟

سکوت خاتمی رئیس جمهوری اسلامی و کمیته پیگیری قتلها که توسط او مأمور رسیدگی شده است نیز در این پرونده طبق معمول شیوه همیشگی اوست. بدون تردید خاتمی بنا به مقام و موقعیت خود از اطلاعات کافی در این زمینه برخوردار است و بی جهت نیست که او در روزهای وقوع این جنایات برخلاف ضد اطلاعاتی که برخی از بالاترین عناصر رژیم پخش می کردند و قتلها را منتسب به عناصری خارج از مرزها می نمودند، او گروههای فشار داخلی را مسئول این جنایات اعلام کرد و قول داد که این جنایات را تا انتها پیگیری کند. ولی پیگیری او به صدور اعلامیه وزارت اطلاعات و وقت محدود شده است. خاتمی نیز از پیگیری قتلها و شناسایی عاملان و آمران آنها ابا دارد. این امر جز نشانی دیگر از دست داشتن قدرتمندترین مقامات رژیم در این جنایات می تواند باشد؟

بنا بر شواهد موجود، پیگیری جدی و واقعی قتل‌های سیاسی فوهرها، مختاری و پوینده از طریق دستگاه قضایی رژیم که خود اکنون رسماً نیز به شریک جرم تبدیل شده است، امری محال است. نیروهای دموکراتیک مقیم خارج از کشور، در ادامه مبارزات خود، در افشای این جنایات باید پیگیری این جنایات را به عنوان یک وظیفه مشخص در دستور کار خود قرار دهند و از تمامی امکانات و ابتکارات ممکن برای جلب همکاری مراکز حقوقی با صلاحیت و حقوقدانهای مستقل بین المللی بهره گیرند. دادخواهی در این زمینه در مقابل یک دادگاه صاحب صلاحیت بین المللی بدون تردید تأثیرات خود را در مبارزه ای که علیه استبداد و جانینان حاکم بر کشور ما جریان دارد بجا خواهد گذاشت. مبارزه ای که علیه این جنایات در داخل و خارج دامن گرفت، باید ادامه یابد و از تمامی امکانات برای مبارزه علیه جانینانی که به قتل و کشتار اقدام کرده و کماکان شبکه های خود را دارند، بهره گرفت.

محمد یزیدی، رئیس قوه قضائیه رژیم اسلامی، اخیراً اعلام کرده است که با جایگزینی او توسط شخص دیگری که در انتهای زمان مسئولیت او انجام خواهد شد، تغییری در روند پیگیری قتل‌های فوهرها، مختاری و پوینده صورت نخواهد گرفت. این در حالی است که سه ماه پس از وقوع این قتلها، که بنا به ادعای مقامات رژیم به دست وزارت اطلاعات اتفاق افتاده است، تاکنون جز اطلاعات مبهم و ضد و نقیض منتشر نشده و بالاخره در آخرین اطلاعات منتشره توسط یکی از مقامات قضایی نیروهای انتظامی رژیم، اطلاع قابل ارائه به مردم هنوز به دست نیامده است.

یزیدی رئیس قوه قضائیه رژیم اسلامی با تأکید بر عدم تغییر در روند پیگیری قتل‌های سیاسی، مسلماً در پی آن نیست که به مردم و نیروهای روشنفکر جامعه اطمینان دهد که قوه قضایی با پیگیری و مجازات قاتلین از امنیت شهروندان دفاع می نماید. اولاً به این دلیل که کارنامه سیاه این دستگاه قضایی و رئیس آن که دستاوردش به خون نویسندگان آزادیخواهان آلوده است، بر همه روشن است. این دستگاه کوچکترین تفاوت فکری را، حتی در میان وابستگان به رژیم، تحمل نکرده و با غل و زنجیر و زندان و شکنجه پاسخ داده است. این دستگاه تعدی و تجاوز به حقوق مردم را به جایی رسانده که استعفای یزیدی به یکی از مطالبات اجتماعات اعتراضی در کشور تبدیل شده است. دوم آنکه، روند پیگیری این قتلها توسط دستگاه قضایی نشانگر چیزی جز اختفای قاتلان و آمرین آن و مشمول مرور زمان کردن پرونده نیست. یزیدی در واقع به عاملان و آمران این قتلها اطمینان می دهد که با رفتن او کماکان از امنیت برخوردار خواهند بود. قوه قضائیه رژیم در ابتدا در برابر مبارزه مردم، روشنفکران و مطبوعات مستقل برای دستگیری و مجازات قاتلین مقاومت کرد و حتی در آستانه انتشار اعلامیه وزارت اطلاعات که به اقرار به قتل توسط عوامل خود اشاره دارد، مردم را به صبر دعوت می کرد چرا که تحقیقات را درازمدت و نیازمند زمان طولانی می دید. به دنبال انتشار اعلامیه و اعتراف وزارت اطلاعات، نیازی، دادستان ویژه نیروهای انتظامی، اعلام کرد که تعدادی دستگیر شده اند، بدون اینکه تعداد مشخص، نام و مقام آنها روشن شود. مدتی بعد همین مقام ادعا کرد که از دستگیرشدگان تعدادی بیگناه بوده و آزاد شده اند، تعدادی دیگر نیز با قرار ضمانت رها گشته اند؛ باز هم بی هیچ نام و نشانی. چندی بعد اعلام شد که در میان

تهدیدهای یزدی در نماز جمعه

تهران

آیت‌الله یزدی، رئیس قوه قضائیه رژیم، در خطبه‌های نماز جمعه ۲۰ فروردین، یکبار دیگر تهدیدهای خود را علیه روزنامه‌ها و روزنامه‌نگاران - که در نخستین نماز جمعه سال جدید با لحن تندی مطرح ساخته بود - تکرار کرد. وی ضمن حمله به روزنامه‌ها گفت: "بی حساب و کتاب می‌نویسند قرار است در محرم خشونت شود. چه کسی این حرف را زده است؟ ... بساط حیدری - نعمتی برچیده شده است و آن را هم دشمن به وجود آورد." و افزود: "کسانی که گاهی قلم به دست می‌گیرند و هرطور دلشان بخواهد می‌نویسند، دقت کنند. آیا وقتی مردم با پیامبر همکاری کردند، پیامبر حق حاکمیت پیدا کرد و این حق، از ناحیه همکاری مردم به وجود آمد یا آیات و وحی الهی او را حاکم کرد؟ ... ریشه اصلی امامت و ولایت این نکته است. نظام حکومت در اسلام به این معنا نیست که مردم کارهای نیستند. و به معنایی هم که غربیها می‌گویند "منشاء حق، مردم‌اند" نیست، یعنی وکالت و نیابت نیست، امامت و ولایت است."

یزدی در ادامه صحبت‌های خویش درباره توقیف روزنامه زن خطاب به مدیر مسئول آن، فائزه هاشمی رفسنجانی، گفت: "شما پیام کسی را چاپ کردید که دهها فساد و خرابکاری و جنایت در کشور انجام داد و به همراه شاه فرار کرد. او از دید همه محکوم است و شما پیام تبریک وی را منتشر کردید، آن هم در نشریه‌ای که متعلق به زنان است ... چطور به خود حق می‌دهی بگویی که من دانسته این کار را کردم؟ و بعد عنوان می‌کنی که این کار، مطبوعاتی است." او تأکید کرد: "این کار، ضد انقلاب است و رسیدگی به آن وظیفه دادگاه انقلاب است."

رئیس قوه قضائیه، در این خطبه نیز اختیارات رئیس جمهوری به عنوان "مسئول اجرای قانون اساسی" را به طور ضمنی زیر علامت سوال قرار داد و در عین حال وی را موظف دانست که "با کلیه مظاهر فساد و تباهی" و به عنوان نمونه با "روابط نامعقول، شراب، برخی گرایشهای غربی و موضوع چکهای بلامحل ... مبارزه کند."

سخنان یزدی، واکنشهای زیادی از جانب جناح و دستجات مقابل برانگیخت. محمد سلامتی، دبیر سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی با اشاره به این که "آقای یزدی در تربیون نماز جمعه نمی‌تواند موضع شخصی و جناحی به خود بگیرد، چرا که ایشان هم نماینده ولی فقیه و هم رئیس قوه قضائیه است"، اظهار داشت: "با توجه به کشتارهای غیرانسانی و ضدانقلابی که انجام شد، آقای یزدی مسئول پاسخگویی هستند. چرا ایشان مرتباً از روند بررسیها گزارشی به مردم ارائه نمی‌دهند؟ مردم نسبت به این جریان حساس بوده و هستند ولی ایشان سکوت می‌کنند."

محمدجواد حتی کرمانی نیز با اعلام این که "برخی از ایرادات آقای یزدی صحیح است" ضمن تأکید به این که "این ایرادات به روحانیون گروه سستی هم وارد است، چرا که تخلف از قانون یک طرفه نیست و هر دو طرف ممکن است از قانون تخلفی کنند." گفت: «اگر قرار باشد کسی به رئیس جمهوری تذکر با این لحن بدهد، فقط مقام رهبری است و ایشان است که حق دارد از موضع برتر با رئیس جمهوری صحبت کند که متأسفانه در این مورد هم با این لحن تذکر موافق نیستم».

روزنامه زن تعطیل شد

در پی درج بخشی از پیامی از فرح پهلوی؛ به عنوان یک خبر، در نشریه زن، سردبیر این نشریه، فائزه هاشمی رفسنجانی به دادگاه انقلاب فراخوانده شد و تعطیلی روزنامه به او ابلاغ شد. قبل از این، فائزه رفسنجانی یک تذکر کتبی نیز از جانب وزارت ارشاد دریافت کرده بود.

دست‌اندرکاران وزارت ارشاد که خود از وابستگان جناح کارگزاران می‌باشند، اقدام دادگاه انقلاب را نمونه‌ای از تهاجم رقیب به تیول خود تلقی کردند و در پوشش حمایت از قانون‌گرایی و در واقع برای جلوگیری از بسته شدن یکی از تربیونهای مهم تبلیغاتی خود، نسبت به این اقدام دادگاه انقلاب اعتراض کردند. از جمله اطلاعیه‌ای با امضای معاونت امور مطبوعاتی و تبلیغاتی وزارت ارشاد منتشر شد که از دادگاه انقلاب خواسته است امر رسیدگی به تخلفات مطبوعاتی را به دادگاه مطبوعات واگذارد و در واقع حریم "کارگزاران" را به رسمیت بشناسد.

روزنامه همشهری، با مدیر مسئولی کرباسچی، نیز طی یادداشت سیاسی روز، در ۱۸ فروردین، تحت عنوان "چرا هجوم همه‌جانبه به کارگزاران؟" اقدام دادگاه انقلاب را که زیر نفوذ جناح "محافظه‌کار" رژیم قرار دارد، به عنوان روشی برای خفه کردن یکی از صداهای کارگزاران قلمداد نموده است.

فائزه رفسنجانی نیز ضمن رد صلاحیت دادگاه انقلاب در رسیدگی به جرایم مطبوعاتی، این اقدام را در کنار اقداماتی نظیر اعلام قطعیت حکم محکومیت کرباسچی و تلاش جناح "راست" برای تسخیر روزنامه همشهری، و نیز بالا گرفتن احتمال استیضاح مهاجرانی، لشکرکشی زودرس جناح راست برای فتح "مجلس ششم" خوانده است.

قابل ذکر است که در پی بسته شدن روزنامه زن، حدود ۱۰۰ تن از کارکنان این روزنامه در معرض بیکاری قرار گرفته‌اند. آنها طی یک نامه جمعی به "انجمن صنفی روزنامه‌نگاران" خواستار دخالت جهت رعایت حقوق مادی و معنوی خود شده‌اند.

احضار کاریکاتوریست

روزنامه زن به دادگاه

انقلاب

بر پایه خبری که همشهری در روز ۲۱ فروردین منتشر ساخت، دادگاه انقلاب از فائزه رفسنجانی خواسته است تا کاریکاتوریست ۱۷ ساله روزنامه زن را برای پاسخگویی به اتهامات مربوط به کشیدن کاریکاتوری که خشم دست‌اندرکاران رژیم را برانگیخته است، با خود به دادگاه انقلاب ببرد. این در حالی است که مدیر مسئول روزنامه، خود را مسئول انتشار این کاریکاتور معرفی کرده است.

ظاهراً در این کاریکاتور، تصویر قاتلی دیده می‌شود که در حال تیراندازی به یک مرد است. فردی که در کنار قاتل حرفه‌ای ایستاده از او می‌خواهد به طرف زنی که در کنار

صحنه قرار دارد شلیک کند زیرا "دیه" زن کمتر از مرد است.

مرگ یک دانشجوی

اخراجی

به نوشته روزنامه کیهان، ۱۹ اسفند ۷۷، یک دانشجوی اخراجی دانشگاه آزاد گچساران با سقوط از طبقه هشتم یک خوابگاه در شیراز جان باخت.

وی علی‌مظاهری نام داشت و دانشجوی رشته حقوق بود. او صبح روز حادثه به خوابگاه دانشجویی پسرعمویش می‌رود و خود را از طبقه هشتم به پائین می‌اندازد.

این حادثه موجی از خشم و انزجار نسبت به گردانندگان امور دانشجویی و مسئولان اخراج دانشجویی یادشده برانگیخته است.

تأسیس پژوهشکده

امام‌شناسی

به نوشته روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۹ فروردین ۷۸، مدیرعامل مؤسسه "عاشورا"، طی گفتگویی با خبرنگاران گفت: پژوهشکده امام‌شناسی، با هدف بررسی ابعاد شخصیت و زندگانی حضرت امام خمینی (ره)، و در راستای لایحه فرمان مقام معظم رهبری (مدظله) در خصوص نامگذاری سال ۷۸ به عنوان سال امام خمینی (ره) به زودی آغاز به کار خواهد کرد.

وی ضمن اشاره به بهره‌گیری از مدرن‌ترین امکانات و تجهیزات و استفاده از نظرات دانشمندان و صاحب‌نظران اظهار امیدواری کرد که "در نیمه اول سال جاری طرح تکمیلی این پروژه را به اتمام رسانیده و در نیمه دوم امسال به بهره‌برداری برسد."

مرگ ۳۰ نوجوان

قاری قرآن

۳۰ نوجوان که برای شرکت در مسابقه قرائت قرآن، در روز دوم فروردین به مسجدی در حومه شهر دزفول رفته بودند، در پی سرنگون شدن کمپرسی بارکشی که آنان را به شهر برمی‌گرداند، جان باختند.

این گروه، همراه با ۳۰ نوجوان دیگر، برای شرکت در این مسابقه، که از طرف یک مسجد ترتیب داده شده بود به این شهرک رفته بودند. همه این کودکان و نوجوانان اعضای خانواده‌های زحمتکش دزفولی بودند که به امید این که کودکانشان به یک گردش نوروزی برده می‌شوند با بزدن آنها توسط مسئولان مسجد موافقت کرده بودند. برگزارکنندگان مسابقه قرائت قرآن، در پایان مراسم برای بازگرداندن این نوجوانان به شهر، همه آنها را، بدون در نظر گرفتن مسایل ایمنی، سوار یک کامیون کمپرسی شنگش می‌کنند. و در راه، کامیون به دره سرنگون می‌شود.

گفته می‌شود مسجدی که این نوجوانان را به سفر مرگ روانه کرده است از هریک از آنها مبلغ ۸۰۰ تومان به عنوان کرایه رفت و آمد دریافت داشته است.

بمٹ و جدل پیرامون "برنامه پنجمساله سوم"

در پی تصویب "سیاستهای کلی" برنامه پنجمساله سوم (که ظاهراً قرار است پس از تصویب نهایی از سال ۷۹ به اجراء گذاشته شود)، در هیئت دولت و ارسال آن به رهبر، خامنه‌ای نظرات اولیه خود را پیرامون آن همراه نامه رئیس جمهوری و سیاستهای پیشنهادی دولت، طی "پیامی" به رفسنجانی، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام ابلاغ کرد.

در این "پیام" که در ۲۱ فروردین انتشار یافت، از رفسنجانی خواسته شده است که "مجمع" مذکور با توجه به پیشنهادهای دولت و "نکات لازم" مورد نظر رهبر، "نظریه مشورتی" خود را تهیه و جهت "تصمیم‌گیری نهایی" به خامنه‌ای ارسال دارد.

در پیام خامنه‌ای ضمن اشاره به "برخوردراری پیشنویس ارسالی رئیس جمهور محترم از منظر استحقاق و دقت" آمده است: "بعضی از بندهای مذکور در آن حدی که در قالب سیاستهای کلی ارائه شوند، نیست، و در موارد محدودی، سیاست کلی مذکور مورد اهتمام اینجانب نیست، و بعضی دیگر گرچه در مجموعه برنامه کلان و درازمدت نظام قرار می‌گیرد اما در قالب یک برنامه پنجمساله نمی‌گنجد مانند برخی از آنچه ناظر بر برنامه‌های بین‌المللی است، در مقابل این موارد، سیاستهایی نیز وجود دارد که مورد تأکید اینجانب است اما از آنها ذکری در پیشنویس ارسالی به میان نیامده است."

خامنه‌ای در این پیام، با تکرار همان وعده‌های بی پایه و اساس مانند "رشد و توسعه همراه با عدالت اجتماعی"، "جلوگیری از تداول ثروت در دست افراد" و "برنامه جامع تأمین اجتماعی" (که در غالب شعارها و برنامه‌های رژیم در سالهای گذشته قید شده) به موارد دیگری چون "گسترش صادرات غیرنفتی"، "ایجاد زمینه‌های اشتغال"، "تأمین امنیت کامل برای سرمایه‌گذاری مشروع" و ... اشاره کرده است که اینها نیز غالباً همانهایی است که در سرلوحه "برنامه دوم اقتصادی" دوره رفسنجانی آمده بود و از چگونگی اجرای آنها همگان خبر دارند.

ارسال چنین پیامی، در این مقطع، ضمن ابراز علنی مخالفت‌های خامنه‌ای با برخی سیاستهای دولت و محدود کردن حیطه مانور آن، بیانگر این نکته نیز هست که می‌خواهد یکبار دیگر خاطر نشان کند که تصمیم‌گیری نهایی درباره این سیاستها به عهده کیست.

عدم پرداخت حقوق و دستمزدها

اعتراض کارکنان شرکت صنایع چوب ایران

اواخر اسفندماه، بیش از ۳۰۰ تن از کارکنان شرکت صنایع چوب ایران با تجمع در برابر بانک مسکن شعبه مرکز، خواستار پرداخت یازده ماه حقوق معوقه و رسیدگی به امور شغلی خود شدند. گفته می‌شود حدود ۵۲٪ از سهام این شرکت اخیراً به صاحب قبلی آن، یعنی عبداللهی واگذار شده که اکنون در آمریکا به سر می‌برد. ۹٪ از سهام متعلق به بانک ملی است و مابقی سهام در اختیار بانک مسکن، و دفتر مرکزی آن هم در اختیار شهرداری قرار گرفته است.

روزنامه **کیهان** با درج خبر فوق مدعی است که دفتر مرکزی این شرکت و فروشگاه آن از نیمه اول سال گذشته عملاً در اختیار گروه "کارگزاران" قرار گرفته و به محل فعالیت و رفت و آمد آنها تبدیل شده است.

لازم به یادآوری است که مسئله امتناع دولت و بسیاری مؤسسات صنعتی و تجارتي تحت پوشش دولت و نهادهای حکومتی، از پرداخت دستمزد کارگران و حقوق کارمندان خود، طی ماههای اخیر صفحات زیادی از مطبوعات کشور را به خود اختصاص داده است. برای نمونه:

بنا به گزارش روزنامه **کیهان**، تا اواخر اسفندماه حقوق و دستمزد ماههای دی و بهمن و اسفند ۱۵ هزار کارمند آموزش و پرورش کهکیلویه و بویراحمدی پرداخت نشده است. فرهنگیان بوشهر نیز در اعتراض به عدم پرداخت حقوق و مزایای اسفندماه دست به اعتصاب زدند و معلمان بیش از یک هفته از رفتن به کلاسهای درس خودداری کردند. ۷۰۰ نفر از کارگران شرکت سیپورکس هفت ماه است حقوق دریافت نکرده‌اند. این شرکت تحت نظارت بانک صنعت و معدن قرار دارد و بهانه و قیحانه بانک برای عدم پرداخت دستمزدها، فقدان سودآوری شرکت ذکر شده است.

تعطیلی دکه‌های

روزنامه‌فروشی در بندرعباس

چ به گزارش روزنامه **کیهان**، ۱۹ اسفند ۷۷، به دنبال تعطیل شدن دو دکه مطبوعاتی از طرف شهرداری بندرعباس، و در اعتراض به این حرکت شهرداری، تمام دکه‌های روزنامه‌فروشی این شهر کار خود را تعطیل کردند.

به نوشته روزنامه مزبور، شهرداری هر سال با افزایش نرخ کرایه، فشار زیادی به دکه‌داران وارد می‌کند، در حالی که درآمد دکه‌داران مطبوعاتی با چنین افزایشی تناسب ندارد.

به دنبال تعطیل شدن دکه‌ها، مردم برای تهیه روزنامه و مجلات با مشکل مواجه شدند.

محمود دولت آبادی جایزه ادبیات داستانی را به خانواده‌های مختاری و پوینده تقدیم کرد

بنا به خبری که بتاريخ ۲۲ اسفند در روزنامه همشهری درج شده است، ساعاتی پس از اعلام نتایج برندگان بیست سال ادبیات داستانی ایران، محمود دولت آبادی که به خاطر مجموعه آثار نوشتاری خود یکی از مهمترین جوایز ادبیات داستانی ۲۰ سال گذشته را به خود اختصاص داد، پس از اطلاع از برنده شدن خود در پیامی که از شهر هامبورگ آلمان برای هیئت داوران فرستاد، وجوه جایزه را به خانواده‌های محمد مختاری و محمد جعفر پوینده که از آنها به عنوان قربانیان (آزادی) اندیشه و قلم یاد کرد تقدیم داشت.

دولت آبادی در همین پیام از فراهم آمدن زمینه "تشکیل و رسمیت یافتن" کانون نویسندگان ایران ابراز خرسندی کرد.

بنا به نوشته همشهری طرح انتخاب "آثار داستانی برگزیده" از یکسال پیش در وزارت ارشاد رژیم آغاز شده بود و ۵۶ نویسنده و منتقد سراسر کشور کار ارزیابی بیش از ۲۰۰۰ اثر داستانی را به عهده گرفتند. در نهایت ۱۲۰ اثر به مرحله نهایی راه پیدا کرد.

طبق بیانیه هیات داوران، ملاک انتخاب آثار، خود اثر بوده نه شهرت و جایگاه اجتماعی نویسنده.

همشهری علاوه بر محمود دولت آبادی و امین فقیری که مشترکاً لوح زرین مجموعه آثار را برنده شدند، از ۱۹ نویسنده دیگر نیز به عنوان "برگزیدگان آثار داستانی انقلاب اسلامی" یاد کرده است که عبارتند از، اصغر عبداللهی به خاطر کتاب **سایه بانی از حصیر** - مترو روانی پور به خاطر کتاب **سیریا سیریا** -

ناهید طباطبائی به خاطر کتاب **حضور آبی مینا** - داود غفار زادگان به خاطر کتاب **ما سه نفر هستیم** - فیروز زنوری به

خاطر مجموعه **مردی با کفشهای قهوه ای** - محمد محمدعلی به خاطر کتاب **بازنشستگی** - فرخنده آقایی به خاطر کتاب **راز کوچک** - علی اصغر شیرزادی به خاطر کتاب **غریبه و افاقیا** -

زویا پیرزاد به خاطر کتابهای مثل **همه عصرها و طعم گس خرمالو** - سیمین دانشور به خاطر مجموعه داستان **به کی سلام**

کنم - مهدی شجاعی به خاطر کتاب **امروز بشریت** -

شهریار مندلی پور به خاطر کتاب **مومیا و غسل** - رضا جولانی به خاطر کتاب **چامه به خوناب** - حسن بنی عامری به خاطر

کتاب **گنجشکها بهشت را می فهمند** - ابراهیم حسن بیگی به خاطر کتاب **ریشه در اعماق** - احمد دهقان به خاطر کتاب **سفر**

به گرای ۲۷۰ درجه - فتانه حاج سید جوادی به خاطر کتاب **بامداد خمار** - انسیه شاه محمدی به خاطر کتاب **توپچنار** -

جعفر مدرس صادقی به خاطر کتاب **گاو خونی** - نادر ابراهیمی به خاطر داستان **آتش بسملون دود**. نویسنده معروف، زنده‌یاد

غزاله عزیزاده نیز به خاطر رمان **خانه ادیسیا** مورد تقدیر قرار گرفت.

این اقدام وزارت ارشاد و همچنین تشکیل جلسه علنی کانون نویسندگان، در ماه گذشته در تهران، که می‌توان آن را یک

عقب‌نشینی جبری در برابر جامعه روشنفکری ترقیخواه به حساب آورد، به شدت مورد حمله محافل ارتجاعی به ویژه سردمداران و قلم به دستان روزنامه **کیهان** قرار گرفت و کارزار

جدیدی علیه نویسندگان برجسته کشور و ترتیب‌دهندگان مراسم یادشده به راه افتاد. در مجلس ارتجاع نیز این "خطای

نابخشودنی" مهاجرانی موجب شده است که شمشیر استضاح به

گردنش نزدیکتر شود.

امنیت شغلی و پرداخت دستمزدها و مسایل جنبش کارگری

سالانه سه میلیارد تومان ضرر می‌دهد و هم اکنون ۲۲ میلیارد تومان بدهکار است.

روشن است که حضور کابوس تعطیلی کارخانجات، متوجه آن بخش از نیروی کار جامعه است که شاغل هستند و برای دفاع از حق اشتغال خود مبارزه می‌کنند. بخش مهمی از جمعیت کشور ما، بخصوص نیروی تازه‌نفس و جوان، هنوز به گردونه اشتغال وارد نشده و یا از آن سالهاست که به بیرون پرتاب شده است و چشم‌انداز ورود به آن را نیز ندارد. این بخش طبق آمار غیررسمی نزدیک به ۴۰ درصد جمعیت فعال کشور را تشکیل می‌دهد که آمارهای دولتی نسبت آن را به مراتب پائین‌تر و حدوداً بین ۱۰ تا ۲۰ درصد ارزیابی می‌کند. وجود این خیل عظیم بیکار، که خود به خود رقابت در بازار کار را تشدید نموده، تأثیر نامساعدی در آن می‌گذارد. و موضع جمعیت شاغل و حقوق‌بگیر را در مقابل کارفرمایان تضعیف می‌کند و عملاً تأثیر عدم امنیت شغلی را مضاعف می‌کند.

شکی نیست که تعطیلی کارخانجات، یکی از تبعات بحران اقتصادی است. اما تبدیل این امر به تهدیدی علیه امنیت شغلی کارگران و استفاده از آن به عنوان ابزاری برای تهدید آنها و تأخیر در پرداخت دستمزد آنها، ترفند کارفرمایان و سرمایه‌داران برای جلوگیری از رشد مبارزات کارگران برای تحقق مطالبات‌شان و کشاندن جنبش کارگری به موضع دفاعی است. امتناع از پرداخت دستمزدهایی که بنا به اعتراف وزارت کار رژیم، به طور متوسط فقط پاس‌خگویی ۴۰ درصد نیازهای کارگران است، قبل از همه تعرض به هستی کارگران است و هدفی جز وادار نمودن کارگران به دست شستن از حقوق اولیه و انسانی‌شان ندارد. و در صدد است در شرایط فقدان تشکلهای مستقل و مقتدر صنفی، امکان طرح مطالبات ضروری و رفاهی را از آنها بگیرد.

کارگران کشور ما، باید علاوه بر تأمین امنیت شغلی و دریافت دستمزدهای معوق خود، تلاش خود را مصروف آن نمایند که دولت و سرمایه‌داران را به پذیرش افزایش دستمزدها، به تناسب نرخ تورم، پرداخت حق بیکاری به کارگران و تأمین اجتماعی آنان وادار سازند و با همبستگی سراسری خود، شرایط را به نفع خود تغییر دهند.

شرایط سیاسی حاکم بر جامعه ما، امروز بیش از همیشه برای شکل دادن به یک جنبش مطالباتی سراسری مساعد است.

کارگران حتی بیش از یک سال منتظر دریافت دستمزدشان بوده‌اند.

فقدان امنیت شغلی و تعویق در پرداخت دستمزدها، در مقیاسی که هم اکنون در کشور ما به خود گرفته است، نشان‌دهنده ابعاد وحشتناک بحران اقتصادی و قبل از همه فشار فزاینده آن بر دوش کارگران و زحمتکشان کشور ماست.

تورم افسارگسیخته، رکود اقتصادی، بی‌کفایتی دولت در مقابله با این همه، اکنون و بعد از بیست سال حکومت سیاه جمهوری اسلامی، جامعه ما را در آستانه ورشکستگی و سقوط قرار داده است. خود رژیم هم دیگر قادر به کتمان این واقعیت نیست. برخی محافل حکومتی با احساس خطر بزرگتر، بر گوشه‌ای از این واقعیت انگشت گذاشته، اقرار می‌کنند که: هم اکنون ایران به کشوری بدهکار تبدیل شده... با گسترش بیکاری، تعطیلی کارخانجات، کاهش سرمایه‌گذاری، کاهش رشد اقتصادی و رفاه عمومی روبروست (روزنامه کار و کارگر).

مجلس رژیم، اسفندماه گذشته رسماً طی جلسه‌ای درباره سرنوشت حدود ۷۰۰ شرکت دولتی تصمیم‌گیری کرد و حاصل این تصمیم‌گیری برای بخش مهمی از این شرکتها، تعطیلی آنها بود. نماینده مشهد در مجلس، در آبانماه گذشته، و بسیار قبل از این بحث، فاش ساخته بود که وضعیت بحرانی که امسال در بخش صنعت پیش آمده، باعث شده است حدود ۴۰۰ کارخانه به دلایل مختلف از گردونه تولید خارج شوند.

دولت جمهوری اسلامی، طی بیست سال گذشته، بدون آن که به آینده اقتصاد کشور فکر کند، فقط به استفاده از امکانات موجود جامعه، و قبل از همه درآمد بادآورده نفت اکتفا کرده، و اقتصاد کشور را به دست باندهای مختلف درون رژیم سپرده است که تنها در اندیشه به جیب زدن سودهای بادآورده و غارت و چپاول دسترنج مردم از طریق رونق دلالی مایحتاج اولیه آنها هستند. حاصل این همه آن است که نه فقط در طی این دو دهه در ایران سرمایه‌گذاری قابل توجه جدیدی صورت نگرفته است، کارخانجات موجود نیز، فرسوده و با از کار افتادن وسایلشان یک به یک از دور خارج شده و در آستانه ورشکستگی قرار گرفته‌اند. بخصوص آن بخش از کارخانجات که تولیدات آنها وابسته به واردات است.

یک نمونه از این قبیل کارخانجات، گروه صنعتی ملی است، که علیرغم داشتن بازار فروش محصولات، بنا به گزارش روزنامه همشهری در آستانه تعطیلی قرار دارد.

فقدان امنیت شغلی و عدم دریافت به موقع دستمزدها، دو معضل مهم جنبش کارگری در یک سال گذشته بودند. هیچکدام از این دو، مسائل جدیدی نیستند. اما ابعادی که تعطیلی کارخانه‌ها، اخراجها و تعویق در پرداخت دستمزدها طی سال گذشته به خود گرفت، بسیار گسترده‌تر از پیش و بیسابقه بود.

فقدان امنیت شغلی در جمهوری اسلامی، امر جدیدی نیست. بخصوص از آن هنگام که سیاست تعدیل اقتصادی در دستور کار دولت قرار گرفت، اولین نتیجه آن برای کارگران، بیکارسازیهای دسته‌جمعی، تحت عناوینی مثل تغییر مدیریت، تعدیل نیروی انسانی و غیره بود. سیاست تعدیل اقتصادی، در ظاهر امر، در صدد آن بود که به اصطلاح با خصوصی کردن مؤسسات و کارخانجات تحت اختیار دولت، سرمایه‌گذاری در کشور را تشویق نموده، با ایجاد عرصه‌های جدید، اشتغال اقتصاد بعد از جنگ را بازسازی و راه‌اندازی کند. اما برخلاف تصور طراحان این سیاست که خود کپی‌برداری از نسخه‌های ناموفق بانک

جهانی پول برای کشورهای توسعه‌نیافته بود. نتیجه درست برعکس بود. بخش قابل توجهی از خصوصی‌سازیها، در واقع به تقسیم غنایم در میان خود دولت‌ها تبدیل شد و بدون آن که سرمایه‌های جدیدی را جذب کند، اسباب بدل و بخشش سرمایه‌های عمومی را هموارتر ساخت و توجهات لازم را هم به دست صاحبان جدید داد که تحت عناوینی مانند تغییر در مدیریت و غیره، طرح بیکارسازی کارگران را در سطح وسیعی عملی سازند.

از طرف دیگر، خود دولت نیز به بهانه سودآور نبودن کارخانه‌ها، طرح تعطیلی بخشی از آنها و یا جداول تعدیل نیروی انسانی شاغل در این قبیل کارخانجات و مؤسسات را مطرح ساخت و به طرق مختلف دست به اخراج و بیکارسازی زد که بازخريد کارگران، یکی از آنها بود. این روند، هنوز ادامه دارد. اما دلایل و توجهات آن امروز، از نوع دیگری هست.

طی سال گذشته بسیاری از کارخانجات به دلیل فقدان مواد اولیه و با توجیه ناتوانی در پرداخت حقوق کارگران، تعطیل شدند. بخش مهمی از کارخانه‌ها و مؤسسات نیز به همین بهانه کارگران و کارمندان خود را ماهها سر دواندند و از پرداخت حقوق و مزایای آنها خودداری کردند. نگاهی به روند مبارزات کارگران در سال گذشته، نشان می‌دهد که بیشتر اعتراضات کارگران متوجه پرداخت دستمزدهای عقب‌افتاده بوده است. تنها طی ماههای آبان و آذر، دهها حرکت اعتراضی در این زمینه صورت گرفت. در برخی از موارد،

که با جوابهای او قانع نشدند، با خواندن قطعنامه ای خواستار ایجاد شغل، محلی برای گردهمایی اعضای سندیکا، تصویب ۴۰ ساعت کار در هفته، و کمکهای بیکاری گردیدند. به زودی این گروه با آمادگی بیشتر و با حدود ۲۰۰۰ نفر بازگشتند. در طول دو هفته این تعداد پنج بار جلوی وزارتخانه جمع شدند. در طی گردهماییهای بعدی آنان خواستار به رسمیت شناخته شدن سندیکا و بازتاب خواستهایشان در رسانه ها گردیدند. وزیر کار که در همان چند هفته اول کار مواجه با فشار بسیار شده بود تصمیم به اختصاص وام بیکاری گرفت.

در این طرح، ماهانه ۷۵۰۰ تا ۹۰۰۰ ریال وام به کارگران بیکار، به مدت شش ماه، پرداخت می گردید. و کارگران ۲۶ تا ۶۰ ساله ای که حداقل یک سال حق بیمه پرداخت کرده بودند شامل این طرح می شدند. این پیش نیاز کاملاً کارگران فصلی و کارگران جوان را حذف می کرد. در گفتگوهای بعدی، کارگران این طرح را رد کرده و خواستار حذف شرط سنی و پرداخت بیمه برای یک سال گردیدند. آنان اصرار داشتند که میزان کمکها به تعداد افراد فامیل بستگی داشته باشد و نمایندگان آنان بر چگونگی پرداخت نظارت داشته باشند. مهمتر از همه آن که می خواستند این پول نه به عنوان وام، بلکه به عنوان حق بیکاری پرداخت گردد.

مسئله وام یا حق بیکاری تبدیل به مهمترین مسئله مورد اختلاف بیکاران و موقت دولت گردید و چپها در بیان این خواستها و رادیکال کردن خواستهای کارگران نقش اساسی را ایفا کردند. بیکاران به عنوان گروهی که سختیهای زیادی را در طی انقلاب متحمل شده بودند خود را در تحمیل خواستهایشان به دولت جدید محق می دانستند. نفوذ چپها بر آنان، بر اعتقادشان به اینکه خواستهای آنان برحق می باشد تأثیری نداشت.

اما دولت موقت خواستهای این عده را غیرقابل قبول می دانست. مهدی بازرگان، نخست وزیر وقت، این حرکت را به جریانات چپ نسبت داده و آن را تلاشی برای تضعیف دولت خود دانست. به خصوص برای اینکه این جریانات دولت او را لیبرال و طرفدار سرمایه داری می دانستند. علاوه بر این، دولت نمی خواست مسئولیت عظیم تغذیه دانشی بیکاران را بر دوش بگیرد. وزیر کار اصرار داشت که کلمه وام غیرقابل تغییر است. در ۱۲ مارس ۱۹۷۹ به نمایندگان کارگران چنین گفت: من نمی خواهم بگویم که این کمکها بلاعوض می باشد. حرمت کارگران بالاتر از صدقه است. من می خواهم که این طرح صرفاً به عنوان وام در نظر گرفته شود.

به دنبال گردهمایی ۱۷ مارس، بیش از سه هزار نفر از کارگران بیکار تحصنی را در محل وزارت کار آغاز کردند. پس از آنکه مذاکرات با وزارت کار به نتیجه ای نرسید، حدود ۷۰۰ شرکت کننده در حرکتی ناشی از یأس و رنج دست به اعتصاب غذا زدند.

مذاکرات با مقامات همراه با اعتصاب ادامه داشت. رهبران اعتصاب دریافتند که مقامات دولت موقت حاضر به عقب نشینی نیستند. برخی از عوامل طرفدار رژیم سعی می کردند سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن را پیاده کنند. وعده وام بدون شک تفاوتها میان کارگرانی را که به ایدئولوژی سیاسی اتکاء داشتند و کسانی که فقط مسایل اقتصادی و اجتماعی عامل حرکتشان بود عمیقتر می ساخت. بدتر از آن، این که اعتصاب غذا در برابر دولتی که برخاسته از پیروزی انقلاب بود، کار چندان ساده ای نبود. در روز سال نو،

استثنایی بسیاری از شاغلین کم درآمد و کارگران فصلی و مهاجرین به شهرها را، به سیاست جمعی خیابانی کشاند.

حدود سه ماه پیش از پیروزی انقلاب، بیش از ۱۲ هزار نفر از کارگران فصلی یا پروژه ای در شهر آبادان به دلیل متوقف شدن عملیات کارفرمایانشان از کار بیکار شده بودند. کارگران علیرغم بیکار شدن، بیکاری خود را در مقایسه با مبارزات انقلابی پیرامون خود بی اهمیت تلقی می کردند. حتی کسانی که هنوز بر سر شغل بودند نیز در اعتصاب به سر می بردند. اما برای این کارگران روزهای اتحاد و همبستگی آهسته آهسته به سر می آمد. انقلاب به مرحله ای رسیده بود که افراد وابستگیهای واقعی خود را نشان می دادند. گروه گرای و مبارزه برای قدرت با عیان شدن عدم تحمل هر نوع مخالفت سیاسی از طرف رهبری مذهبی، جنگ قدرت میان رهبران را دامن زد.

با گذشت زمان، کارگران به وضعیت بی ثبات امروزی و آینده نامعلوم بیشتر فکر می کردند. در زمان نخست وزیری کوتاه مدت شاپور بختیار تعداد اندکی از این کارگران در قهوه خانه ها گرد یکدیگر جمع شده و در مورد وضعیت خود و اینکه در آینده چه تصمیمی باید گرفت بحث می کردند.

جنبش بیکاران در ایران بعد از انقلاب

حسن بیات

ترجمه مهنوش کیان

از دل این گفتگوها و ملاقاتهای بعدی سندیکای کارگران پروژه ای بیکار آبادان بیرون آمد. این اتحاد سرآغاز عملیات جمعی اتخاذ شده توسط بیکاران بود. در طول پنج ماه مبارزات این سندیکا، بیکاران موفق به دریافت کمکهای بیکاری و بازگشت مجدد به کارهای خود گردیدند. برای حصول این دستاوردها چندین تظاهرات، که همگی از طرف پاسداران سرکوب شد، برگزار گردید. دو ماه بعد در ۱۲ آوریل ۱۹۷۹ با شدت گرفتن مبارزات اجتماعی، حدود ۴۰۰ نفر در دفتر مرکزی سندیکا به تحصن پرداخته و تهدید به اعتصاب غذا کردند.

حرکت اعتراضی بیکاران در چندین شهر در جریان بود: شهرهایی چون تهران، اصفهان، تبریز، قزوین، گچساران، و استان کردستان. در شهر تهران چپگرایان توانستند بسیاری از کارگران بیکار و اخراجی را بسیج نمایند. طولی نکشید که این عده به سازمان گل و گشاد کارگران اخراجی و فصلی، که شامل کارگران اخراج شده از کارخانه های تولیدی و ساختمانی و دیگر صنایع نیز بود، پیوستند.

مبارزات در تهران

در ۲ مارس ۱۹۷۹ گروه کوچکی از کارگران اخراجی برای بیان مشکلات خود در مقابل وزارت کار گرد آمدند. داریوش فروهر وزیر کار و یکی از دنباله روان مصدق، با آنان سخن گفت. کارگران

مقدمه: این مقاله گاهشمار آغاز و روند و اشکال اعتراضات جمعی انجام شده توسط بیکاران بلافاصله پس از انقلاب ۱۹۷۹ است. مطلب نوشته شده، پویایی بسیج بیکاران در تقاضا برای کار و حمایتهای اجتماعی را از طریق یافتن روابط پیچیده میان این نیروها با دولت جمهوری اسلامی و نیروهای اپوزیسیون و روند گسترش حرکت انقلاب تحلیل می نماید. در کشورهای در حال رشد مبارزات سازمانیافته بیکاران برای کار و حمایتهای اجتماعی بسیار نادر است در حالیکه آمار بیکاری آشکار و پنهان بسیار بالاست. روابط فامیلی، طایفه ای و شاگرد - استادی، مکانیزه های لازم برای بقا و حمایت از بیکاران را فراهم می نماید و علاوه بر آن کمبود سازماندهی از به وجود آمدن حرکتهای اعتراضی پویا جلوگیری به عمل می آورد. بحث من این است که مسئله بیکاری در ایران با موارد دیگر متفاوت است چرا که مجموعه علل و موقعیت سیاسی زیربنایی آن بسیار متفاوت هستند. این علل، بیکار شدن ناگهانی و وسیع عده بسیاری به همراه رشد ایدئولوژی انقلابی در میان کارگران می باشد.

انقلاب و بیکاران

پیروزی انقلاب منجر به بیکاری بیسابقه ای در مناطق شهری شد. صدها کارخانه، شرکت تجاری و تولیدی فعالیت خود را معلق گذارند. مالکین خارجی و ایرانی این واحدهای اقتصادی ماهها قبل از قیام ۱۱-۱۰ فوریه ۱۹۷۹ ایران را ترک کرده بودند. و آثانی که باقی ماندند واحدهای خود را در هنگامه هرج و مرج در انتظار سیاست اقتصادی دولت انقلابی جدید بسته نگاه داشتند. اعتصابات کارگری که پس از اکتبر ۱۹۷۸ به شدت گسترش یافته بود تقریباً تمامی صنعت و خدمات عمومی و ادارات دولتی را فلج ساخته بود. صنعت ساختمان سازی بیشتر از همه تحت تأثیر قرار گرفت چرا که صدها پروژه در میانه راه رها شده بود. چراغها و ابزار در سایتهای نیمه تمام بیکار مانده بودند. نهایتاً هزاران کارگر که کار خود را برای پیروزی انقلاب رها کرده بودند، فردای پیروزی خود را مواجه با بیکاری دیدند.

به خیل اینان، لشکر بیکاران جدیدی اضافه شد: کسانی که به دلایل ایدئولوژیک مناسب شغلی خاص نبودند. رستورانهای سبک غربی، کافه تریاها، کاباره ها، مشروب فروشها، تئاترهای کوچک بازاری، و فاحشه خانه ها، همگی تعطیل شدند؛ نه فقط به این دلیل که با فرهنگ اسلامی هماهنگی نداشتند بلکه چون اینان سببهای انحطاط رژیم سابق بودند. فقط در تهران ۲۰۰۰ نفر که در چنین مراکزی کار می کردند بیکار شدند. با بسته شدن شرکت بلیت بخت آزمایی، حدود ۲۰۰ هزار نفر فروشنده خیابانی این بلیتها درآمد خود را از دست دادند. به این تعداد، ۱۵۰ هزار فارغ التحصیل دبیرستانها نیز اضافه شد. بدین ترتیب در همان سال اول انقلاب، حدود ۲/۵ میلیون ایرانی یعنی نزدیک به ۲۱٪ نیروی کار بیکار بودند. بر اساس یک تحقیق در تهران، حدود نیمی از بیکاران به دلیل بسته شدن مراکز کارشان بیکار شده بودند. ده درصد شامل کارگران فصلی بود که به دلیل سختی کار و حقوق پائین کار خود را ترک کرده بودند. بقیه، مهاجرین و فارغ التحصیل دبیرستانها بودند که برای اولین بار به دنبال کار می گشتند. خلاصه آنکه در همان ماههای اول انقلاب یک و نیم تا دو میلیون نفر بیکار شدند.

گروه بیکاران یکدست نبود. در حالیکه فارغ التحصیلان بیکار سرکردگی اعتراضات را به عهده داشتند، بیان منافع و نارضایتی در شرایطی

شعار می دادند. اول ماه مه قدرت طبقه کارگر و به خصوص چپها را به نمایش گذارد. برخی از سازمانهای دولتی، مثل سپاه پاسداران و جهاد سازندگی و حزب جمهوری اسلامی، نیز درباره ماه مه بیانیه هایی صادر کردند و برخی دیگر در این راهپیمایی شرکت کردند. اما این گروهها بیشتر بر "خطر کمونیزم"، "جاسوسان آمریکا" (اشاره به فعالان سوسیالیست) و وحدت کلمه تکیه می کردند تا مسایل مربوط به کارگران.

بیشترین تعداد شرکت کننده در تظاهرات را بیکاران تشکیل می داد. شعارها بیانگر استراتژی سازمان دهندگان بود: "مبارزه بیکاران از مبارزه کارگران شاغل جدا نیست". راهپیمایی با خواندن قطعنامه ای پایان یافت که در آن، جمعیت پس از قدرانی از آیت الله خمینی، خواستار ملی شدن صنعت و بانکها، اصلاح قانون کار و اخراج متخصصان خارجی گردیده بودند.

تنوع تظاهرات خیابانی

مسئله کار، مهمترین مسئله بیکاران بود. در طول پنج ماه پس از انقلاب، ۸۶ حرکت جمعی مهم انجام شده توسط کارگران، اعتراض به تعطیل کارخانه ها و اخراج بود و همگی خواستار بازگشتن به سر کارهای خود بودند. این تعداد از تلاشها بیشترین میزان اعتراضات انجام شده توسط بیکاران بود (این میزان بیست درصد اعتراضات را شامل می شد) اما تنوع خواستههای اعلام شده توسط رهبران جنبش بیکاران بیانگر استراتژی آنان در مرتبط ساختن خواستههای اجتماعی و سیاسی طبقه کارگر با مبارزه برای کار بود. رهبران سوسیالیست کارگران، خواستههای شناخته شده طبقه کارگر، مثل چهل ساعت کار در هفته، شرایط بهتر کار، حقوق مساوی برای زنان و مردان و حق اعتصاب را مطرح می نمودند. این که این خواستهها در جهت رادیکالتر کردن جنبش مطرح می گردید و یا انتخاب آنها با دقت و بنا به مفهوم تلویحی شان صورت گرفت، هنوز روشن نیست. مسلماً اصرار بر داشتن مرکزی برای تجمع در کلیه اعتراضات نشان دهنده میزان ارزشی است که برای کارسازماندهی شده قیام می شدند. برخی خواستهها مثل اخراج متخصصان خارجی در تضاد با نگرانی برای حفظ مشاغل است چرا که انصراف بسیاری از شرکتهای خارجی از کار، مسبب بسته شدن مراکز صنعتی و ایجاد بیشترین تعداد بیکاریها بود. حرکتهای اعتراضی اغلب در قالب تظاهرات، تحصن و ارائه قطعنامه ها انجام می گرفت. تظاهرات پیام رنج و مشکلات بیکاران را به دیگر شهروندان و مقامات می رساند. برخی از گروهها رادیو و تلویزیون محلی را وادار ساختند که سخنهای آنان را به دیگران برسانند. همچنین تظاهرات به عنوان وسیله ای برای فعالیت جمعی و اعتراض مورد استفاده قرار می گرفت. اما در شرایط پس از انقلاب، از آنجا که تظاهرات خیابانی عملی عادی شده بود، در نتیجه تأثیر کافی و فوری نداشت. تحصن و اشغال موقت ساختمانهای دولتی به عنوان تاکتیک فشار رواج داشت. ساختمانهای وزارت کار، ادارات محلی، فرماندارها و وزارت دادگستری اصلی ترین اهداف بودند. ترکیب تحصن و اعتصاب غذا در مواردی نتیجه ای فوری به همراه داشت.

سازماندهی شدن

مبارزات بیکاران تا حدی بی سازمان بود. اول به این دلیل که بیکاران جمعی یکدست نبودند. پیش زمینه های متفاوت آنان به این معنا بود که

التحصیلان دبیرستانها، که توسط مقامات دولتی تشکیل شده بود، متمرکز نبود. در عین حال، سندیکا به مذاکره با مقامات دولتی و محلی برای دست آوردن امتیازات بیشتر ادامه داد. تقریباً سه هفته پس از توافقنامه تهران، در همان منطقه، کارگران بیکار اهواز و حومه طرح وزیر کار را رد کرده و خواستار کمکهای بیکاری به جای آن شدند.

فقط چند روز پس از توافقنامه تهران، در خرم آباد، صدها کارگر بیکار ادارات دولتی را اشغال کرده و خواستار کمکهای بیکاری، کار و مکانی برای گردهماییهای خود شدند. نیروهای دولتی، به خصوص پاسداران کمیته امام، وحشیانه به معترضان حمله کرده و به سوی آنان تیراندازی کردند. جمع بیکاران شهر قزوین در حرکتی جمعی نماینده ای را برای مذاکره با دولت انتخاب کردند. سرخورده از درخواست انتظار مجدد برای دو ماه، راهپیماییهای اعتراضی خود را آغاز کرده و با تجمع در مساجد به بحث درباره استراتژی خود پرداختند.

در ۲۸ مارس در شهر تبریز، صدها کارگر اخراجی و بیکار تحصنی را در باشگاه کارگران آغاز کردند که چندین روز ادامه داشت. گروهی دیگر به سوی رادیو و تلویزیون تبریز راهپیمایی کردند تا از این طریق مقاصد را وادار به پخش مشکلات آنان در سطح مملکت نمایند. دو هفته قبل از آن بیکاران، که قبلاً توسط چپها سازماندهی شده بودند در گردهماییهای بسیاری، مشکلات خود را به سمع دیگران رسانیده بودند. در یکی از این نشستها قطعنامه ای تصویب شد که در آن خواستار بازگشت فوری به کار، تأسیس صندوق بیکاری برای بیکاران، و واگذاری مکانی دائمی به کارگران گردیدند. تحصن و راهپیماییهای مشابهی در شهر کرد و ساری، در آوریل و مه همان سال صورت گرفت.

این اعتراضات گروهی همیشه نیز بی نتیجه نبودند و گاه نتایج مطلوبی نیز داشتند. به طور مثال در شهرهای کردستان که نیروهای چپ و ملی گرا از حمایت توده ای بیشتری برخوردار بودند، اعتراضات خشن تر و در نتیجه موفق تر بود. در مهاباد، مرکز کردستان، کارکنان برق و آب که در طی انقلاب از کار برکنار شده بودند، توانستند پس از مبارزه ای سخت مجدداً به سر کارهایشان بازگردند. به نظر می رسد سازمان فدایی در این موفقیت نقشی اساسی داشته است و بعدها توجه بیکاران در دیگر مناطق را به این نمونه موفقیت آمیز جلب می نمود. در سنجند، به دنبال مذاکرات فشرده با مقامات مختلف شهرداری، اقدامات موقتی برای کمک به بیکاران که حدود هفت هزار نفر بودند صورت گرفت. این اقدامات، شامل استخدام فوری ۵ هزار نفر، پرداخت حقوق به اخراجیان و وام به دیگران تا هنگام استخدام مجدد بود.

اگرچه بیکاران در هر شهری که تعدادی اخراج شده بودند بسیج گردیده بودند، جنبش بیکاران بیشتر پراکنده و بیزوله باقی ماند. اما به هر حال عملیات اعتراضی بیکاران منجر به نمایش اتحاد و قدرت در مراسم اول ماه مه ۱۹۷۹ بود. در تهران حدود پانصد هزار نفر و در دیگر شهرها تعداد بسیاری به خیابانها ریختند. اجتماع سازمان داده شده توسط شورای هماهنگی اول ماه مه (کمیته ای متشکل از گروههای مختلف سوسیالیست و سازمانهای کارگری) بزرگترین گردهمایی مستقل طبقه کارگر در طی سالیان بود. گروههای مختلف مردم، زنان و مردان و پدران و مادران به همراه فرزندانشان دست در دست یکدیگر در خیابانها

پاسداران با حمله به محل وزارتخانه و تیراندازی هوایی، رعب و وحشت ایجاد کردند. تعدادی از اعتصابیون بیهوش شده و به بیمارستان منتقل گردیدند و به تعدادی دیگر به طور مصنوعی غذا رسانده شد. رهبران اعتصاب انعطاف به خرج داده و وام را پذیرفتند. باقی مانده مسایل صرفاً حول و حوش چگونگی آن دور می زد.

طرفین بالاخره در ۲۲ مارس ۱۹۷۹ به توافق رسیدند. براساس این توافقنامه به هر فرد بیکار ماهانه بین ۹ تا ۱۲ هزار ریال یا پیش پرداخت ۱۰ هزار ریال پرداخت می گردید. شرایط پرداخت اساساً اصلاح شده بود. علاوه بر این، بیکاران موفق شدند خانه کارگر را به عنوان دفتر مرکزی خود به ثبت برسانند.

گسترش عملیات جمعی

دولت امیدوار بود که توافقات حاصله به اعتراضات بیکاران پایان بخشد. اما صلح در زمان دولت موقت برقرار نشد. هم دولت و هم بیکاران می دانستند که وام مشکل بیکاران را حل نخواهد کرد. مصالحه دولت در درجه اول به منظور ساکت کردن جمع بیکاران انجام شده بود. مقامات در حالیکه فرض را بر این گذارده بودند که این وام هیچوقت بازپرداخت نخواهد شد اما امیدوار بودند که این اقدام اعتراضات بعدی بیکاران را مسکوت گذارد. از طرف دیگر بیکاران و رهبران چپی آنان این پول را نه به عنوان وام بلکه صرفاً پیروزی بسیار کوچکی فرض می کردند. علاوه بر آن توافقنامه تهران بسیاری از کارگران فصلی و جوانان فارغ التحصیل را پوشش نمی داد. این توافقنامه به اعتصاب غذا پایان داد ولی نتوانست به اعتراضات کارگران پایان بخشد. مبارزه ادامه یافت.

در سه ماه بعدی، حرکتهای اعتراضی در اقصی نقاط کشور گسترش یافت. برخی سازمانهای بیکاران در مناطق دیگر صریحاً توافقنامه تهران را رد کردند و دیگران در حالیکه با گرفتن وام مخالفتی نداشتند اما به اعتراضات خود ادامه دادند. در این میان مهاجران فقیر و جوانان بیکار که تحت پوشش این طرح قرار نداشتند، پرخاشجوتر شدند.

در اول آوریل ۱۹۷۹، کمتر از دو هفته پس از توافقات اولیه بر سر اصول این توافقنامه، بیش از ۲ هزار نفر بیکار جلسه علنی در خانه کارگر تشکیل دادند. جریان بحثها از طریق بلندگوهای نصب شده در خیابان به گوش دیگران می رسید. این گردهمایی طرح وام را محکوم کرده و تصمیم به ادامه مبارزه گرفت. یکی از سخنگویان بیکاران با عصبانیت احساس جمع را اینچنین منعکس ساخت:

"من هیچگاه قول وزیر کار را قبول نمی کردم و هیچگاه حتی با تهدید به مرگ قبول نمی کردم در تلویزیون ظاهر شوم، اگر می دانستم اعتصاب غذای ما به این وضعیت دلسردکننده منجر خواهد شد. من ترجیح می دهم بسیرم و با این وضعیت روبرو نشوم. ما نه صدقه می خواهیم و نه سواری مجانی، ما کار می خواهیم."

نهایتاً جمع تصمیم به تحصن پنج روزه در وزارت کار گرفت. این تحصن فقط پس از قول وزیر دادگستری، اسداللهی، مبنی بر بردن این مشکل به مجلس، پایان یافت. او همچنین به بیکاران کمک کرد که مشکلات خود را از طریق رادیو و تلویزیون به گوش همگان برسانند.

سندیکای کارگران پروژه ای بیکار در آبادان، تلاشهای خود را بر محکم ساختن پایه های خود و از میدان به در کردن اتحادیه، کارگران و فارغ

برای پیوند دادن این مبارزات جدا از هم در چهارچوب ملی، یک اقدام حیاتی صورت گرفت. در ۲۲ آوریل ۱۹۷۹ نمایندگان بیش از بیست شهر و شهرستان در خانه کارگر تهران گرد هم آمدند. آنان با هدف تشکیل سازمان کشوری بیکاران و یکی ساختن نظرها و استراتژیهای خود گرد هم آمدند. نمایندگان درباره شرایط بیکاران در مناطق مختلف کشور و به خصوص عواقب قبول وام بیکاری صحبت کردند. این گردهمایی که سه روز طول کشید، علنی نبود. در بیانیه نهایی از همه کارگران بیکار در کشور دعوت شده بود که در روز اول ماه مه راهپیمایی نموده و خواستههای خود را بدین طریق مستقیماً به گوش دولت برسانند. قطعنامه هشدار می داد که اگر مقامات پاسخ مثبتی ندهند آنان اقدامات خشن تری را به منظور تأمین اهداف کارگران ایران اتخاذ خواهند کرد.

واقعاً تلاشهای سازمانی با سرعت بیسابقه ای پیش می رفت. گردهمایی تهران در ۲۳ آوریل، که اوج فعالیتهای سازمانی بود، فقط دو ماه بعد از پیروزی انقلاب صورت گرفت. معمولاً مرحله نهایی یک مبارزه، ایجاد یک تشکل است. هنگامی که عمل توده ها، تظاهرات آبی و بسیج غیرسازماندهی شده نتایج مطلوب به دنبال نداشته باشد، برای تأمین مبارزه به سازماندهی محکم نیاز است. در ایران مرز میان عمل توده ای و کار سازماندهی شده روشن نیست. اولاً مردم به دنبال یک انقلاب موفقیت آمیز آماده بسیج شدن بودند. دوماً بسیج کنندگان برای تشکیل تشکلهای ارزش ویژه ای قائل بوده و عمل به این ایده را معیار موفقیت می شمردند. چپها مصرانه بر کار سازمانی پای می فشردند، چرا که نهادهای سازشی را برای ایجاد پایه های کارگری مستمر برای اهداف خود ضروری می شمردند. اما غالب این تشکلهای ساختاری گل و گشاد داشته و عموماً به عنوان کمیته های هماهنگ کننده خودجوش برای بسیج عمل می کردند. آنان ندرتاً از روندهای سازمانی دقیق استفاده کرده، از مبارزات انتخابی دفاع کرده یا برای تعیین نمایندگان رقابت می کردند. علیرغم کوششهای فشرده، کمبود وقت مانع از گسترش این سازمانها و آزمودن کارایی خود گردید. جنبش بیکاران به زودی متوقف گردید.

سقوط

جنبش بیکاران به همان سرعت که به وجود آمد از میان رفت. اول ماه مه نقطه اوج فعالیتهای جمعی بیکاران بود. پس از آن آهسته آهسته توجه کمتری بدان شد تا اینکه نهایتاً در نیمه پاییز ۱۹۷۹ از میان رفت. در تابستان ۱۹۷۹ جنگ در کردستان، فعالیتهای مبارزاتی را تحت الشعاع قرار داده و دولت از سرکوب نیروهای ملی گرا در کردستان به عنوان فرصتی برای سرکوب دیگران استفاده کرد. با اینکه تعدادی راهپیمایی اعتراضی انجام گرفت اما افق آن محدود ماند. در اول اکتبر جمعیتی ۱۵۰۰ نفری، دومین تظاهرات از این نوع در یک هفته، بیرون وزارت کار اجتماع کردند. پاسداران تیراندازی هوایی کرده و دولت تهدید به اقداماتی خشن تر علیه آنان نمود.

چرا این حرکت با این سرعت از میان رفت؟ یکی از مهمترین دلایل، فشارهای سیاسی بود. گروههای شبه نظامی طرفدار حکومت حملات روانی و فیزیکی خود را شدت بخشیده، به دفاتر بیکاران حمله کرده و آنها را تخریب نمودند. رهبران آنان را کمونیستهای ملحد و یا منافق خطاب می کردند. بقیه در صفحه ۱۵

مسائل تشکیل می گردید. با شرکت بیشتر گروههای سیاسی نظم و دیسپلین بیشتری مطرح شد. عملیات سازمانیافته کارگران بیکار از خانه کارگر فراتر رفت. انجمنهای چندی برای کارگران بیکار تشکیل گردید. کارگران بیکار صنعت نفت و گاز در آبادان سازمان دقیقتر و مفصل تری را به عنوان سندیکای کارگران فصلی و پروژه ای آبادان تشکیل دادند.

همانطور که قبلاً نیز گفتیم، قدمهای اولیه تشکیل این سندیکا در قهوه خانه ها و با گردهماییهای نامنظم کارگران برداشته شد و ثبت اولیه آن و مبارزاتش هفته ها قبل از قیام آغاز شده بود. قدم بعدی، تجمع گروهی از کارگران در دانشکده صنعت نفت بود و به دنبال آن شورای توده ای تشکیل گردید. کمیته با استفاده از قهوه خانه ها به عنوان محل ملاقاتها مشغول جلب نیرو بود. در این میان تعیین مکانی به عنوان دفتر دائمی سندیکا در رأس مسایل قرار داشت. به دنبال مذاکرات فشرده با مقامات رسمی شهر، بالاخره اعضا توانستند محل اتحادیه کارگران سابق را به عنوان دفتر مرکزی خود در اختیار بگیرند. آنها همچنین سندیکا را در دفتر امام، سپاه پاسداران و فرمانداری به ثبت رساندند. سندیکا توانست بیش از ۱۲ هزار کارگر بیکار از بیش از بیست حرفه و با مهارتها و درآمدهای گوناگون را جلب نماید. شورای مردمی آیین نامه هایی را بر اساس تجارب اتحادیه ها در الجزایر، نیکاراگوئه و ایران، در دهه چهل، تهیه نمود. عاجل ترین مسئله، طرح مذاکره با کارفرمایان برای استخدام مجدد کارگران اخراجی بود. همچنین دیگر مسایل شامل یافتن کار برای اعضای بیکار و اختصاص حقوق بیکاری به دیگران می شد. هدف سندیکا در درازمدت عبارت بود از تشکیل اتحادیه های کارگران بیکار در مناطق دیگر و تشکیل اتحادیه ملی در سطح کشور. سندیکا توانست در طول حیات خود مصالحاتی را از طریق مذاکره با مقامات محلی به دست آورد. مثل بازاستخدام گروهی از کارگران و دریافت وام بیکاری. میان مقامات و سندیکا بر سر اختصاص وام بیکاری اختلافی در گرفت. علیرغم آنکه وزارت کار، نقش سندیکا در نظارت بر اختصاص وام را به رسمیت می شناخت، سپاه پاسداران و ملایان محلی اصرار داشتند که این وام از طریق مساجد تقسیم گردد. اما سندیکا زیر بار نرفت. نهایتاً هر دو طرف توافق کردند که محل تقسیم، مدارس باشد.

نقش بسیج کنندگان

فعالین جوان (اکثر دانشجویان) با عقاید رادیکال اسلامی و یا سوسیالیستی نقش اساسی در بسیج و سازماندهی بیکاران داشتند. اساساً فعالین بیشتر هدفشان دیپلمه های بیکار بود که برای اهداف بسیج مناسب تر بودند: انقلاب به دانش آموزان تجربه، تلاشهای جمعی را آموخته بود. سپس فعالین مسایل مطرح برای این جوانان جویای کار را با مسایل جمع گسی بیکاران پیوند دادند. مهارتهای اجتماعی، باسواد بودن و تحرک فارغ التحصیلان از آنان بسیج شوندگان بالقوه ای را می ساخت. اگرچه اتحادیه ها در همه جا وجود داشتند، فعالیتهای سازماندهی شده بیکاران عموماً محلی و در مناطق مختلف کشور پراکنده باقی ماند. اکثر آنان چنان غرق تلاش برای بقا بودند که کمتر به مسایل دنیای بیرون توجه می کردند. مسایل حیاتی جذب نیرو، مقابله با پاسداران و حفظ روحیه بیشتر، انرژی و وقت آنان را می گرفت. ایده تشکیل انجمن هماهنگ کننده ملی اساساً از طرف چپها مطرح شد.

ظرفیتهایشان برای بسیج شدن و کار جمعی متفاوت است. همانطور که قبلاً گفتیم بیکاران از سه دسته تشکیل می شدند: کارگران اخراجی و معلق از کار، فارغ التحصیلان بیکار و کسانی که از قبل بیکار شده بودند، و کارگران فصلی. برقراری یک ارتباط سازمانی میان اینان ممکن نبود. کارگران اخراجی بیشتر کارگران کارخانه ها و کارگران ساختمانی بودند. و در حالیکه برای این عده محل کار مشترک اساسی برای ارتباط بود، دو گروه دیگر کاملاً پراکنده بوده و هیچ مکانی برای گردهمایی نیز نداشتند. در این گروه، افراد اتقایی و کوتاه مدت با یکدیگر ملاقات می کردند. رهبران این گروهها معمولاً ناگهانی و بدون تعمق و یا رقابت انتخاب می شدند. برخی اوقات هیجانات بر تصمیمات عاقلانه و اعمال حساب شده غالب می شد. یکی از شرکت کنندگان می گفت: ما نمی خواستیم وزارت کار را اشغال کنیم، همینظوری پیش آمد. ما فقط داشتیم در خیابان تظاهرات می کردیم و شعار می دادیم، مردم همچنان زده شدند و ناگهان همگی از بالای زرده ها به درون پریدیم.

با این همه تا حدی می توان تصمیم گیری قلبی و سازماندهی را در میان آنان دید. دو عامل زیربنای این تحول بودند: نیاز محض و نقش بسیج کنندگان.

نیاز به سازماندهی

مهمتر از همه این که بیکاران قبل از تظاهرات و تحصنها و به جای غارت یا آشوب، بر آمادگی مقامات جدید حساب می کردند. استراتژی اصلی و ترجیح آنان به انجام مذاکرات بود. این برخورد نیازمند انتخاب نمایندگان (مثل شهرهای قزوین، تهران، اصفهان، تبریز و کرمانشاه بود). بیکاران در صورت شکست مذاکرات، نوعی ارتباط و شبکه ارتباطی را برای ادامه مبارزاتشان حفظ می کردند. برای این چنین حرکتی، آنان ابتدا به کسانی برای گردهمایی و نیز به رسمیت شناخته شدن نمایندگانشان از طرف دولت نیاز داشتند. آنان باور داشتند که چنین شناسایی آنان را در برابر حملات پاسداران و دیگران حفظ می نماید. این اجتماعات رسمی کارگران بیکار بسته به چگونگی طرز تلقی رهبرانشان عناوین مختلفی را به خود اختصاص می دادند. رایجترین نامها عبارت بود از شورا، سندیکا، و کانون.

برخی گروهها فراتر از انتخاب نماینده حرکت کرده و سعی کردند ساختار ماندنی تری برای سازمان خود بیابند. بیکاران در اصفهان وقتی دریافتند که بازگشت به مشاغل از آنچه آنان فکر کرده بودند مشکلتر است، شروع به محکم نمودن پایه های سازمانی خود توسط شرکت دادن همه بیکاران در شهر و حومه آن نمودند. در تهران نیز پس از شکست مذاکرات با وزارت کار، رهبران بیکاران برای طراحی یک سازمان سامان یافته تر، در پنجم مارس ۱۹۷۹ در خانه کارگر اجتماع کردند. به دنبال این گردهمایی شورای مردمی کارگران فصلی تشکیل شده و خانه کارگر در ۲۲ مارس ۱۹۷۹ به عنوان دفتر مرکزی انتخاب شد. خانه کارگر مبدل به نهادی بسیار ویژه برای کارگران فقیر گردید.

خانه کارگر اولین بار تحت تأثیر سازمان بیکار از طسرف کارگران بیکار انتخاب شد. گردهماییهای اولیه که شرکت همگان در آن ممکن بود، به موضوعات مختلفی می پرداخت. این گردهماییها هم بسیار پر جنب و جوش و در عین حال به هم ریخته بود. جمعیتی حدود ۲۰۰ تا ۴۰۰ نفر در آن شرکت کرده و برای حل این مشکل برخی اوقات کارگاههای جداگانه برای بررسی

نگاهی گذرا به تشکلهای موجود در کارخانه‌ها

ر. آشنا

انجمنها و رژیم برای آنان رنگی ندارد. اینها نیروهای مهاجمی هستند که راه نجاتی را نمی‌دانند و همین اوضاع را سرنوشت محتمل خود می‌دانند. گروهی از این کارگران با تعبیر خاص خود هم اهل مذهبند و هم اهل پیمانها و ماهواره. با همه چیز و همه کس مخالفتند. بیشتر طرفدار امریکا و غربند. بی‌تمایل نیستند در هر زد و بندی بر سر منافع فردی خود با مدیران و سرپرستان شرکت کنند. ویژگی مهم این نیروها در این است که هیچ ابایی از انجمن و شورا و مدیریت ندارند. بعضاً از زیر کار دررو، فرصت‌طلب و یا حتی ضد کارگردند.

اما بخش عمده این نیروهای آگاه، با پرسنل، کاردان، دلسوز و شاید تا حدودی دور از سیاست، بخش دیگر کارگران، تکنیسینها، سرپرستها، مهندسین و متخصصین لایق و باپرنسیپ صادق و آگاه هستند گروهی با گرایشات سیاسی و بعضی بی‌ارتباط با کارگران و مسایل آنان.

این بخش عمدتاً مورد تنفر انجمنها و بیشتر مرتبط با مدیران میانی و اصلی. بخشی از اینان یک تکنوکرات واقعی هستند. بعضی از آنان به همه چیز، حتی تشکلهای صنفی نیز از زاویه منافع کوتاه مدت و خودی نگاه می‌کنند. بعضی از اینان به اصطلاح زیرمیزبگیر و یا خسارج از پست دریافتی دارند و حق خود را بیشتر از این و بیشتر از دیگران می‌دانند و راه حل مشکلات را در زد و بند با مدیران می‌دانند. بعضاً به حق و یا ناحق، از پاداشها و یا امتیازات و رانتهای مدیریت بهره‌مند می‌گردند.

خانه کارگر: در هنگام انتخابات ریاست جمهوری خاتمی، حتی تا روزهای آخر، خانه کارگر به عنوان یک تشکل کارگری رژیم به صورت علنی موضع‌گیری صریح در مورد انتخابات نداشت و مثلاً تراکتها و پلاکاردهای خانه کارگر تا روز انتخابات با طرح این سؤال که چرا در انتخابات شرکت می‌کنیم؟ فراتر نرفت و یا حداکثر با چند گردهمایی در محل خانه کارگر بسنده کرد. در کارخانه‌ها، حداقل در کارخانه‌های بزرگ، این ارگان به عنوان یک واحد مشخصاً کارگری و فعال نبود. اگرچه در حال حاضر دامنه و عمق فعالیت‌های خود را گسترش داده و بر سر تغییر قانون کار در خانه کارگر تهران، اصفهان، تبریز و مشهد، مباحثات و گفتگوهای زیادی صورت گرفته و حتی در تهران در گفتگوهایی که توسط مدیران واحدهای صنایع در بخش خصوصی و دولتی درباره این موضوع که قانون کار باید تعویض شود و مشخصاً آن بندهایی که از اخراج کارگران جلوگیری می‌کند و مدیران صریحاً خواستار تغییر این بند هستند، مقاومت و گفتگو می‌کنند.

گاهی اوقات به نظر می‌رسد که نباید فراموش کرد به هر دلیل (عقب‌ماندگی، سرکوب، ارباب، ترور و اعدام...) حداقل بخشهایی از طبقه کارگر ایران تشکیلات‌گریز است. مثلاً در اعتصابات و اعتراضات چندماه گذشته و مشخصاً اسفندماه گذشته، کارگران کارخانه بیلران، که ۱۲ ماه حقوق دریافت نکرده‌اند، پس از چند روز دست از کار کشیدن در کارخانه و گفتگو با مدیریت کارخانه، به نتیجه‌ای نمی‌رسند و بالاخره دفتر مرکزی کارخانه را در خیابان میرداماد تهران در اختیار خود می‌گیرند.

است در بعضی کارخانه‌ها و مؤسسات، انجمنها بسیار قوی‌اند. به طور مثال در وزارت بازرگانی، گمرک و حتی در بخشهایی مانند فروش هواپیمایی و یا کارخانجات وابسته به بنیادها. برخورد مداوم و اهداف مختلف بین انجمنها و مدیران صنایع در نهایت انجمن را تضعیف و بین کارگران منفور کرده است.

شوراهای اسلامی کار: اکثر این شوراها اعتبار و توان خود را قبل از انتخابات دوم خرداد تا حد زیادی از دست داده بودند ولی پس از آن به دلیل تغییرات و تا حدی حمایت از خاتمی و برنامه‌های او اعتباری تازه یافته‌اند. شوراها نیروهای گسترده‌تری را به همراه خود دارند و پس از انتخابات ریاست جمهوری در بسیاری از کارخانه‌ها، خصوصاً در کارخانه‌های وابسته به صنایع ملی، این شوراها قدرت بیشتری کسب کردند. بعضاً نیروهای وابسته به جناح خاتمی توانسته بودند به وسیله این شوراها همراهی کارگران کارخانه‌ها را جلب کنند و این شوراها با ستادهای انتخاباتی خاتمی ارتباط مستقیم و فعال داشتند. مانند شوراهای کارخانه‌های کیان‌تایر، پارس الکتریک، ساسان، کارخانجات شماره ۲ صنایع فلزی، کارخانه تلویزیون پیام، و کارخانه کیمدارو. حتی از این طریق توانستند بخشی از پستهای وزارت کار و سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای وابسته به وزارت کار را به دست آورند. بی‌تردید نباید فراموش کرد که طی همین ۱۸ تا ۲۰ ماه گذشته این شوراها ریزش نیروهای فراوانی داشته‌اند. شوراها هنوز هم برنامه‌های سیستماتیک و منظم درباره مسایل کارگری ندارند و بسته به توانمندی و ارتباط اعضای شورا با عناصر و محافل قدرت، قویتر یا ضعیفتر عمل کرده‌اند. ارتباط این شوراها با کارخانه در بهترین حالت فردی و غیردموکراتیک بوده است.

نیروهای حراست و انتظامات: اگر چه این نیروها بیشتر غیرعلنی بوده‌اند ولی از طرق مختلف با کارگران روابط داشته‌اند. به جز اوایل انقلاب همیشه منفور و منزوی بوده‌اند. حراست و انتظامات هر دو در ارتباط مستقیم با مدیریت کارخانه‌ها بوده‌اند. با این وجود توانسته‌اند کم و بیش کارگرانی را در اطراف خود، هر چند بسیار کم، داشته باشند. به طور مثال از طریق در اختیار داشتن امکانات ورزشی و به راه انداختن بعضی مسابقات حداقل ارتباطاتی غیرفعال با کارگران داشته‌اند که به منابع اطلاعاتی خوبی برای مدیران تبدیل گشته‌اند.

کارگران اپوزیسیون: اما یک بخش مهم از کارگران که طی مدت ۲۰ سال حکومت رژیم اسلامی دگرپرسی کرده‌اند و اینک به نیروی مخالف آن و مستعد متشکل شدن و مبارزه برای خواستها و اهداف خود تبدیل شده‌اند. گروهی از اینان خود زمانی به برنامه‌های رژیم اعتقاد داشته و در راه آن مبارزه کرده‌اند و اینک دریافته‌اند که آن برنامه‌ها تا چه اندازه پوچ و بی‌اعتبار بوده است. این نیروها کارگرانی هستند که بر سر اعتقادات مذهبی خود هستند. ولی به دلیل ارتباط گذشته آنان با انجمن، شورا، خلاصه رژیم، شناخت بهتری نسبت به دیگر کارگران هم‌ردیف خود از رژیم دارند و به قول خودشان، دیگر حنای

بحران فراگیر، همه‌جانبه، فزاینده و بی‌سابقه حاکم بر رژیم جمهوری اسلامی، مقاومت و مبارزه توده‌های مردم و طبقه کارگر شرایط و تغییراتی را فراهم آورده که سرکوب و غارت و چپاول دیگر به سیاق گذشته مقدور نمی‌باشد. نوشته ذیل نگاهی گذرا به تشکلهای موجود در کارخانه‌ها دارد. در اینجا قصد ندارم درباره شیوه فعالیت فعالین سیاسی، اعضا و هواداران جریان‌های سیاسی، هسته‌های مخفی کارگری و فعالیت سندیکایی چیزی بنویسم.

سیاستها، متد و خواست و اهداف رژیم، کارکردهای برنامه‌های سیاسی - اقتصادی، اجتماعی اعمال شده توسط رژیم بر جامعه و مشخصاً بر طبقه کارگر و ویژگیهای چشمگیری را در این طبقه به وجود آورده که لاحاله باید بدان نظر داشت تا بر بستر این شناخت و تعمیم آن راه دستیابی طبقه کارگر به تشکیلات و وحدت و تبدیل شدن به طبقه‌ای برای خود فراهم گردد. هم اکنون در شرایطی که بخشی از کارگران متخصص شده و یا این که به دلیل فروش نیروی کار خود در شرایط بهتر و کسب درآمد بیشتر از کارخانه جدا شده‌اند، و یا بخش دیگری از کارگران در تعدیلهای گوناگون نیروی کار توسط رژیم، به انواع حیلها مانند باز خرید کردن، فروش قسمتها و یا بخشهایی از کارخانجات، مانند بخشهای خدمات، سرویس و حمل و نقل و یا کارگاههای جنبی، از این حوزه خارج شده و خود تبدیل به کارفرما گشته‌اند و یا جذب بخشهای دیگر شده‌اند، در چنین شرایطی وضعیت تشکلهای در کارخانه‌ها را نه به شیوه‌ای دگم و یا قالبی و حتی، می‌توان چنین بیان کرد:

۱- انجمنهای اسلامی و نیروهای وابسته به آنها: بخش کوچکی از کارگران هنوز رابطه مستحکم با این انجمنها دارند. کارگرانی که معتقد به رژیم و در مراسم و حرکات رسمی و علنی رژیم فعال هستند، در میان اینان گروهی هستند که به قول خودشان برای اینکه چیزی به آنها بماند گرد انجمن را می‌گیرند. و در شرایطی که مدیران کارخانجات دولتی و یا خصوصی از شیوه استخدام قراردادی برای رفع نیاز خود به نیروی کار، استفاده می‌کنند، اینان ساده‌لوحانه به این تکیه‌گاه لرزان و بی‌بنیاد متکی هستند.

به اینها باید نیروهای بسیج را اضافه کرد. آنها نیز این عنوان را برای اهداف اقتصادی و فردی خود در نظر دارند. که مثلاً شرکت در مراسم و مانورها و... برای آنان اضافه‌کاری و حق مأموریت و... به همراه خواهد داشت و یا امتیازاتی از قبیل مسافرت، خورا و بار، و...

همانطور که می‌دانید این انجمنها به صورت سنتی گرایش بیشتری به نیروهای راست رژیم دارند. گر چه در میان آنها خصوصاً پس از انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد، تغییرات شدیدی رخ داده و بخش زیادی از نیروهای آن را غیرفعال و یا از آنها جدا کرده است (به قول یکی از آنان دیگر آدم فروشی نمی‌کند). روابط این انجمنها با مدیران چه در بخش خصوصی و چه بخش دولتی دستخوش فراز و فرود بسیاری گردیده و اگرچه این انجمنها زیر نظر مدیران و چشم و گوش و بازوی آنانند، ولی در مسایلی نیز با آنان اختلاف دارند. مشکلات و معضلات جامعه کارگری را به مدیران مربوط می‌کند و غمگین از این که روزهای یکه‌تازی و قدرت بی‌پایان آنان به پایان رسیده

با نصب چند عدد پلاکارد و پوستر و بستن سمبولیک خیابان، خواستار حمایت دیگران بودند. کارگران همچنین خواستار گفتگو با سهامداران و هیئت مدیره کارخانه بودند. اما از آنجا که حرکت خودجوش و هیچ حمایت دیگری از آنان صورت نمی‌گیرد. تا اینکه هیئت مدیره و سهامداران در جمع حاضر شدند و خواستار گفتگو بودند. کارگران اقدام لازم برای رودر رو شدن با کارفرما را نداشتند به این معنی که هیئت مدیره خواهان گفتگو با نمایندگان کارگران بودند و کارگران می‌گفتند که نماینده‌ای ندارند. ضمن اینکه کارخانه شورای کارگری هم دارد. در اواخر بهمن گذشته نیز کارگران کارخانه خانه‌سازی که پس از ۱۰ ماه حقوق نگرفتن دست از کار کشیده و به ناچار دسته‌جمعی به وزارت کار مراجعه کرده بودند همین وضعیت را داشتند. اگرچه روزانه دهها مورد از این اجتماعات در مقابل ساختمان وزارت کار در خیابان آزادی مشاهده می‌شود. در شرایط فعلی علیرغم اخراجهایی که صورت می‌گیرد به نظر می‌رسد که وزارت کار رژیم سیاست قاطعی درباره اخراج کارگران ندارد و به نوعی تلاش دارد که این اخراجها را تخفیف دهد. در موارد بسیاری کارفرمایان و مدیران بخش خصوصی و دولتی برای اخراج کارگران دست به دامان وکلای زبردست شده‌اند تا بتوانند آنها را اخراج کنند و در نهایت وزارت کار آنان را مجبور به پذیرش وضعیت جلب رضایت کارگران کرده است. البته موارد سیاسی جزو استثناها هستند. به طور مثال در کارخانه نوشابه‌سازی ساسان، در سال گذشته مدیر کارخانه در پی اخراج یک کارگر با شورای کارخانه اختلاف نظر پیدا کرد. شورا از کارگر حمایت می‌کرد. پس از طرح موضوع در وزارت کار، وزارت کار هم از کارگر مزبور حمایت کرد و حکم بازگشت به کار او را صادر و خواستار پرداخت حقوق عقب‌افتاده وی گردید. مدیریت همچنان مخالف بود و از تمام مراجع ممکن درخواست کمک کرده بود. از سهامداران و بنیاد الزهرا و آیت‌الله صانعی. ولی هیچکدام مؤثر واقع نشد و نهایتاً در ملاقاتی با وزیر کار از وزیر می‌خواهد که کارگر مزبور را اخراج کنند. وزیر به مدیر می‌گوید که به نوعی رضایت کارگر مزبور را جلب کند.

اما به نظر می‌رسد که طبقه کارگر ایران هنوز در خود است و حداقل بخشی از آن راه حلی که برای پاسخ به این مشکلات می‌یابند بیشتر معطوف به پاسخگویی به نیازهای اقتصادی کوتاه مدت و فردی است. مثلاً اضافه‌کاریهای بی‌پایان، روزهای تعطیل و جمعه‌ها، اضافه‌کاری کردن، نوشغله شدن، مسافرت‌کنشی کردن و سیگارفروشی، فروش اجناس کویتی، خرید اجناس کمیاب؛ مانند گوشت، شکر، روغن و برنج از تعاونی و فروشگاههای زنجیره‌ای و فروش آن در مناطق دیگر. باید توجه نمود که نیروهای رفرمیست جمهوری اسلامی نتوانسته‌اند یا نخواسته و یا نمی‌خواهند حتی برای کسب حمایت کارگران، همین سطح مبارزات کارگران را تعیق دهند و نهایتاً تشکلهای مورد نیاز را که پاسخگوی منافع آنان باشد به وجود آورند.

ایجاد تشکل منطقه‌ای یا سراسری؛ حقیقت این است که در شرایط فعلی هیچ ابزاری و هیچ هدفی مانند یک تشکل صنفی فراگیر و علنی برای طبقه کارگر میهنان اولویت و اهمیت ندارد. به قول معروف اهمیت این تشکیلات صنفی سراسری یا منطقه‌ای برای طبقه کارگر از نان شب هم واجبتر است. علیرغم اعتصابات، اعتراضات در چند سال گذشته، سنن و اشکال مبارزه، کامیابی و ناکامیهای گذشته، نقاط قوت و ضعف آن، سطح تشکل‌پذیری این طبقه، این خواست باید به مرکز ثقل خواستهای این طبقه تبدیل شود. در شرایطی که سرعایه‌داران ایران و همه عناصر ضد کارگر از انواع تشکلهای صنفی و سیاسی برخوردارند، طبقه کارگر از این تشکل محروم است.

اگرچه در شرایط امروز پیدایش تشکلهای و انجمنهای صنفی رو به افزایش و گسترش نهاده است که باید آن را مد نظر داشت و من فقط برای نمونه از تعدادی آنها نام می‌برم، مانند: انجمن فارغ‌التحصیلان عشایر، کانون طراحان گرافیک تهران، کانون فارغ‌التحصیلان اقتصاد، کلوبهای مختلف کوهنوردی، کانونهای مختلف شهر یا شهرستانیهای مقیم تهران، کانون نویسندگان ایران، ... در مورد عملکرد این تشکلهای باید یادآور شوم که به طور مثال در سال گذشته یک کلوب کوهنوردی در روز اول ماه مه توانسته بود دو هزار و پانصد نفر از کارگران کارخانجات تهران را در سطوح مختلف (کارگر ساده، ماهر، استادکار، سرپرست، تکنیسین و مهندس) را به کوهستانهای اطراف تهران ببرد و مراسمی را برگزار کند که شامل رقص، بازیهای گوناگون، آوازخوانی و موسیقی بوده است. حتی در گروههای کوچک و جداگانه در مورد اول ماه مه گفتگو صحبت‌هایی نیز صورت گرفته. و یا اینکه هم اکنون بسیاری از تعاونیهای مسکن پس از فراز و فرودهای بسیار، علیرغم شرایط بد اقتصادی و ... به کانونهایی برای تبادل نظر و گفتگوهای کارگران تبدیل شده و متقابلاً روابطی را بین آنان که در این خانه‌ها مستقر شده‌اند به وجود آورده است. هم اکنون در بسیاری از کارخانه‌ها، صندوقهای وام کارگری وجود دارد که نسبتاً سرمایه‌های مورد توجهی را برای کارگران ذخیره کرده است. برگزاری مراسم اول ماه مه در کارخانجات توسط کارگران نیز عرصه دیگر گفتگو و تبادل نظر میان کارگران می‌باشد.

آنچه در فوق آمد بیانگر این موضوع است که پیدایش یک تشکل صنفی مستقل کارگری مناسبترین بستر زدودن ضعفهای طبقه کارگر ایران و تقویت توانمندیهای آن می‌باشد. در چو به وجود آمده بعد از اشغال سفارت آمریکا در نوامبر ۱۹۷۹، مسایل بیکاران در میان مبارزات پر سر و صدای اسلام در برابر شیطان بزرگ کم شد. در واقع در همان روزی که تعدادی از دانشجویان از دیوار سفارت بالا می‌رفتند گروه بزرگی از بیکاران در خیابانهای پایتخت راهپیمایی می‌کردند. درخواستهای نومیانه این راهپیماییها توسط فریادهای ملی گریانه توده‌های تظاهرکننده که از سفارت به راه می‌افتادند، خفه شد.

بقیه از صفحه ۱۲

جنبش بیکاران ...

پاسداران فسلح تقریباً به هر تحصنی حمله می نمودند، بخصوص اگر مطمئن بودند که کمونیستها و یا مجاهدین برای تحت تأثیر قرار دادن انقلاب نقشه می کشند. حملات بسیاری در شهرهای مختلف، تهران، اصفهان، آبادان، اهواز، گیساران و خرم آباد، و همگی در دو ماه پس از پیروزی انقلاب گزارش شد. علاوه بر این، کارفرمایان برای به ستوه آوردن کارگران اخراجی که در اعتراضاتشان خواستار دولتی کردن صنایع بودند، گروههای فشار تشکیل دادند. ائمه جمعه اغلب فعالین بیکاران را جاسوس و ضدانقلاب خوانده و جمعیت نمازگزار- که اغلب خود خاستگاه کارگری داشتند- را به حمله و به هم زدن اجتماعات بیکاران تشویق می نمودند. رهبران مذهبی توانستند فقرا را علیه فقرا بسیج نمایند. جناحهای مختلف حاکم همگی علیرغم اختلافاتشان، می خواستند به اعتراضات بیکاران پایان بخشند. رادیکالها و محافظه کارها، و لیبرالها و مسلمانان همگی معتقد بودند که فعالین بیکاران فرصت طلبانی هستند که می خواهند میوه انقلاب را قبل از رسیدن درو کنند.

نتیجه

جنبش بیکاران علیرغم ضعفهایش، دستاوردهای مهم چندی نیز داشت. دولت موقت را وادار به پرداخت وام به مدت ششماه و کمک به بیش از صد و هشتاد هزار بیکار و ایجاد مشاغل موقت برای دیگران نمود. در برخی مناطق این حرکت، مقامات را وادار به بازگشایی کارخانه های بسته شده نمود. و نهایتاً گروههای کارگران اخراجی علیرغم میل صاحبان کارخانه ها، آنها را بازگشایی نمودند. مهمتر از همه اینکه جنبش، دولت موقت را وادار به سرعت بخشیدن به بهبود اقتصادی، بخصوص در مورد صنایع فلج شده ای که بیشترین تعداد بیکاران را موجب شده بود، نمود. همین دستاوردها خود موجب تحلیل رفتن جنبش نیز شد. کارگران اخراجی که رهبری جنبش را به دست داشتند به سر کارهایشان بازگشتند. دیگران یا به سر کارهای خود رفته یا کار جدیدی یافتند و یا از مکانیزمهای دیگر حفظ بقا استفاده کردند. خلاصه اینکه تحلیل جنبش بیکاران ابتدا به موفقیت محدود آن مربوط می شود.

اما گروهی از بیکاران نیز همچنان بیکار مانده و به این تعداد کارجویان جدیدی نیز اضافه شدند. مصالحت انجام شده، میزان بیکاری را به طور چشمگیری کاهش نداده و از رنج و مشکلات بسیاری از آنان کم نکرد. جنبش نتوانست کمک دائمی به بیکاران را به دولت تحمیل نموده و به جای آن طرح وام را پذیرفت. این وام که دولت در واقع هیچگاه انتظار بازپس گرفتن آن را نداشت، فقط ده درصد بیکاران را پوشش داد و آنهم بعد از ششماه متوقف شد. برنامه های تولید کار همچنان محدود باقی ماند. در سالهای بعد نه تنها صدها هزار از بیکاران نتوانستند شغل جدیدی بیابند بلکه به این تعداد موج جدیدی از مهاجران روستایی نیز اضافه شد و جمعیت بیکاران باز هم افزایش یافت.

به طور خلاصه، شرایط استثنایی (بیکاری وسیع و گسترده و عامل ایدئولوژیک) به پیدایش جنبش بیکاران کمک نمود اما با تغییر کردن مجدد شرایط، جنبش بیکاران از میان رفت اما بیکاری همچنان پابرجا ماند. بیکاران مجبور بودند فعالیت خود را با واقعیات جدید سیاسی و اقتصادی وفق دهند. رژیم اسلامی مبارزات مردمی را تثبیت نموده و به کنترل خود در آورد. توده های بیکار منتقد (کارگران اخراجی کارخانه ها) به به دست آوردن دوباره کار، خود از جنبش بیرون آمدند. برای بقیه بیکاران فعالیتهای بخش غیررسمی، خرید و فروش خرد و دستفروشی مهمترین منابع درآمد آنان بود.

جنبش بیکاران ورای پرداختن به مسایل روزمره، به تأثیر سیاسی وسیعتری دست یافت. جنبش، به عنوان شکلی رادیکال از رادیکالیسم زودرس مردمی، قانونیت رژیم را به زیر سؤال برد و نشان داد که برخلاف آنچه فرض می شود، رژیم جدید همزمنی لازم را بر طبقات مردم ندارد. بسیاری از همان کسانی که انقلاب اسلامی و دولت جدید به نامشان به قدرت رسیده بود (مستضعفین) در مقابل رژیم ایستادند.

جهانی شدن در بوته آزمایش: بحران و مبارزه طبقاتی در آسیای شرقی

نوشته دیوید مک نالی

ترجمه و تلخیص از: زاگرس سن
مانتلی ریویو شماره ۴ سپتامبر ۱۹۹۸

پیش بینی بودند: ظرفیت عظیم زائد و مشکلات جدی قابلیت سود آوری. ریشه بحران اقتصادی در آسیا فشار برای سقوط قیمت ها و عایدات حاصل از اضافه تولید است. بدین دلیل برخی سرمایه گذاران که در نظر داشتند در این زمینه سرمایه گذاری کنند موقتا منصرف شدند. آنها با کاستن از دارائی های خود در آسیا از تعهدات خود شانه خالی می کردند. این کاهش نرم نرمک اما مطمئن در مناطقی مثل آسیای شرقی که انباشت سرسام اور سرمایه بواسطه تشدید ورود عظیم سرمایه بورس باز- شیوه روز بود، صورت گرفت. به عبارت دیگر "تیروهای بازار" نسبت به مشکلات عینی انباشت زیاده از حد سرمایه واکنش نشان دادند.

بنابراین بحران آسیا تماما نتیجه تناقضات ذاتی بازار سرمایه داری است تا بازاریابی نامناسب و در کوتاه سخن اینکه این بحران محصول روند جهانی شدن سرمایه داری و برآیند توسعه و تشدید تناقضات سرمایه داری در مقیاسی جهانی است.

جریان های کوتاه مدت سرمایه مالی بر شدت این روند بطور فزاینده ای افزوده است. در دوره ای که بازارهای آمریکای لاتین سست و لرزان بود، و بازارهای املاک و سهام ژاپن به ورطه نابودی افتاده بود، بانکهای بین المللی و موسسات وام دهنده دریافتند که در آسیای شرقی سودهای کلانی عاید می گردد. آنها مشاهده کردند که کارخانه ها ساخته می شوند، تکنولوژی های جدید عرضه می گردند، بزرگ راه ها و در ابعاد وسیع ساخته می شوند- و آنها نیز می خواستند در این رشد سهمی داشته باشند. سرازیر شدن سرمایه مالی به منطقه، ارزانی نسبی و سهولت در افزایش منابع مالی را سبب می شد. و این مسئله شرکت های تولیدی و ساختمانی را ترغیب می کرد که مرتبا پروژه های جدیدی ارائه نمایند. بنا براین روند اقتصادی رو به رشد در آسیای شرقی همه گونه ویژگی های کلاسیک توسعه پر از ریسک را به همراه داشت در حالیکه میزان تزریق سرمایه های خصوصی به اندونزی، مالزی، فیلیپین، کره جنوبی و تایلند بین سال های ۹۰ تا ۹۶ تقریبا پنج برابر شده و از ۲۰ بیلیون دلار به ۹۵ بیلیون در سال بالغ می گشت، این کشورها خروج خالص سرمایه خصوصی تا حد ۲۰ بیلیون دلار در سال ۹۷ را تجربه کردند. روند سقوط در تابستان گذشته با تنزل پول تایلند آغاز و همچنان ادامه یافت.

جامعه تجاری ناگهان دریافت که بدهکاری آسیای شرقی - بدهکاری که صرفا تحفه سرمایه جهانی بود- به مسئله ای مزمن و فساد انگیز تبدیل شده است. تازه در تابستان گذشته بود که حتی بعد از آنکه سقوط پول تایلند آغاز شده بود، اقتصاددانان بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، و شماری از بانک های خارجی همگی ثبات بنیادین اقتصاد اندونزی را علنا اعلام کردند. مشکلی از نوع آنچه در

نمونه ای کامل از چگونگی برقراری مدل جهانی شدن هستند. هر گاه به بسیاری از نقاط جهان نظر افکنیم، ادعاها در مورد جهانی شدن اقتصادی خنثه آور به نظر می رسد. علیرغم چار و جنجال بسیار حول و حوش "سرمایه سیال در عرصه جهانی" سرمایه داری بین المللی در کشورهای توسعه یافته صنعتی همچنان به تمرکز تولید و بازرگانی ادامه می دهد. جز اندک استثنا هائی، تنها قسمت هائی از آسیا بطور کاملا سیستماتیک با مدارهای جهانی سرمایه در آمیخته اند. مثلا بین سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۱ سهم حوزه آسیا (به جز ژاپن) از بازرگانی جهانی ۹ تا ده درصد افزایش داشت. در حالیکه میزان سهم ملل توسعه یافته از ۷۲ درصد به ۶۳ درصد کاهش یافت. ولی مابقی اقتصاد جهانی- کشورهای کمتر توسعه یافته- آفریقائی، آمریکای لاتین، خصوصا کشورهای حوزه کارائیب- افت فاجعه باری از ۲۸ درصد به ۱۳ درصد از بازرگانی بین المللی را تجربه کردند (ملل متحد، بررسی اقتصادی جهان، ۱۹۹۳). تا سال ۱۹۹۶ مقصد بیش از نیمی از سرمایه گذاری ها در کشورهای در حال توسعه آسیای شرقی بود. بنا بر این اگر آسیا را کنار بگذاریم فرضیه جهانی شدن وجود خارجی نداشت. و این فقط داستانی در باره یک موفقیت بود.

بهر صورت علیرغم شرح و تفصیلات ساده انگارانه تشریفات تجاری، سقوط در آسیای شرقی اساسا چیزی حول و حوش فساد، روابط پنهانی میان صاحبان سرمایه و باندبازی و یا بازارهای سراسر نظام یافته آن نیست، بلکه این مسئله بیشتر نشات گرفته از مشکل کلاسیک انباشت زیاده از حد سرمایه (و سود حاصل از آن) می باشد. سیل انبوه سرمایه ها به آسیای جنوب شرقی، در سالهای اخیر، ساختار عظیم ظرفیت تولیدی ایجاد نموده اما از بیشتر این سرمایه ها نمی توان بطور سودآوری استفاده کرد. بدیگر سخن توسعه سرمایه دارانه نیروهای تولیدی با محدودیت های ذاتی خود مواجه شده است. با وجود این تشدید رقابت در بازار، موسسات باز هم با افزایش هر چه بیشتر ظرفیت های جدید- کارخانه های جدید، معادن، مراکز تولید ماشین آلات، مزارع بزرگ، صنایع خدماتی و زیر بنائی جدید- به این رقابت واکنش نشان داده اند.

در بسیاری از موارد آسیا محلی برای آزمودن تازه ترین موج انباشت سرمایه بوده است. در این راستا، ماشین سازی، صنعت فولاد، الکترونیک، چپیس ها ی کامپیوتر و تولید فیبر نوری به گونه ای سرسام آور و با بی نظمی ایجاد گردیده اند و با این توقع که کار ارزان، تامین سهل منابع مالی، و دولت های موافق با تجارت آزاد از طریق قوانین پیچیده و دست و پاگیر میزان متناسب بازگشت سرمایه را تضمین می نمایند. وقتی که افزایش سرسام آور قیمت محدوده ها را در هم می شکست پیامدها قابل

سال ها بانک جهانی در پس گزارش خود با عنوان "معجزه آسیای" با فراغ بال پنهان شده بود. در سراسر محافل حاکم، "مدل آسیائی" بعنوان دلیلی محکم مبنی بر اینکه بازارهای شکوفان و جریان آزاد سرمایه موجب رستگاری نوع بشر خواهند شد، ارائه می گردید.

امروز با گذشت بیش از یکسال از وقوع بحران اقتصادی ویرانگر در منطقه، بانک جهانی در تدارک تهیه گزارش جدیدی است و قرار است عنوان آن "بازاندیشی پیرامون معجزه آسیائی" باشد. کمی عجیب به نظر می آید که چنین بازاندیشی در دستور کار قرار می گیرد. همه روزه ده هزار تن از کارگران کره جنوبی، حکم اخراج دریافت می کنند- این یعنی سیصد هزار کارگر در ماه. اقتصاد اندونزی در معرض سقوط قرار گرفته است: تنها ۲۲ شرکت از ۲۸۲ شرکت مبادله سهام در جاکارتا، هنوز قادر به ادامه حیات هستند. ژاپن در باتلاق عمیق ترین رکود اقتصادی خود ظرف ۲۵ سال گذشته گرفتار آمده است و مالزی و تایلند هنوز در شوک مالی به سر می برند. رویهمرفته تراز بازار سهام منطقه ۶۰۰ بیلیون دلار کاهش یافته است. از آنجا که صندوق بین المللی پول هر چه بیشتر بودجه های ملی و سیاست دولتی در این منطقه را دیکته می کند پیوستن آسیای شرقی به بازار جهانی بیشتر شکل نوینی از وابستگی را به خود گرفته است. تبلیغات فراوان پیرامون "مسئله جهانی شدن" که بر تحلیل اقتصادی حتی در میان برخی چپ ها تاثیر فراوان گذارده بود، امروزه شدیداً ضربه خورده است. در حقیقت اشتیاق بیرحمانه سرمایه در راستای تجدید ساختار- از طریق کاهش پرسنل و اخراج بخشی از کارکنان، تکیه داشتن به تولید از طریق واگذاری بخشی از روند تولید به واحدهای غیر، ضایعات حاصل از کار زیاد، ایجاد بازارهای سرمایه داری نوین، ایجاد بازرگانی نوین و پیمان های سرمایه گذاری- شکل جدیدی به قلمرو مبارزه و مقاومت بخشیده است.

اما بحران در آسیا بجای اصلاح دینامیزم ها و تناقضات ذاتی سرمایه، دقیقا آشکار می نماید که این تناقضات تا چه حدی قابل انفجار خواهند بود. فی الواقع بحران آسیا، مسائل زیادی پیرامون دو تناقض بنیادین سرمایه داری در عصر "جهانی شدن" را به ما می نمایاند: نخست آنکه، این بحران مشکل حاد انباشت زیاده از حد سرمایه و ظرفیت زیاده از حد آن که امروزه بلیه پروسه جهانی شدن سرمایه داری ست را آشکار می نماید. دوم اینکه روشن می سازد چگونه انباشت شتابنده سرمایه می تواند قابلیت و اقتدار طبقات کارگر نوین و قدرتمند در جهت نبرد و رهائی از قیودات سرمایه را سبب گردد.

جهانی شدن در بوته آزمایش

آسیای شرقی و کشورهای تازه صنعتی شده - بویژه کره جنوبی، تایلند، اندونزی، مالزی و تایوان -

بات (واحد پول تایلند) پیش آمد، در اندونزی انتظار نمی رفت. چند ماه بعد از این، فرار سرمایه ها شروع شد و بازار جهانی رسماً بدهکاری خارجی ۸۰ بیلیون دلاری کشور را اعلام کرد. فرار سرمایه ها به حدی وخیم شد که کاهش قدرت خرید پول تحمیل شده توسط سرمایه جهانی، نرخ کالاها را به لبه فاجعه سوق داده است. و مثلاً نسبت بدهی به بانک های خارجی نسبت به تولید ناخالص ملی از ۳۵ درصد به ۱۴۰ درصد رسیده است.

بعد از تایلند همه چشم ها بسوی کره جنوبی برگشت. بزرگترین قدرت صنعتی آسیا بعد از ژاپن اینک بطرز وحشتناکی آسیب پذیر بنظر می رسد، خصوصاً بدلیل تنزل طولانی مدت ارزش ین ژاپن که بواسطه بحران این کشور رخ نمود. از آنجائیکه کره جنوبی در صنایع ماشین سازی، فولاد، و الکترونیک مستقیماً با ژاپن در رقابت است، باید بیشتر از قیمت های در حال سقوط کالاهای صادراتی ژاپن که به دلیل کاهش قوت خرید ین ایجاد شده، نگران باشد. بنا براین کره جنوبی خود را در وضعیتی بغرنج می دیند: علیرغم صعود رشد صادرات، در آمد صادراتی این کشور بواسطه فشار برای کاهش قیمت ها، را کد شد.

در سراسر منطقه موجی از سقوط بازار سهام، بسته شدن کارخانه های بزرگ، بیکار سازی های گسترده، صرفه جویی های دولست، و تنزل قدرت خرید پول و برانگیزی کین توزانه ای بر زندگانی میلیونها انسان تحمیل می کند. سرمایه گذاری عظیم و انباشت سرمایه با منطق تولید برای سود، در تلاقی قرار گرفته اند. در نتیجه آسیای شرقی هم اینک در چنگال اپیدمی ای گرفتار آمده که در همه اعصار پیشین، مضحک و نامعقول به نظر می رسید، اپیدمی تولید زیاده از حد. این اپیدمی هم اینک محنت غیر قابل توصیفی به بار آورده که ره آورد ناگیر آن مقاومت و شورش است.

مردمان زحمتکش و منابع طبیعی: بعضی ابعاد بحران
از جولای سال گذشته تا بحال بیشتر از ۵ میلیون کارگر اندونزیایی بیکار شده اند. شمار بیکاران کشور تا پایان سال ۱۹۹۸ احتمالاً به ۲۰ میلیون نفر سر می زند و تا این زمان ۳ میلیون در تایلند بیکار خواهند شد، تقریباً ۲ میلیون در کره جنوبی، یک میلیون در مالزی، به علاوه یک و نیم میلیون نفر از کارگران مهاجر در معرض اخراج قرار خواهند گرفت.

هم آهنگ با این بیکار سازی ها استانداردهای زندگی مرتباً افت می کند. بین آگوست و دسامبر سال گذشته میانگین درآمدها در کره جنوبی به نصف رسید، این مسئله در برابر آنچه در اندونزی اتفاق می افتد، کم رنگ جلوه می کند زیرا در آن کشور در آمد سرانه سالانه از ۱۲۰۰ دلار به ۳۰۰ دلار تقلیل یافته است. سال گذشته در سرابایا بزرگترین شهر صنعتی اندونزی، حداقل دستمزد روزانه که تا سال گذشته ۲ دلار بود کمتر از سی سنت سقوط کرده و این در زمانی است که مطابق سیاست های دیکته شده صندوق بین المللی پول، سوبسید سوخت و مواد غذایی حذف می شود و قیمت ها روز به روز ترقی می کند. تا پایان سال، شمار افرادی که زیر خط فقر زندگی می کنند به میزان دو برابر یعنی ۵۸

میلیون نفر خواهد رسید. و اندونزی در این ارتباط به هیچ وجه تنها کشور نیست. در تایلند قیمت برنج و آرد، در ماه فوریه ۴۷٪ افزایش یافت و این فاجعه ای برای مردم تهیدست در پی خواهد داشت. بحران اقتصادی شرق آسیا بیش از آنکه تغییری در بازرگانی و ارقام سرمایه گذاری باشد، اساساً فقر فزاینده، بیکاری، سوء تغذیه و رشد امراض می باشد. کارکنان موسسات کمک رسان بین المللی در اندونزی گزارش می دهند که مادران بی شماری که دیگر استطاعت مالی تغذیه فرزندان خود با شیر که قیمت آن سه برابر شده را ندارند، کودکان خود را با چای تغذیه می کنند. سوء تغذیه و ترک تحصیل از مدارس رو به فزونی است. زنان جوان خصوصاً با تعطیل کارخانه و رها کردن تحصیل آسیب فراوانی را متحمل شده اند. در تایلند بحران بدین معناست که هزاران تن و بیشتر خانواده های روستائی مجبور خواهند شد دختران شان را به فاحشه خانه های بانوکوف بفروشند. بعضی از متخصصین می گویند بیشتر از یک میلیون زن جوان در تجارت سکس در بانوکوف کار میکنند و بیشتر آنها در معرض ابتلاء به بیماری ایدز قرار دارند، فاجعه ای که دولت عمیقاً منکر وجود آن است.

تخریب محیط زیست بطور گسترده بر این رنج دامن گستر می افزاید. روند صنعتی کردن بی مهار و پروژه های پر طمطراق بزرگ، هم اینک ضایعات محیطی مخرب را به بار آورده است. بانک توسعه آسیا در مانیل این قاره را بعنوان "آلوده ترین و از نظر محیطی تباه شده ترین در جهان" توصیف می کند. انباشت بیش از حد سرمایه و همراه با آن گردش سرمایه مالی، به یورش کلاسیک سرمایه داری علیه زندگانی مردمان زحمتکش و محیط زیست انجامیده است، "در عین حال منابع اصلی همه ثروت ها را - یعنی به قول مارکس "خاک و کارگر" را بدان گونه که مارکس مطرح نمود به تحلیلی می برد.

مقاومت و انقلاب، جنبش های کارگری نوین در آسیا

هیچ کدام از اینها بدون مقاومت مردمی رخ نمی دهد. دوره ۱۵ تا ۲۰ ساله گذشته در قلمرو پر طمطراق "معجزه آسیائی" شاهد رشد فزاینده طبقه کارگر شاغل، پیشرفت در سازمان یابی خود انگیزه این طبقه و مبارزه در سراسر منطقه بوده ایم. در سراسر شرق بمعنای اقتصادی آن یا اصطلاحاً "جهان در حال توسعه" شمار کارگران صنعتی به تنهایی از حدود ۲۸۵ میلیون نفر در سال ۱۹۸۰ به بیش از ۴۰۰ میلیون تا ۱۹۹۴ افزایش یافت که بیشتر این رشد در آسیا متمرکز بود. بعلاوه در طول این دوره زنان آسیائی در شماری انبوه به خیل نیروی کار پیوستند. امروزه زنان ۴۲٪ کل زحمتکشان مزدبگیر را در منطقه تشکیل داده و غالباً در صنایع کلیدی چون تولید پوشاک، صنایع الکتریکی و الکترونیک نقش تعیین کننده ای را تشکیل می دهند. مضاف بر این اواخر دهه ۱۹۸۰ شاهد رشد گسترده اتحادیه های کارگری بود. مثلاً طی سالهای ۱۹۸۷ تا ۱۹۸۹ شمار کارگران سازمان یافته به میزان ۲۷٪ در بنگلادش، ۳۸٪ در فیلیپین و ۱۰۰٪ در کره

جنوبی افزایش یافت. ظرف سال های ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۹ شمار این میزان در تایوان بیشتر از ۵۰٪ بود. و اما اینجا صرف فزونی شمار کارگران اهمیت ندارد. طبقه کارگر در سراسر آسیا، اشکالی از مبارزه جوئی و سازماندهی را توسعه داده که غالب جنبش های کار غرب را شرمگین ساخته است. زنان در اغلب موارد در صف مقدم مبارزه قرار داشته اند و در بسیاری از موارد این جنبش، اتحادیه های مستقل و فدراسیون های کار نویسی را بخدمت گرفته که هرگونه همگاری با اتحادیه های سازشکار قدیمی و قانونی مورد اغماض دولت را رد می کند. در تایوان فدراسیون جدیدی از اتحادیه های مستقل در سال ۱۹۸۸ پدید آمد در حالیکه در سال ۱۹۹۵ فدراسیون دیگری در کره جنوبی شکل گرفت. در عین حال اتحادیه هائی همانند اتحادیه ملی کارگران پوشاک بنگلادش و کنائون مبارزه برای کار در اندونزی (یک سازمان کارگری غیر قانونی) نبردهای بزرگی را در این کشورها رهبری کردند.

مبارزه در اندونزی به روشنی از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است در این کشور اختلافات و کشمکش های سیاسی موجب بروز شورش هائی به رهبری دانشجویان شد که نهایتاً سرنگونی سوهارتو را در پی داشت (سوهارتو در سال ۱۹۶۵ طی یک کودتای خونین و با قتل حداقل نیم میلیون تن از جنبش چپ زمام قدرت را بدست گرفت). بسیج های خیابانی توسط حزب دمکراتیک خلق که غیر قانونی است و متحدین دانشجویی آن در جنبش همبستگی دانشجویی برای دمکراسی در اندونزی که منجر به سرنگونی سوهارتو گردید، نقش قاطعی ایفا کرد. "SSDI" که هوادارانش را دمکراتهای جوان و رادیکال ها تشکیل می دهند، عمدتاً برای استقلال تیمور شرقی که در سال ۱۹۷۵ با حمایت ایالات متحده توسط سوهارتو اشغال شد، مبارزه می کنند. این حزب حین مبارزاتش علیه سوهارتو با طرح این مسئله که "حمله به خواهران و برادران چینی" تاکتیک هائی است که تنها مبارزه ما را به نفع سوهارتو تضعیف می کند، دیدگاه های خود را متمایز می ساخت. روشن بینی های عمیقاً دمکراتیک از این دست پایه های جنبشی را مستحکم می کرد که دلاوری اش حقیقتاً الهام بخش می نمود. دانشجویان طی ماهها روزانه تظاهرات می کردند، مرتباً دست به اعتصاب غذا زده و تظاهرات و اشغال ساختمانهای دولتی در برابر پلیس تا دندان مسلح و سربازانی که ابتدا از گاز اشک آور استفاده کرده و سپس با شلیک گلوله های اتشین شماری از دانشجویان را در آخرین روزهای پایانی سوهارتو بقتل رساندند، ادامه یافت.

اما آنچه بیشتر مفسران وقایع اندونزی بدان نپرداختند، تجلی جنبش کوچک اما مبارز کارگران در کنار این اپوزیسیون جوان دانشجویی در سالهای اخیر بود. فی المثل در جولای ۱۹۹۵ کانون ممنوعه مبارزه برای کار در اندونزی که با این جنبش پیوند هائی داشت، به یک جنبش اعتصابی و اعتراض اجتماعی ۲۰ هزار نفره در سورابا مبادرت کرد. سپس در اکتبر گذشته زمانی که بحران اقتصادی منجر به شایعاتی پیرامون بیکار سازی های دیکته شده توسط صندوق بین المللی پول شده بود کانون

مبارزه برای کار یک اعتصاب ۱۶ هزار نفره از کارگران کمپانی هواپیماسازی دولتی در باندوگ را سازمان داد.

موارد فوق شاید اقدامات کوچکی به نظر آیند. اما در بافت سرکوب پلیسی و نظامی تصمیم مبارزه جویانه کارگران اندونزیایی بسیار الهام بخش است. از پی جنبش توده ای که سوهارتو را سرنگون کرد، سازمان های کارگری مطمئن تر و مدعی تر ظاهر شده اند. طی مبارزه علیه سوهارتو، در موقعیت های زیادی، کارگران و تهیدستان شهری در خیابان ها به دانشجویان ملحق می شدند. مثلا در سوم مه، ۳۰۰ تن از کارگران کارخانه تانگ رانگ در جاکارتای شرقی به دعوت دانشجویان برای پیوستن به تظاهرات علیه رژیم پاسخ مثبت دادند. از آن پس تصمیم دولت بعد از سوهارتو مبنی بر آزادی مختار پاک پاهان، رهبر زندانی اتحادیه های کارگری، نیز اعتراضات کارگری را خاموش نکرده است. و کارگران خطوط هوایی گارودا در جاکارتا به اکسیونهای اعتصابی دست زدند و همچنین ۵۰ هزار کارگر شرکت ماسپیون در سرابایا نیز اقدام به اعتصاب نمودند. در واقع اعتصاب کنندگان ماسپیون بزرگترین اعتراض پس از سقوط سوهارتو در ۸ ژوئن را انجام دادند و در این اکسیون بیشتر از ده هزار تن از کارگران گرد آمده و به نبرد خیابانی با پلیس دست زدند. در همان زمان، کارگران حمل و نقل در جاکارتا به مرکز حمل و نقل حمله کرده و ۷۳ خط اتوبوس رانی را فلج کردند. در اوج اعتصابشان بیشتر از ۹۰ هزار بیرون از دفاتر PDP دست به تظاهرات زدند. اکسیون هایی از این گونه امید فراوان بر می انگیزد از آن روی که اپوزیسیون جوانان بطور فزاینده ای ویژگی طبقاتی به خود می گیرد و همچنان سازمان های کارگری برای نبرد علیه فقر، اخراج ها و تلقینات صندوق بین المللی پول به پیش می تازند. چشم انداز تحولات در کره جنوبی از هر جای دیگری امید بخش تر به نظر می رسد.

ابتدا در اواخر دهه ۱۹۸۰ خیزش های کارگری کره جنوبی را در بر گرفت. بیسن سال های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ تعداد اعضای اتحادیه ها طسی یک اعتصاب عظیم، از یک میلیون به دو میلیون نفر افزایش یافت. سلاح قدیمی نبرد مبارزه جویانه طبقه کارگر یعنی اعتصاب نشسته بطور روز افزونی متداول گشت. در شهر های صنعتی ماسان و چانگ ون با حمله کمپانی ها به گروهی از زنان اعتصابی در ۱۹۸۸-۱۹۸۷ یک شورش واقعی کارگری بوقوع پیوست و همزمان به طغیان اعتصابات متحد دامن زده و به همبستگی و اتحاد ۳۰ اتحادیه مستقل نوین انجامید. این همبستگی آنچنان تاثیر گذار و این مبارزه جوئی آتقدر گسترده بود که در آن زمان کارگران رادیکال، شهرهای ماسان و چانگ ون را قلمرو آزاد شده توصیف می کردند. پس از متشکل شدن کنفدراسیون اتحادیه های بازرگانی کره جنوبی با بیش از نیم میلیون عضو در سال ۱۹۹۵ بزرگترین اعتصاب توده ای پدید آمد. نخستین دور در دسامبر ۱۹۹۶ پیش آمد. این مرحله با یک ماه اعتصابات گسترده و با شرکت ۶۳۰ هزار کارگر معترض علیه محدودیت های قانون کار جدید و تغییرات قانونی که امر بیکار سازی گسترده را ممکن می ساخت،

در ژانویه سال ۱۹۹۷ ادامه یافت. تنها ظرف یک دهه طبقه کارگر کره جنوبی یکی از جنگنده ترین جنبش های اتحادیه ای در جهان را متشکل کرده بود. این جنبش هم اینک با بحران اقتصادی جاری بطور جدی به محک گذارده شده است.

بزرگترین مبارزه طلبی آنگاه متجلی شد که صندوق بین المللی پول بعنوان شرط اعطاء مجموعه کمک هایی به حجم ۵۷ بیلیون دلاری اصرار داشت دولت کره جنوبی باید بیکار سازی گسترده ای را به اجرا گذارد. با توجه به اینکه سال گذشته در اعتراض به همین سیاست اعتصابات گسترده ای رخ داده بود، دولت کمیسیون سه جانبه ای از بازرگانان، دولت و رهبران کارگری را بمنظور بحث پیرامون یک توافق گرد هم آورد. نمایندگان کارگران به همراه افرادی از فدراسیون میانه روتر اتحادیه های بازرگانی کره جنوبی به کمیسیون دعوت شدند. در ششم فوریه امسال رهبران اتحادیه با تاسف بسیاری از فعالین اتحادیه ای تنها در قبال کسب امتیازاتی نسبتا کم پیمانی را امضاء کردند و به پذیرش بیکار سازی گسترده و همه چارچوب های اساسی قیود صندوق بین المللی پول تن در دادند. ظرف چند روز هزاران هیئت عصبانی دست به شورش مجدد زده، توافق را رد کردند و رهبرانی که پیمان را امضاء کرده بودند برکنار نموده و تاریخی برای اعتصاب عمومی سراسر کشور تعیین کردند. تنها چند روز پس از این اتفاقات به هر رو فراخوان اعتصاب لغو شد چرا که مبارزان دریافتند که از حمایت کافی برای این اقدام برخوردار نیستند.

مبارزان کارگری در کره جنوبی هم اینک با مسئله ای غامض مواجه اند. مقیاس بحران برای بیشتر مردم کره جنوبی تکان دهنده بوده است. غرور ملی به دلیل دیکته شدن سیاست ملی کشور توسط صندوق بین المللی پول جریحه دار شده است. صدها هزار تن به فراخوانی دولت برای اهداء طلا و دلارهای آمریکایی به ذخائر دولتی واکنش نشان داده اند. اتفاقاتی چون حمله مردم به ماشین های ساخت کشورهای خارجی مکررا گزارش می شود. در گیسو دار این شورش میهن پرستانه فعالین موقعیت را برای بسیج علیه دولت کره جنوبی و طبقه حاکم مشکل یافته اند. اما این دقیقاً همان وظیفه پیشرویی جنبش کارگران انقلاب است: یعنی توسعه برنامه ای سیاسی در جهت اقدام عملی که سرمایه بین المللی (و موسسات و عوامل آن مانند صندوق بین المللی پول) و طبقه حاکم کره جنوبی را هدف می گیرد. انقلابیون در مواجهه با میهن پرستی ادعائی دولت کره نیازمند طرح برنامه ای ضد امپریالیستی اند که از ویژگی های طبقه کارگر است. برنامه ای که سوسیالیزه کردن اقتصاد و کنترل صنایع توسط کارگران را مطالبه می کند.

لازمه این روند گسترش سیاست های مستقل کارگری و در کنار آن جنبش نوین کار می باشد. مسیر ساده ای برای نائل آمدن بدین هدف وجود ندارد. با وجود بیکار سازی ها و سقوط اقتصادی روحیه کارگران تضعیف و اعتماد به نفسشان برای مبارزه تخریب شده، چشم انداز موفقیت برای مقاومت مشکل می گردد. و در چنین شرایطی تلاش در جهت بر افروختن افق های سیاسی مبارزه خلق اپوزیسیون سیاسی-طبقاتی علیه صندوق بین المللی

پول و طبقه حاکم محلی امری خطیر است. اما یک دهه مبارزه جنبشی از کارگران رزمنده با ده ها هزار از فعالین فداکار اتحادیه های حرفه ای سازمان داده شده است. و با وجود بیکار سازی ها، بحران اقتصادی و هيجان مدام برای اقدامی توده ای، امیدواری هایی در تجلی مقاومت طبقه کارگر بوجود می آورد. درحقیقت پس از مشکلات اوائل زمستان، اتحادیه ها ظرفیت و توانائی خود را برای نبرد باز می یابند. در تاریخ ۲۸-۲۷ مه حدود ۱۲۰ هزار کارگر متشکل در در آکسیون اعتصابی علیه بیکار سازی ها شرکت کردند. اعتصابات توده ای پر دامنه تر هم اینک در دستور کار قرار گرفته و اساس این اعتصابات گسترده کارگران کیاموتورز بعد از یک سری اعتصابات سه هفته ای علیه کاهش دستمزدها ارائه امتیازاتی را بر مدیریت کارخانه تحمیل کردند. پیامدهای مبارزات جاری هر چند کوتاه مدت باشد ولی یک رهبری مبارز کارگری در گرماگرم مبارزه علیه این بحران اقتصادی و ریاضت کشی تحمیلی صندوق بین المللی پول در حال شکل گرفتن است.

مدل آسیائی مقاومت؟

طبقه کارگر و تهیدستان سراسر شرق آسیا اینک خویشتن را محصور نبردی سبعانه با سرمایه بین المللی می یابند. مبارزات اقتصادی و سیاسی پر اهمیت - از جمله شورش برای تامین مواد غذایی، تظاهرات دانشجویی در راستای دستیابی به دمکراسی، اعتصابات کارگری علیه اخراج ها - گسترش می یابد. این نبردها آسان نخواهند بود. اما در چارچوب رو به اضمحلال "معجزه آسیائی" نیروهای مقاومت دائما شکل می گیرند. سالهای آینده نشان خواهد داد که آیا مردمان شرق آسیا را یارای ترفیع نبردی اساسی علیه ویرانگری های سرمایه جهانی شونده هست یا نه.

در هر حال باید مبارزه جوئی سرسختانه کارگران آسیای شرق و سازمان یابی خود انگیزه آنان را مورد ستایش قرار داد: اعتصابات زنان جوان کارخانه های پوشاک "بوگوس" و کارخانه های ساخت وسایل الکترونیک در کوآلا لامپور اعتصابات کارگران هواپیمائی در بانونگ علیه بیکار سازی ها به دستور صندوق بین المللی پول، تظاهرات توده ای ده ها هزار تن از کارگران سرابایا و هفته ها اعتصاب توسط کارگران کیا موتورز کره جنوبی تماما علائمی از مقاومت طبقه کارگر علیه کاهش نیروی کار، ریاضت کشی اقتصادی، خصوصی سازی، بیکاری و فقر می باشند. آسیای شرقی به محور نبرد طبقاتی بین المللی تبدیل شده است. از درون این مبارزات ممکن است یک "مدل آسیائی" جدید پدیدار گردد. مدلی از مقاومت طبقه کارگر در برابر روند جهانی شدن سرمایه داری. ما باید از این نبردها بسیار بیاموزیم و همبستگی و حمایت خویش را بدانها مدیونیم.

محمدعلی ابرندی، کارگر مبارز و سازمانده



ابروندی، ناگهان دچار حمله قلبی شد و در همان محوطه هواخوری جان سپرد. او در سال ۶۱ به خاطر هواداری از سازمان اقلیت دستگیر شده بود و از کارگران با سابقه و مبارز جنوب تهران [ایران] محسوب می‌شد. بعد از تخلیه زندان قزل‌حصار، او به بند ۶ زندان گوهردشت منتقل شده بود. مدت‌ها بود که از بیباری قلبی رنج می‌برد و هیچ‌گونه رسیدگی به وضع او نمی‌شد. سرانجام در اثر پافشاری سایر زندانیان گوهردشت، او را چند بار به بهیاری بردند، اما هر بار فقط چند قرص آرامبخش به او دادند و دوباره به بند فرستادند.

محمد ابروندی در میان زندانیان از محبوبیت و احترام ویژه‌ای برخوردار بود و سرگ ناهنگامش تأثیر فوق‌العاده‌ای در روحیه و زندگی ما زندانیان گذاشت. نمی‌دانم همسر و فرزندانش چگونه فقدان انسان والایی چون او را تحمل کرده‌اند. یاد ابروندی، این کارگر با سابقه و مبارز و انسان، از یاد و خاطره ما زندانیان به آسانی زدودنی نیست. روایت دیگر، از رضا غفاری است در کتاب *خاطرات یک زندانی از زندانهای جمهوری اسلامی*. (استکلم، انتشارات آرش، ۱۹۸۸). او که سالهای ۶۱ تا ۶۷ را در زندان به سر برده است، بخش ۱۲ کتاب خود (۱۶۳ - ۱۲۸) را با عنوان (مردی از اعماق) به محمد ابرندی اختصاص داده و در صفحه ۱۴۲ می‌نویسد:

در مقاومت زندان گوهردشت، عمو در صف اول مبارزه بود. وقتی اجاق زندانیان مصادره شد او نخستین کسی بود که به در بزرگ آهنی می‌کوبید و موجب خشم مقامهای زندان می‌شد. یکبار در یکی از این روزهای مبارزه، در بهار ۱۳۶۷، پاسدارها او را از صف جلو گرفتند و با خود بردند. یک گروه پنج نفری پاسدار او را با مشت و لگد و کابل می‌زدند. آری، پاسداران حافظ ولایت فقیه و عدالتخواه، پیرمرد هفتاد ساله اسیری را کتک می‌زدند که باغ زندگی و کار طاقت‌فرسای یک عمر بر جبین وی نقش بسته بود.

دو ساعت بعد جسم نیمه‌جان و بی‌رقش را به سلول بازگرداند. سراسر آن شب عمو در آتش تب و درد ناله کرد. هم‌سلولیهایش به در می‌زدند و درخواست می‌کردند عمو به درمانگاه منتقل گردد. زندانیان در پاسخ می‌گفتند: «اون حرامزاده پیرخر باید سقط بشه!». عمو تندرستی را باز نیافت و در سیاهی شب تیره چشمان بی‌فروغش را بست و دیگر هرگز باز نکرد. آن بهار انقلابی را که انتظار می‌کشید ندید و رفت ...

محنت را به آنان می‌نمود. بیپوده نبود که سندیکای یادشده یکی از مهمترین آماجهای ارتجاع به شمار می‌رفت و مدام در معرض توجه آنان قرار داشت. اما توطئه‌ها و دسیسه‌های متعدد عوامل رژیم جدید، از درون و بیرون سندیکا، نتوانست ابرندی را که از حمایت عموم کارگران سندیکا برخوردار بود، از میدان مبارزه به در کند.

مرتجعین و عناصر ضدکارگری که نواله‌ه مذهب می‌خوردند، ساز دیگر کوک کردند. از سابقه او به عنوان کمونیست و هوادار سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در میان کارگران، به اصطلاح، آفشارگری کردند تا صفوف متحد کارگران را در پوشش اختلاف مذهبی و غیرمذهبی، متلاشی کنند. این حربه نیز کارساز نشد. حتی، این که، ابرندی به طور علنی از اعتقادات خود دفاع می‌کرد و اجرای میتینگ معرفی نامزدهای انتخاباتی سازمان در آبادان را به عهده داشت، بر محبوبیت و نفوذ او در میان کارگران می‌افزود.

با تشکیل سندیکای کارگران بیکار پروژه‌ای در اهواز و گچساران، ابرندی یکی از طراحان و مدافعان تشکیل شرکت ملی پروژه‌های ایران بود. او به خوبی می‌دانست که چنانچه تمامی کارگران بیکار پروژه‌های خوزستان در سازمانی واحد متشکل نشوند، به دلیل پراکندگی و دور بودن از محیط کار و کارخانه، دوام آوردنشان در مقابل رژیم ضدکارگری بسیار مشکل خواهد بود.

ماهیت ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی و ضرورت سرنگونی آن، برای ابرندی آنچنان روشن و حتمی بود که در انشعاب بزرگ درون سازمان فدایی، در صفوف اقلیت به مبارزات پیگیر خود علیه نظام اسلامی ادامه داد.

شروع جنگ ارتجاعی ایران و عراق مهمترین ضربه را به مبارزات کارگران در خوزستان وارد آورد. کارگران پروژه‌های بیش از دیگران در معرض یورش قرار گرفتند. ابرندی نیز به ناچار محل زندگی خود را ترک کرد و خارج از آن محیط و همراه اقلیت به مبارزات خود ادامه داد و پس از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، با توجه به اینکه برای مأموران رژیم چهره‌های شناخته شده بود و نیز به دلیل فقدان جنبش نیرومند کارگری، ابرندی در یکی از هسته‌های «جوخه‌های رزمی سازماندهی شد».

محمدعلی ابرندی در ۱۳۶۱ در تهران دستگیر و روانه زندان اوین گردید و در بیدادگاه رژیم اسلامی به هفت سال زندان محکوم شد. او بعد از تحمل سالها شکنجه و اسارت، در زندان گوهردشت با زندگی بدرود گفت.

در باره نحوه و تاریخ مرگ او دو روایت متفاوت وجود دارد. در کتاب *نبردی نابرابر*، از نیما پرورش، (انتشارات اندیشه و پیکار، ۱۳۷۴) که گزارش سالهای ۶۱ تا ۶۸ زندان را بیان می‌کند، در صفحه ۹۴، در بخشی تحت عنوان (به یاد ابروندی) چنین می‌خوانیم:

در سال ۶۶، واقعه دیگری در زندان گوهردشت رخ داد. در تابستان، هنگامی که زندانیها در هواخوری مشغول ورزش بودند، یکی از زندانیان که از دیگران مسن‌تر بود، به نام محمد

محمدعلی ابرندی، نامی آشنا، شخصیتی مبارز، سخنرانی پر قدرت و سازمانگری توانا در جنبش کارگری جنوب ایران بود. سالهای طولانی همراه و همدل بودن با کارگران، شرکت مستقیم در اعتصابات، اعتراضات و مبارزات کارگری و درک علل شرایط نامناسب زندگی کارگران، از او انسانی آگاه، با تجربه و مبارز ساخته بود.

سالهای جوانی او مقارن بود با پایان جنگ جهانی دوم و برکناری رضاشاه از یکسو و خیزش جنبش توده‌ای و کارگری از سوی دیگر. توفان جنبش کارگری جنوب در آن سالها، ابرندی را به همراه خود کشید و بستر نخستین آموزشهای زندگی مبارزاتی او شد. شرکت در اعتصابات کارگران پالایشگاه آبادان در تیرماه ۱۳۲۵، اولین تجربه مبارزه متشکل و سازمانیافته او بود. در سهوا و آموخته‌های همین حرکت بود که اعتقاد او را به سازماندهی جنبش کارگری راسخ‌تر کرد. و به او آموخت که کارگران بدون تشکل، هرگز قادر به پیشبرد امر مبارزه و تحقق خواسته‌هایشان نخواهند بود. کسب تجربیات عملی ناشی از شرکت مستقیم در جنبش آن سالها، او را به یکی از فعالان و رهبران جنبش کارگری دوران انقلاب و سالهای پس از تبدیل آن کرد.

رفیق ابرندی، بعد از اخراج از شرکت نفت در سالهای بعد از کودتا، هیچگاه از محیط کارگری دور نبود و همواره به عنوان کارگر متخصص در پروژه‌های صنعتی شرکت نفت، که غالباً توسط شرکت‌های خارجی اداره و اجرا می‌شد، مشغول به کار بود. روحیه مبارزاتی و عشق عمیق او به تلاش جهت ساختن دنیایی خالی از فاصله‌های طبقاتی، در محیط کار از او معترضی دائمی ساخته بود. در اعتراضات کارگران برای کسب حقوق صنفی خود، همیشه در کنار و همراه آنان بود و مانند مبارزی پیشرو، بیوقفه در سازمانیابی آنها می‌کوشید.

رشد جنبش توده‌ای و کارگری در سال ۵۷، منجر به تعطیل شدن بسیاری از پروژه‌های صنعتی شد. کارگران این پروژه‌ها به خیل بیکاران پیوستند. ابرندی که تجربه مبارزه متشکل و سازمانیافته را، از دوران جوانی داشت، بیدرنگ به سازماندهی جنبش کارگران بیکار پروژه‌های پرداخت. او به عنوان نماینده کارگران بیکار از اعتصاب باشکوه کارگران پالایشگاه آبادان دفاع و حمایت کرد.

در اولین روزهای بعد از انقلاب همراه تتی چند از کارگران مبارز که سالیان دراز در محیط کار و زندگی مبارزات مشترکی را تجربه کرده بودند، با ایجاد سندیکای کارگران بیکار پروژه‌های (فصلی) آبادان دور جدیدی از فعالیت متشکل در جنبش کارگری را تجربه کرد. تنها در اولین ماه بعد از انقلاب، ۱۳۵۰۰ کارگر بیکار پروژه‌های به عضویت این سندیکا درآمدند.

ابروندی به عنوان سخنگوی این سندیکا نقش برجسته‌ای در رهبری و تنظیم اساسنامه آن داشت. او با سخنرانیهای پر شور خود به زبان عربی و فارسی، کارگران جنوب را به اتحاد و همبستگی می‌خواند و راههای خلاصی از رنج و

در سهایی از انقلاب اکتبر (بخش دوم)

گذار از انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی

برنامه حزب سوسیال دموکرات کارگران روسیه که در کنگره دوم به تصویب رسید و سوسیال دموکراتهای روسیه را در حزبی واحد متحد ساخت، برنامه ای بود بر پایه دیدگاه انقلاب دو مرحله ای و بر این ارزیابی استوار بود که در روسیه سرمایه داری شیوه مسلط تولید است ولی هنوز بسیاری از بقایای نظم پیش سرمایه داری کهن وجود دارد که مانع پیشرفت اقتصادی و رشد همه جانبه مبارزه طبقاتی پرولتاریاست و تحول انقلابی در چنین شرایطی ماهیت بورژوا-دموکراتیک داشته و راه رشد و تکامل سریع سرمایه داری را می بایست هموار کند. پیروزی انقلاب دموکراتیک، زهایی سیاسی پرولتاریا و کسب دموکراسی، رشد مبارزه طبقاتی پرولتاریا در روسیه از یکسو، و پیروزی انقلابات سوسیالیستی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری در غرب، از سوی دیگر، زمینه را برای گذار به انقلاب سوسیالیستی می توانست فراهم نماید.

گرچه بین فراکسیونهای حزب سوسیال دموکرات کارگران روسیه، از آن جمله بین دو فراکسیون اصلی بلشویک و منشویک، حول استراتژی و تاکتیکها اختلافات اساسی بروز کرد، اما در خصوص این موضوع که انقلاب روسیه، ماهیت بورژوا-دموکراتیک داشته و اصلاحاتی که به لحاظ اقتصادی - اجتماعی و سیاسی جنبه مبرم دارند، دارای خصلت دموکراتیک بوده و راه رشد سریع سرمایه داری را می بایست هموار کند، اتفاق نظر وجود داشت که در برنامه حزب متجلی بود. لنین نیز خود بارها و بارها بر این مسئله تأکید کرده بود که شرایط ایزکتیو جامعه روسیه و شرایط سوبزکتیو مناسب با آن، نه انقلاب سوسیالیستی، بلکه انقلاب بورژوا - دموکراتیک را مبرم ساخته است.

سطح تکامل صنعتی روسیه به مراتب عقب مانده تر از کشورهای پیشرفته سرمایه داری بود. سطح آموزش و فرهنگ توده ها و طبقه کارگر نیز چندان پیشرفته نبود. تا آستانه انقلاب فوریه، روسیه در چنگال استبداد تزاری اسیر بود که مانعی جدی در پیشرفت آموزش، فرهنگ و آگاهی توده ها بود. خود لنین در اثبات ضرورت انقلاب دموکراتیک در روسیه بر استبداد تزاری انگشت گذاشته و استدلال می کند که تحت سلطه استبداد حاکم بر روسیه، امکان آموزش سوسیالیستی کارگران در مقیاس وسیع و گسترده وجود ندارد و از همین رو کسب آزادی سیاسی را وظیفه ای مقدم می شمارد.

تا انقلاب فوریه، تجدیدنظری در این ارزیابی نشده بود و فراکسیونهای مختلف حزب سوسیال دموکرات کارگران روسیه، دارای برنامه واحدی بودند.

با انقلاب فوریه، تزاریسم سرنگون گردید و حکومت موقت تشکیل شد و قدرت سیاسی اساساً به دست بورژوازی و ملاکین بورژوا شده افتاد و نوعی قدرت دوگانه پدید آمد. منشویکها که بیشتر نیز از ایده اپوزیسیون افراطی دفاع می کردند در حکومت موقت شرکت کردند و بلشویکها که بر ایده فشار از بالا و حکومت کارگران و دهقانان پای می فشردند در اپوزیسیون قرار گرفتند.

بلشویکها در چنین وضعیتی انتقال تمام قدرت به دست شوراها را مطرح کردند. طرح این شعار بر این ارزیابی استوار بود که انقلاب از حدود یک انقلاب عادی بورژوا - دموکراتیک فراتر رفته، ولی هنوز به دیکتاتوری خالص پرولتاریا و دهقانان نرسیده است. در دوره چند ماهه اول پس از انقلاب فوریه، بلشویکها بسط مسالمت آمیز دامنه انقلاب را مد نظر داشتند. پس از چرخش چهارم ژوئیه در اوضاع سیاسی روسیه، که از نظر بلشویکها بسط مسالمت آمیز دامنه انقلاب ناممکن گشت، تدارک سرنگونی قهرآمیز حکومت موقت آغاز می شود و در اکتبر همان سال، شوراها کارگران و سربازان، تحت رهبری بلشویکها، قدرت سیاسی را به دست گرفته و حکومت کارگری برقرار می شود. بدین ترتیب در فاصله چند ماه، روسیه از انقلاب بورژوا - دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی گذار می کند. چه تغییری در اوضاع بین المللی و شرایط ایزکتیو و سوبزکتیو روسیه چنین گذاری را ممکن می سازد؟

تداوم جنگ جهانی و بحران، زمینه نضج جنبشهای انقلابی در کشورهای پیشرفته صنعتی در اروپا را فراهم آورده بود و نشانه های آشکاری از رشد جنبشهای توده ای به چشم می خورد که امید به وقوع انقلابات سوسیالیستی قریب الوقوع در آن کشورها را برانگیخته بود. خود بلشویکها گرچه موعد معینی را برای وقوع این انقلابات سوسیالیستی تعیین نکرده بودند و نمی توانستند تعیین کنند ولی وقوع انقلابات سوسیالیستی در کشورهای پیشرفته صنعتی اروپایی را در چشم انداز نزدیک، پیش بینی کرده بر روی آن حساب می کردند. و از این ارزیابی حرکت می کردند که پیروزی پرولتاریا در روسیه، جنبشهای انقلابی در غرب را تقویت خواهد نمود و پرولتاریای کشورهای پیشرفته با کسب پیروزی، به کمک پرولتاریای روسیه خواهد شتافت. خود لنین در این باره می نویسد:

ما وقتی انقلاب بین المللی را آغاز کردیم، این کارمان بدان سبب نبود که خودمان را متقاعد کرده بودیم که مسیر تکاملش را پیش بینی کنیم، بلکه پارهای شرایط مشخص، ما را به آغاز چنین انقلابی وادار کرد. ما چنین می اندیشیدیم، یا انقلاب بین المللی به کمک می آید، که در آن صورت پیروزی ما به طور کامل تضمین خواهد شد، یا مجبور خواهیم شد به کار متواضعانه انقلابی خودمان با این اعتقاد که حتی در صورت شکست، خدمت به آرمان انقلاب کرده ایم و

حیدر

تجربه ما به نفع انقلابهای دیگر خواهد بود، ادامه دهیم. برای ما روشن بود که پیروزی انقلاب پرولتاریایی بدون پشتیبانی انقلاب بین المللی جهانی امکان ندارد. پیش از انقلاب و حتی پس از انقلاب، ما چنین می اندیشیدیم که یا انقلاب در دیگر کشورها یعنی کشورهای پیشرفته سرمایه داری، بیدارنگ یا خیلی زود آغاز می شود یا آنکه ما هلاک خواهیم شد. ما با وجود چنین اعتقادی، هر آنچه از دستمان برمی آمد برای نگاهداشتن نظام شوروی در هر شرایطی، هر چه بادا باد، انجام دادیم زیرا می دانستیم که نه فقط برای خودمان، بلکه برای انقلاب بین المللی نیز کار می کنیم.

تا آنجا که به تغییرات ایزکتیو در شرایط جامعه روسیه بر می گردد، می دانیم که تحولی اساسی در این عرصه در چند ماه پس از انقلاب فوریه به وقوع پیوسته بود. خود لنین بارها و بارها ناپیگیری حکومت در انجام اصلاحات دموکراتیک در زمینه های مختلف را مورد انتقاد قرار داده و بر معوق ماندن اصلاحات بورژوا - دموکراتیک انگشت گذارده بود. حتی در عرصه آزادیهای سیاسی به کف آمده در انقلاب فوریه نیز شرایط ناپایدار بود و هنوز چند ماهی نگذشته بود که تعقیب بلشویکها آغاز گشت. اما شرایط سوبزکتیو دگرگون شده بود، و تغییر و تحول جدی در صف آرای و تناسب نیروهای سیاسی و طبقاتی و آگاهی توده ها به وقوع پیوسته بود و همین تحول بود که به بلشویکها امکان داد با طرح شعار نان، صلح، آزادی توده ها را به سرعت به سوی خود جلب کرده و در شوراها کارگران و سربازان، اکثریت را کسب کرده و این شوراها را برای کسب قدرت سیاسی رهبری کنند.

این وضعیت را به بیان ساده تر می توان اینگونه بیان کرد که پیشی گرفتن شرایط سوبزکتیو نسبت به شرایط ایزکتیو، و پدید آمدن اوضاع و احوال خودویزه، امکان پیروزی و به دست گرفتن قدرت سیاسی توسط کارگران را در روسیه فراهم آورد و حکومت کارگری شورایی در کشور برقرار شد که در مرحله تکامل سرمایه داری بود و رشد نیروهای مولده و سطح تمدن و فرهنگ در حد پائین تری قرار داشت.

در فاصله بین انقلاب فوریه و اکتبر، مرحله تکامل سرمایه داری پشت سر گذاشته نشده بود، جنگ جهانی تأثیر منفی و مخربی بر رشد نیروهای مولده داشت. گرچه در دورانهای انقلابی آگاهی توده ها به سرعت رشد می کند و در روسیه نیز رشد کرد ولی سطح آموزش و فرهنگ توده های زحمتکش و طبقه کارگر تا انقلاب فوریه در چنگال استبداد تزاری اسیر بود. و در عرض چند ماه، آن هم در شرایط جنگ، گرسنگی و قحطی، به چه نسبت و درجه ای می توانست پیشرفت کند؟ و به لحاظ پیشرفت تمدن روسیه به چه سطحی رسید؟ و آیا این پیشرفت به حدی بود که ایجاد شکل عالیتری از نظام اجتماعی را ممکن سازد؟ اینها نکات اساسی بود که خود رهبران بلشویکها نیز به آنها واقف بودند و اعتراف می کردند. منتها

تلاش آنها این بود که بر بنیاد حکومت شورایی بر این عقب‌ماندگیها غلبه کنند. اما این تلاشها در شرایط مشخص جامعه روسیه و بر متن شکست انقلابات در غرب و به محاصره افتادن حکومت شوراهای در مسیری پیش رفت که شکست در ساختمان سوسیالیسم را رقم زد.

حکومت شوراهای و نظام تک‌حزبی

پیروزی انقلاب اکتبر، جنگ داخلی سهمگینی را به دنبال داشت. دخالت نیروهای امپریالیستی ابعاد گسترده‌ای به جنگ داد.

گر چه شرایط تاریخی - جهانی آن دوره، وضعیت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه روسیه و جنگ داخلی سهمگین و... به مثابه بستر خوشنهای گسترده در مبارزه طبقاتی باید در نظر گرفته شود ولی در عین حال باید در نظر داشت که بلشویکها، به لحاظ تئوریک، سیاسی و تشکیلاتی از سالها پیش از انقلاب اکتبر خود را برای چنین نبردی آماده کرده بودند. تأکید بر دیکتاتوری پرولتاریا در برنامه بلشویکها، یک جمله خشک و خالی نبود، بلکه از اعتقادی عمیق ناشی می‌شد.

دیکتاتوری پرولتاریا البته اختراع بلشویکها نبود، بلکه در آموزشهای مارکس و انگلس هم از جایگاه مهمی برخوردار است. که آنها هم به نوبه خود بر پایه بررسی تجارب تاریخی انقلابات پیشین و شرایط مشخص تاریخی قرن نوزدهم، به یک چنین جمع‌بندی تئوریکی دست یافته بودند.

تجربه شکست کمون پاریس، در راستای تأیید این ایده مارکس و انگلس، یعنی ضرورت دولت و مقابله با تلاشهای بورژوازی برای احیای نظام پیشین بود. ایده‌ای که به طور موجز و فشرده به صورت ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا برای گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم فرموله شده بود. طبقاً همانطور که آثار مارکس و انگلس نشان می‌دهد، مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا از نظر آنان مترادف با استبداد سیاسی و یا حاکمیت نظام تک‌حزبی نبود، بلکه ماهیت دولت در دوران گذار به کمونیسم مد نظر آنان بود. از نظر آنان دموکراسی در دولت کارگری می‌بایست به مراتب فراتر از دموکراسیهای بورژوازی بوده و شرایط شرکت واقعی توده‌های زحمتکش در اداره کلیه امور را تضمین نماید و دموکراسی حقیقی را جایگزین دموکراسی صوری سازد. حتی خود بلشویکها و لنین نیز تا پیش از به قدرت رسیدن، دیکتاتوری پرولتاریا را مترادف یا محو آزادیهای سیاسی و حاکمیت نظام تک‌حزبی نمی‌شمردند.

هنگامی که بلشویکها قدرت سیاسی را تسخیر کردند، هنوز تصور کاملاً روشنی درباره سیر آینده وقایع و تحولات نداشتند. آنها بر نضج و پیروزی انقلابات کارگری در اروپا حساب می‌کردند و از این ارزیابی حرکت می‌نمودند که پرولتاریای اروپا با برپایی انقلاب در کشورهای خویش، به کمک دولت شوراهای خواهند آمد. شکست تلاشهای پرولتاریا در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، محاصره شوروی و تحمیل جنگ داخلی سهمگین، مسیر ویژه‌ای را پیش روی انقلاب اکتبر گشود.

لنین و دیگر رهبران بلشویکها چنین می‌اندیشیدند که در نتیجه نوعی تعادل ناپایداری که به وجود آمده است جمهوری سوسیالیستی خواهد توانست برای مدتی به حیات خود ادامه دهد. آنها امکان شکست حکومت شورایی را پیش‌بینی می‌کردند، اما این شکست از نظر آنان در وحله نخست شکست در جنگ داخلی و در نتیجه مداخلات و حمایت‌های قدرتهای امپریالیستی می‌توانست باشد و هر آنچه از دستشان برمی‌آمد برای حفظ حکومت شوراهای و پیروزی در جنگ داخلی انجام دادند.

بلشویکها درسهای تجربه کمون را کاملاً مد نظر داشتند، درهم شکستن ماشین دولتی بورکراتیک و نظامی و جایگزین کردن آن با دولت نوع شورایی، و بخش مهمی از اقدامات اقتصادی و اجتماعی، در اساس در راستای همان اقدامات کمون پاریس بود. اما از نظر سیاسی بین اقدامات کمون پاریس و دولت شوراهای تفاوت آشکاری به چشم می‌خورد. اگر عدم قاطعیت کمون در برابر کمپ بورژوازی، از جمله علل شکست آن ارزیابی شد، بلشویکها با درس‌گیری از این تجربه‌ها با قاطعیت تمام عمل کردند. قاطعیتی که هرچند پیروزی بلشویکها در جنگ داخلی را در بر داشت، در عین حال محو آزادیهای سیاسی و شکل‌گیری نظام تک‌حزبی را نیز به همراه داشت.

سیاست محدودیت و به تدریج محو آزادیهای سیاسی، آزادی مطبوعات و احزاب و... با توجه به شرایط جنگ داخلی در روسیه به مثابه یک اقدام ضروری و موقت برای دفاع از حکومت شوراهای در پیش گرفته شد. لنین در پاسخ به کائوتسکی آن را به عنوان یکی از ویژگیهای دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه، که خاص شرایط خودویژه است، تئوریزه کرد و تروتسکی در پلمیک با کائوتسکی عنوان نمود که رعایت آزادی مطبوعات و احزاب در شرایط مشخص روسیه به معنی گشودن جبهه‌ای برای دشمن در پشت جبهه‌های جنگ داخلی است که به هلاکت و شکست حکومت شوراهای منجر خواهد شد و باید از آن احتراز کرد.

نظام تک‌حزبی و استبداد سیاسی‌ای که در دوره کمونیزم جنگی شکل گرفت، صرفاً ناشی از ضرورتهای جنگ داخلی و مقابله با ضدانقلاب نبود، بلکه برای مهار کردن نارضایتی رو به رشد دهقانان (و حتی بخشاً کارگران) نیز در آنچنان شرایطی ضروری شده بود و به نوبه خود از عقب‌ماندگی فرهنگی جامعه روسیه، جامعه‌ای که به تازگی از چنگال استبداد تزاری رها شده و فاقد فرهنگ و سنتهای دموکراتیک جاقفاده و نهادی شده بود، نشأت می‌گرفت.

این سرپیچیه آهین سیاسی گرچه سلاح موثری برای پیروزی در جنگ داخلی بود ولی گلوی انقلاب را نیز فشرده و به مانعی در راه رشد و تعالی فرهنگ توده‌ها بدل گردید و زمینه‌های رشد و مسلط شدن بوروکراسی را فراهم‌تر کرد. خود تروتسکی آن زمان که از شوروی رانده شده بود در انتقاد از بوروکراسی حاکم در شوروی در سالهای سی، در این باره چنین می‌نویسد:

« قصد ما مطلقاً این نیست که مفهوم انتزاعی دیکتاتوری را با مفهوم انتزاعی دموکراسی مقایسه و ارزش این دو را در کفه ترازوی خرد ناب

بسنجیم. در دنیایی که تنها چیز دائمی آن تغییر است، همه چیز نسبی است. دیکتاتوری حزب بلشویک نشان داد که یکی از قدرتمندترین ابزار پیشرفت در تاریخ است اما به قول شاعر خرد به ناخردی بدل می‌شود، رأفت به مایه زحمت، ممنوعیت احزاب مخالف، ممنوعیت جناحها را به دنبال داشت، و ممنوعیت جناحها منجر به این شد که هر گونه تفکری برخلاف اندیشه رهبران، منع شود. یکتاپرستی حزبی که ساخته و پرداخته‌ای پلیس بود، به مصونیت بوروکراسی انجامید که انواع بی‌بندوباریها و مفاسد از آن سرچشمه گرفت.

رزالوکزامبورک در همان ایام، ضمن دفاع از انقلاب اکتبر، محدود شدن آزادیهای سیاسی را شدیداً مورد انتقاد قرار داده و به خطرات آن اشاره می‌کند. کائوتسکی نیز در انتقاد خود از بلشویکها، زمانی که بر این نکته انگشت می‌گذارد که دموکراسی صرفاً نردبانی برای صعود به قدرت نیست و ساختمان سوسیالیسم بدون دموکراسی ممکن نیست، هرچند که دموکراسی را در چارچوب دموکراسی بورژوازی محدود می‌کند ولی به طور کلی به نکته درستی اشاره می‌کند.

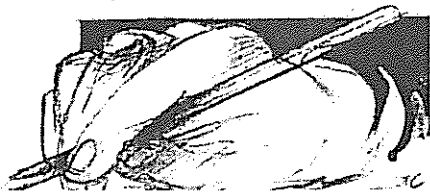
دموکراسی شورایی هر چند عالیتر از دموکراسی پارلمانی بورژوازی بوده و امکان شرکت واقعی توده‌ها را در اداره امور می‌تواند فراهم آورد ولی بر زمینه آزادیهای گسترده سیاسی می‌تواند پایدار مانده، شکوفا شود و رشد و تعالی فرهنگی توده‌ها را فراهم آورد و گرنه همانطور که تجربه تاریخی شوروی نشان داد بوروکراتیزه شده و از مضمون تهی می‌گردد.

گرچه بلشویکها، از جمله لنین و تروتسکی، به موقتی بودن این اقدامات تأکید داشتند و در برنامه حزب کمونیست نیز که بعد از انقلاب اکتبر تدوین شد، بر موقتی بودن محدودیت بر آزادیها تأکید شده بود ولی در عمل دیدیم که این محدودیت با در واقع محو آزادیهای سیاسی، بیش از هفتاد سال و تا فروپاشی نظام تک‌حزبی حاکم در این کشور دوام آورد.

چرا علیرغم تمام تأکیدات مبنی بر موقتی بودن محدودیتها بر آزادیها، پس از پایان جنگ داخلی و استقرار نظام شوروی، این محدودیتها و نظام تک‌حزبی تداوم یافت و چه اثراتی بر سرنوشت نهایی انقلاب اکتبر داشت؟

تداوم محو آزادیها و نظام تک‌حزبی، آن هم دهه‌ها پس از پایان جنگ داخلی، به خوبی نشان می‌دهد که حتی اگر در آغاز، جنگ داخلی نقش عمده‌ای در شکل‌گیری چنین نظامی داشته باشد، تداوم آن در مراحل بعدی، ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی مشخص دارد. این ریشه‌های اقتصادی - اجتماعی کدامها بودند و چگونه شکل گرفتند؟

ادامه دارد



مصاحبه با رضا کعبی عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری و سردبیر نشریه جهان امروز

درباره دستگیری اوجالان

تعدادی، جنبش مردمی را برای همیشه سرکوب کرده‌اند.

آنچه که پ.ک.ک را به نیروی عمده در کردستان ترکیه تبدیل کرده است، ریشه در مسائل این منطقه دارد. ترکیه یکی از کشورهای منطقه است که برای سرکوب جنبش مردم در کردستان ترکیه، بهایی گزاف پرداخته است. ممکن است نسل کنونی حاکمان ترکیه بتواند جنبش مردم را تضعیف یا کند کند، اما جز رسوایی و ننگ ابدی افتخار دیگری نصیبشان نخواهد شد.

اتحادکار: این ضربه بر پ.ک.ک. چه اندازه موثر است و تأثیراتش را بر این جریان در شرایط فعلی و آینده آن چگونه می‌بینید؟

رضا کعبی: به نظر من این یک ضربه عمده بر پ.ک.ک. است. اوجالان در این جریان دارای جایگاه پر قدرتی بود. فردپرستی در این جریان که اوجالان را به افسانه تبدیل کرده بود عمیقاً عقب‌مانده و زیانبار است. سیاست و برنامه و تاکتیک و سرنوشت حال و آینده این جریان عمدتاً در شخصیت و تصمیم‌گیری‌های وی متبلور بود. این معنا اکنون غیبت اوجالان از رهبری پ.ک.ک. چندان سهل و آسان نخواهد بود. همه او را قبول داشتند (یا چنین تصویری داده می‌شد) حرف‌هایش بلافاصله به آیه‌های غیرقابل تردید تبدیل می‌شدند. او می‌توانست مخالفین خود را اگر وجود داشته باشد به اتهامات گوناگون و به راحتی از سر راه بردارد. سیاست و تاکتیک‌هایش را هر بار عوض می‌کرد اما به جای تاملات و پرسش‌های واقعی با کفر زدن‌ها و تأیید روبرو می‌شد. اشتباه نمی‌کرد و اگر صورت می‌گرفت فقط خود بدان پی می‌برد که آن را هم به فضیلتی دیگر برای خود و مقام خدشه‌ناپذیرش تبدیل می‌کرد. (نونه چنین احزاب و جریاناتی در میان اپوزیسیون ایرانی از راست گرفته تا سوپر «چپش» نیز وجود دارد که منشا همگی آنان یکی است) با حذف اوجالان از رهبری پ.ک.ک. انتظار می‌رود که برخی تضادهای نابسامانی‌ها و اختلافات درونی بروز کند. اتوریته‌ای وجود ندارد که همه را بدور خود جمع کند. ارگان‌های تشکیلاتی نیز هیچ‌گاه قدرتی حتی نزدیک به اوجالان نداشته‌اند. به نظر می‌رسد حداقل برای مدتی بخشی از انرژی این جریان معطوف به مسائل درونی و انسجام خود گردد.

این ضربه بر پ.ک.ک. و دیگر مسائل پیشروی این جریان، از جمله فروکش کردن مبارزه مسلحانه در کردستان ترکیه که برخلاف اوایل دهه ۹۰ پ.ک.ک. سرعت مناطق زیادی را به تصرف خود درآورد فعالیت پ.ک.ک. را با محدودیت‌هایی روبرو ساخته است. محدودیت فعالیت پ.ک.ک. در سوریه که مراکز اصلی پ.ک.ک. در آن مستقر بود، جنگ پ.ک.ک. و حزب دمکرات کردستان عراق که به همکاری با ارتش ترکیه پرداخته بود، همه فاکتورهای مهمی هستند که به ضرر پ.ک.ک. عمل می‌کنند.

با این وجود پ.ک.ک. هنوز دارای قدرت و نیرویی قابل توجه است. صدها هزار تن از ساکنان

برخورداری از شرایط یک پناهنده سیاسی در چارچوب قوانین شناخته شده در اتحادیه اروپا و دیگر اقصی نقاط جهان نادیده بگیرد. دولت‌های اروپایی با رد پذیرش پناهندگی اوجالان عملاً دست دولت ترکیه را برای هر اقدامی باز گذاشتند و نشان دادند که چه اندازه معامله‌گرانه به مسائل منطقه می‌نگرند.

اتحادکار: دولت ترکیه با دستگیری اوجالان نوعی جشن برپا کرد و مقامات این کشور آن را یک پیروزی برای خود می‌دانند، آیا واقعا پیروزی است. شما در این باره چگونه فکر می‌کنید.

رضا کعبی: بدون شک این یک پیروزی برای دولت ترکیه می‌تواند محسوب گردد. در جنگ طولانی مدت مردم کردستان با دولت ترکیه که پ.ک.ک. سازمان مسلح و عمده آن است، دستگیری اوجالان یک ضربه بزرگ خواهد بود. دولت ترکیه تصاویر کسی را نشان داد که دستبند زده شده با چشمان بسته و چهره‌ای خسته سالیان طولانی به سمبل مبارزه مقاومت مسلحانه در کردستان ترکیه تبدیل شده بود. در حالی که هواداران و اعضا پ.ک.ک. خود را به آتش می‌کشیدند و یا جسورانه با گلوله‌های سفارت اسرائیل به خاک می‌افتادند، رهبرشان دستبند زده شده در میان پرچم‌های ترکیه قرار داشت و بلند از تلویزیون پیام تسلیم و خلع سلاح به نیروهای پ.ک.ک. می‌داد. این‌ها هم دولت ترکیه را در موقعیتی برتر قرار داده است.

دولت ترکیه با دستگیری اوجالان، برای لاپوشانی تنگناها و نابسامانی‌های خود بهره خواهد گرفت. با دستگیری اوجالان دولت ترکیه احساسات نژادپرستانه و ناسیونالیستی را شدیداً دامن زده است که از این فرصت پیش آمده بیش از پیش سرکوبگری‌های خود را در کردستان ترکیه به صورت جنگ و کینه نژادی و قومی و ملی جلوه‌گر می‌سازد. تلویزیون این کشور در روز ربودن اوجالان تصاویری از منازل مردم ترکیه را نشان داد که فرزندانشان در جنگ در کردستان ترکیه کشته شده‌اند و بدین طریق با احساسات مردم بازی می‌کرد. اما این تلویزیون اشاره نکرد که این ارتش و سربازان با فرمان دولت و ژنرال‌های ترکیه جنگ ضد مردمی و خونینی را به مردم تحمیل کرده‌اند.

اما این پیروزی برای دولت ترکیه موقتی، ناپایدار و گذراست. درست است که عبدالله اوجالان در پ.ک.ک. دارای جایگاه ویژه و عمده‌ای بود. اما با حذف وی از رهبری پ.ک.ک. نه پ.ک.ک. از بین می‌رود و نه مقاومت و مبارزه مردم کردستان ترکیه متوقف می‌گردد. با قتل و ربودن و دستگیری رهبران شناخته شده، جنبش‌های حق‌طلبانه هیچ‌گاه از حرکت باز نایستاده‌اند و رهبران و کادرهای خود را در هر دوره پروراندند. به نمونه‌های فراوانی در تاریخ کشورهای مختلف می‌توان اشاره کرد. این کوه‌بینی سرکوبگران است که می‌پندارند با حذف فیزیکی

اتحادکار - به عنوان سوال نخست، در یک نظر و در دید کلی دستگیری عبدالله اوجالان را چگونه می‌نگرید؟

رضا کعبی: آنچه که اتفاق افتاد یک آدم‌ربایی و عملیات تروریستی سازمان یافته با مشارکت و همکاری و همکاری چندین سازمان اطلاعاتی و جاسوسی بود که نه فقط تلاش برای پرده‌پوشی آن نکردند بلکه به منظور اهداف معین تصاویر آن را به پرده شبکه جهانی تلویزیون دادند. در پس این ماجرا واقعیاتی قابل تامل نهفته است که در این مجال اشاره به آنان ضروری است. عبدالله اوجالان رهبر حزب کارگران کردستان در ترکیه که سالیان طولانی در سوریه اقامت داشت بالاخره تحت فشارهای امریکا، اسرائیل و ترکیه، توسط دولت سوریه عذرش خوانده شد. سپس اوجالان عازم روسیه می‌شود. در آنجا علیرغم حمایت پارلمان از وی به عنوان یک پناهنده سیاسی، تحت فشارهای امریکا ناچار از عزیمت به ایتالیا به منظور استقرار در یکی از کشورهای اروپایی می‌گردد. اما دولت ایتالیا به جای حمایت از وی به عنوان رهبر یک حزب سیاسی مخالف در ترکیه و یک پناهنده سیاسی و بالاخره کسی که مورد تهدیدهای آشکار به مرگ از جانب ترکیه بود، او را بازداشت و پس از مدتی تحت فشار از وی می‌خواهند که ایتالیا را ترک کند. به هلند می‌رود اما اجازه فرود به هوایما حامل اوجالان داده نمی‌شود. بالاخره در یونان برای سوخت‌گیری فرود می‌آید. هیات دولت که در این لحظه جلسه داشته است با اطلاع از حضور اوجالان، ترتیب اعزام او را به یکی از کشورهای افریقایی برای تامین شرایط پناهندگی و احتمالاً در افریقای جنوبی، وی را به کنیا می‌برند که در آنجا مهمان سفیر یونان می‌شود. پس از ده روز محل اوجالان بوسیله تلفن موبایل وی برای ترکیه که با همکاری سیا و موساد لحظه به لحظه در ردیابی‌اش بوده‌اند، کشف می‌گردد. ترکیه دولت کنیا را تحت فشار قرار می‌دهد و بالاخره به اوجالان گفته می‌شود که دولت هلند با تقاضای پناهندگی شما موافقت کرد و گفته می‌شود که همان روز از هلند به سفارت یونان در کنیا پیامی ارسال شده است. بنابراین مقدمات سفر اوجالان را فراهم می‌کنند. او را در یک ماشین جیب قرار می‌دهند و مترجمین همراهش را از وی جدا می‌کنند. هنگامی که عازم فرودگاه هستند در بین راه ماشین حامل اوجالان از صف اتومبیل‌های محافظ وی جدا می‌گردد و لحظاتی بعد سوار بر یک هوایما بسوی ترکیه رپوده می‌شود.

جزئیات دقیق این آدم‌ربایی احتمالاً بعدها فاش گردد. اما در همین سطح محدود که انتشار یافته نشان از یک عملیات آدم‌ربایی با برنامه و طولانی مدت دارد که دولت‌ها و سازمان‌های اطلاعاتی مختلفی در پی آن بودند و بالاخره موفق شدند. در این آدم‌ربایی، آشکارا همه قوانین بین‌المللی زیر پا نهاده شده است. هیچ کس نمی‌تواند انکار کند که عبدالله اوجالان رهبر یک حزب مخالف که درگیر جنگ مسلحانه با دولت مرکزی است. هیچ کس نمی‌تواند حق اوجالان را برای

پ.ک.ک. آن را برای روابط دیپلماتیک خود با سوریه و ایران متناقض می‌دانست. در موضع‌گیری سرسخت و در پراتیک سیاسی بسیار منعطف به گونه‌ای که براحتی به زاید دیپلماسی کشورهای ایران و سوریه تبدیل می‌شده است. در حالی که با نفوذ و قدرت قابل توجهی که پ.ک.ک. داشته و دارد، به راحتی می‌توانست به چنین 'دیپلماسی' تن در نهد. بهر رو موضع‌گیری اخیر پ.ک.ک. در قبال مبارزات مردم کردستان علیه جمهوری اسلامی که با لحن و ادبیات و فرهنگ سیاسی جمهوری اسلامی با آن مقابله کرده است، پشت کردن به مبارزات مردم است که اتفاقاً یکی از خواسته‌هایشان آزادی اوجالان و حمایت از وی بوده است. چنین موضع‌گیری پ.ک.ک. را در میان مردم کردستان ایران منزوی می‌کند. همان‌گونه که اشاره شد چنین موضع‌گیری از جانب پ.ک.ک. چندان غیرمترقبه نبود. پ.ک.ک. و شخص اوجالان هر گاه درباره مسائل کردستان ایران اظهار نظر کرده‌اند نه تنها به جمهوری اسلامی و کارنامه پر از جنایت دو دهه گذشته‌اش در کردستان اشاره‌ای نکرده‌اند بلکه خطابه‌اش به نیروهای سیاسی کردستان گونه‌ای بوده که آنها می‌توانند و باید با جمهوری اسلامی به سازش و توافقی برسند.

با تشکر از شما برای فرصتی که به من دادید.

علیه این جریان نباید جای هیچ‌گونه فرصت و حقانیتی برای ترکیه باقی بگذارد. در حالی که اوجالان در بازداشت بسر می‌برد و یا تحت تعقیب چندین سازمان جاسوسی و اطلاعاتی است، صادر کردن اعلامیه‌ای علیه وی و کوبیدن او با همان عباراتی که شایسته جانین حاکم است اگر به چیز دیگری تعبیر نکنیم ابهانه و از نظر سیاسی زیانبار و مخرب است.

اما تروریست نامیدن پ.ک.ک. از جانب امریکا و ترکیه و اسرائیل و غیره اهداف دیپلماتیک معینی را دنبال می‌کند. پ.ک.ک. و رهبرش سالیان طولانی در سوریه اقامت داشته و مستقر بودند. تروریست نامیدن پ.ک.ک. به نوعی تحت فشار گذاشتن سوریه بود تا از حمایت از آن دست بکشد. با حربه تروریست خواندن این فشار از نظر افکار عمومی جهانی مقبول‌تر به نظر می‌رسید. ایران نیز با همکاری‌های معینی با پ.ک.ک. از این فشار امریکا که یک جریان 'تروریستی' را پناه داده است، بدور نبود. از این فشار بر سوریه امریکا و اسرائیل اساساً در پی کسب امتیازاتی از این کشور در مسائل خاورمیانه بودند. از این طریق بیش از پیش موضع ترکیه را در رقابت‌های نهان و آشکارش با سوریه و ایران تقویت می‌کرد. امریکا با تروریست نامیدن پ.ک.ک. هم‌چنین بر اروپا فشار می‌آورد تا حامیان پ.ک.ک. را که در این قاره کم نیستند محدود کند.

اتحادکار - پس از تظاهرات‌های وسیع در کردستان ایران که شعارهایی نیز به حمایت از عبدالله اوجالان و علیه دولت ترکیه داده شد، مرکزیت پ.ک.ک. در گفتاری که از تلویزیون Med:TV پخش کرده است، از مردم کردستان ایران خواسته است که از امیرالی‌نسیسم و صهیونیسم و کمالیسم دنباله روی نکنند. کومه‌له و حزب دمکرات طی بیانیه مشترکی این موضع پ.ک.ک. را محکوم کرده‌اند. اتحاد این موضع از جانب پ.ک.ک. برای همگان جای سوال است در این باره شما چه می‌گویید؟

رضا کعبی: پ.ک.ک. در این موضع جنبش حق‌طلبانه مردم را رها کرده در پی آن است که آن را به خدمت دیپلماسی خود درآورد. اگر بخواهیم مروری بر موضع‌گیری‌های گذشته پ.ک.ک. داشته باشیم آنگاه چنین موضع‌گیری آنان که آشکار پشت کردن به جنبش توده‌هاست چندان غیرمترقبه به نظر نخواهد رسید.

پ.ک.ک. همواره اینگونه نشان داده است که بسیار انعطاف‌ناپذیر است و تنها نیروی مصمعی است که برای به سرانجام رساندن مبارزات مردم کردستان مبارزه می‌کند. پ.ک.ک. همواره از موضعی بالا و تحقیرآمیز نیروهای احزاب دیگر را مورد اشاره قرار داده است. اما پ.ک.ک. و به ویژه اوجالان در عمل و پراتیک سیاسی بسیار پراگماتیست بوده و زیگزاگ‌های فراوانی از خود نشان داده است. پ.ک.ک. هیچ‌گاه از حقوق مردم کردستان در سوریه سخنی به میان نیاورده است. و یا هرگاه درباره مسائل کردستان ایران اظهار نظر کرده‌اند به شیوه‌ای میانجی‌گرایانه میان مردم و احزاب و جمهوری اسلامی ظاهر شده‌اند هیچ‌گاه بر حقوق آنان و مبارزاتشان صریحاً تاکید نکرده‌اند. چرا که

کردستان ترکیه در اروپا مستقر هستند کشورهای اروپایی نمی‌توانند چنین نیرویی را در محاسبات خود ننگانند. این نیرو هم منبع تامین نیروی انسانی مهمی برای پ.ک.ک. است و هم تامین‌کننده بخش هنگفتی از هزینه‌های مالی این جریان است. استقرار یک شبکه تلویزیونی در اروپا و حمایت اغلب مجامع بین‌المللی از حقوق و مبارزات مردم کردستان، پ.ک.ک. را در موضعی قوی قرار می‌دهد.

اتحادکار: دولت‌های غربی و بویژه امریکا پ.ک.ک. را نیرویی تروریست نامیده‌اند، در این باره نظر شما چیست و چنین سیاستی برای غرب، امریکا و ترکیه چه مصرفی دارد؟

رضا کعبی: تروریست نامیدن پ.ک.ک. یک حربه و ابزار تبلیغاتی و دیپلماتیک شناخته شده برای تخطئه جنبش حق‌طلبانه مردم علیه سرکوب و زور و بیعدالتی است. در کردستان ترکیه دولت و ژنرال‌های این کشور یک جنگ خونین و تمام عیار را به مردم تحمیل کرده‌اند. ترکیه سالانه به بودجه‌ای معادل ۸ تا ۱۱ میلیارد دلار برای برنامه‌های سرکوبگرانه خود نیازمند است. هر لشکرکشی این کشور به شمال عراق که طی سالیان اخیر بارها صورت گرفته است ۲۰۰ میلیون دلار هزینه برمی‌دارد. به علاوه صدها هزار نیروی مسلح در اغلب شهرها و روستاها و جاده‌های کردستان پراکنده‌اند در بسیاری از نقاط مسکونی، مردم به زور کوچ داده شده‌اند و جز نیروهای مسلح جمعیت دیگری باقی نمانده است. بنا به آمار منتشره در فاصله سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵ ساکنان بیش از ۲ هزار روستا در کردستان ترکیه از سکنه تخلیه گردیده‌اند و روستاها به آتش کشیده شده است. خشونت و بیرحمی نظامی دستگیری‌های مداوم، ارباب و وحشت بر سراسر کردستان ترکیه ارمغان دولت ترکیه برای این منطقه است. اما سرکوب کردهای ترکیه به سالیان اخیر محدود نمی‌شود. این کشور یکی از خشن‌ترین و ضدانسانی جنگ‌نژادی را علیه مردم کردستان ترکیه دامن زده است. حتی سخن گفتن به زبان مادری از جانب مردم کردستان در ترکیه رسماً و قانوناً ممنوع اعلام گردیده بود. ترکیه برای سالیان طولانی مردم کردستان ترکیه را 'ترک‌های کوهی' لقب داده بود.

در مقابل چنین حکومت و چنین وحشی‌گری طبیعی است که جنبش مردمی بالاخره قد علم کند و در برابر آن به مقاومت و مبارزه دست بزند. طی سالیان گذشته هزاران تن از شریف‌ترین فرزندان مردم در جنگ مقاومت و حق‌طلبانه به خاک افتاده‌اند و تسلیم زورگویی و ستم نشده‌اند. شهرهای کردستان ترکیه بارها به قیام‌های توده‌ای مسلحانه کشیده شدند. در این میان پ.ک.ک. به عنوان تنها سازمان مسلح و عمده که در این مقاومت نقش غیرقابل انکاری دارد، جایگاه ویژه‌ای کسب کرده است. این اعتبار را پ.ک.ک. مدیون مقاومت و جنگ مسلحانه در مقابل ارتش ترکیه است. علیرغم هر نظری که درباره پ.ک.ک. سیاست‌ها، برنامه و ساختار و فرهنگ سیاسی‌اش داشته باشیم، جنگ این سازمان که در واقع بخش عمده از مبارزه مردم کردستان ترکیه قابل پشتیبانی و حمایت است. هیچ گوشه‌ای از نقد ما

محسن کدیور خواستار محاکمه "عادلانه و علنی" خود شد

حجت‌الاسلام محسن کدیور در نامه‌ای که روز پنجشنبه ۱۹ فروردین ۷۸ از زندان اوین خطاب به رئیس جمهوری نوشته، گفته است: مطابق اصل یکصد و سی‌زده قانون اساسی مسئولیت اجرای قانون اساسی با شماست. و بر مبنای سوگندی که برابر اصل یکصد و بیستم قانون اساسی خورده‌اید، موظفید که از آزادی و حرمت اشخاص و حقوقی که قانون اساسی برای ملت شناخته است، حمایت کنید.

کدیور می‌افزاید: افزون از چهل روز است که به اتهاماتی واهی که از مصادیق بارز تفتیش عقاید، انسداد باب نصیحت و انتقاد، به زنجیر کشیدن آزادی و محاکمه و سرکوب اندیشه است بازداشت شده‌ام و به واسطه این بازداشت غیرقانونی جلسات تدریس و جریان مطالعات و تحقیقاتم مختل شده است. در برابر ظلمی که به این کمترین خادم علم و دوستدار اعتدالی جمهوری اسلامی رفته است از شما به عنوان ریاست جمهوری اسلامی یک درخواست دارم: تمامی مساعی خود را به کار برید تا مطابق ضوابط اصل یکصد و شصت و هشتم قانون اساسی محاکمه شوم.

محسن کدیور در پایان نامه‌اش افزوده است: به گرافه‌گوییانی که ادعا کرده‌اند در ایران حتی یک زندانی سیاسی نداریم و کسی را به جرم ایران عقیده دستگیر نمی‌کنیم ابلاغ فرمائید در روز بیست و چهارم ذی‌الحجه با آنها حاضر به 'مباهله' هستیم. امیدوارم از آزمون بزرگ التزام به قانون سربلند به در آید.

سازمان ملی دانشگاهیان ایران در انقلاب ایران

ناصر پاکدامن

قسمت دوم و پایدانی

در بزرگداشت از کامران نجات‌اللهی (دانشگاه پلی‌تکنیک) / فرامرز بیگلری (دانشگاه صنعتی) / ایرج فرهمند (دانشکده فنی دانشگاه تهران) و به یاد یاران و همراهان

چنین شد که سازمان ملی دانشگاهیان ایران در ۱۲ مهرماه ۱۳۵۷ سازمان گرفت. ازین پس تا زمانی که فعال بود، فعالیت‌های سازمان یا در حوش و حوش مسائل صنفی دانشگاهی و آموزشی دور می‌زد و یا، و بیش از پیش، همراه و همگام با نیازها و ضروریات انقلاب ایران شکل می‌گرفت. البته که در آن زمان به راحتی نمی‌شد این دو زمینه را کاملاً از یکدیگر جدا کرد و حرکت از هر سو که آغاز می‌شد به آن سوی دیگر هم کشیده می‌شد. به این ترتیب بود که مبارزه برای تأمین استقلال نظام دانشگاهی و کوتاه کردن دست دولت از دانشگاهها به موازات مبارزه با خودکامی دولتی قرار می‌گرفت و جلوه‌های دیگر ازین مبارزه می‌شد. مشارکت و حضور در مبارزه با دولت هم پایه‌های قدرت مدیریت دانشگاهی را به لرزه در می‌آورد و فضای خفقان دانشگاهی را تغییر می‌داد. به این ترتیب است که بحث از فعالیت‌های سازمان، یادآوری مشخصات و خصوصیات نظام دانشگاهی را به دنبال می‌آورد و یا به بازگویی جریان انقلاب و مراحل آن می‌انجامد که این هر دو از حوصله این ستور خارج است. و فرصت دیگری می‌خواهد.

نگاهی به فعالیت سازمان و به انتشارات آن می‌تواند خواننده را با آنچه در واقع در انقلاب ایران گذشته است آشنایی بهتر و بیشتری دهد و علاوه بر این جلیات روایت ساخته و پرداخته «مورخان» آنچنانی جمهوری اسلامی را از انقلاب ایران در اینجا و آنجا روشن کند. اما این کار را هم باید به زمان دیگر گذاشت. آنچه در این رهگذر امکانپذیر است یادآوری برهه‌های مهم زندگی و فعالیت سازمان ملی دانشگاهیان ایران است.

۱- هفته همبستگی (۱۱-۶ آبان)

در نشست سازمان ملی دانشگاهیان ایران در دانشگاه ملی، به پیشنهاد یکی از نمایندگان مدرسه عالی بازرگانی تصمیم گرفته شد که مدت یک هفته در دانشگاهها در همبستگی با نهضت مردم، مراسم سخنرانی و گردهمایی و بحث و گفتگو برگزار شود. این مراسم به نام «هفته همبستگی» نامیده شد و از ۶ تا ۱۱ آبان با خواستهای معین در همه دانشگاههای کشور برگزار شد. و خواستها چنین بود: لغو حکومت نظامی و برقراری حکومت قانون، آزادی کلیه زندانیان سیاسی و بازگشت تبعیدیان، آزادی مطبوعات و لغو سانسور، انحلال دستگاههای نظارت و سرکوب از قبیل دفاتر حفاظت و تدارک دانشگاهی، استقلال دانشگاهها و بازگشت استادان و دانشجویان اخراجی.

در دانشگاه تهران، چمن دانشگاه محل برگزاری مراسم هفته همبستگی بود که با شرکت

و حضور نویسندگان و شاعران و روزنامه‌نگاران و زندانیان سیاسی و نمایندگان کانونها و جمعیت‌های دموکراتیک برگزار می‌شد. در فضای دانشگاه، تپشی دیده می‌شد که مگر با در رسیدن نظامی دیگر نمی‌توانست آرام گیرد. نخستین گردهمایی‌هایی که شمار شرکت‌کنندگان آنها از هزارها می‌گذشت در دانشگاه تهران برگزار گردید و لفظ «همبستگی» به یکی از الفاظ انقلاب تبدیل شد و «اعلام همبستگی کردن» اصطلاحی گردید که بر سر زبانها افتاد و بر قلمها رفت.

هفته همبستگی در روز پنجشنبه ۱۱ آبان با قرائت قطعه‌نامه‌ای در دانشگاه تهران پایان گرفت. در این قطعه‌نامه از جمله می‌خوانیم:

«هفته همبستگی ملی فرصتی بود برای نشان دادن اراده مردم در راه ساختن دانشگاههای آزاد و مستقل تا در آنجا بتوان فرهنگ ملی را شکوفاتر ساخت و زمینه را برای برخورد آزاد آراء و عقاید گوناگون ممکن گردانید.

هفته همبستگی ملی فرصتی بود برای نشان دادن انزجار عمیق مردم ایران در برابر تحمیل افکار و عقاید فرمایشی و برای نشان دادن اینکه فقط با آزادی عقیده و بیان، قلم و اجتماعات است که فرهنگ ملی را می‌توان در راه اعتلای ملت و مملکت هر روز غنی‌تر و سرشارتر کرد...»

هفته همبستگی ملی فرصتی بود برای بیان روشن نیاز ملت ایران به یک تغییر اساسی و همه‌جانبه در ساختارهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه امروز ایران...»

این کلمات در روزهای نخستین آبان نوشته می‌شد و به علانیه اعلام می‌شد: بر جبین کشتی آریامهری نور رستگاری نیست. خانه از پای‌بست و ایران است و انقلاب پاسخ به یک ضرورت است. در این زمان، دانشگاهها همچنان بسته مانده‌اند و دبیرستانها در تعطیل، دانش‌آموزان و دبیران به جنبش اعتراضی پیوسته‌اند. و اعتصاب همه‌جا را می‌گیرد.

موجی که در هفته همبستگی برخاسته بود با پایان گرفتن این هفته، فرو نشست. در همان روز پنجشنبه، دانشجویان عزم کردند تا از دانشگاه صنعتی به راهپیمایی به سوی دانشگاه تهران بپردازند. چنین اقدامی با مخالفت نیروهای نظامی و انتظامی روبرو می‌شود. دولت در روز جمعه ۱۲ آبان اعلام می‌کند که تنها صاحبان کارت دانشجویی را به محوطه دانشگاه تهران راه خواهند داد. صبح شنبه ۱۳ آبان، جمعیت انبوهی از دانشجویان و دانش‌آموزان در مقابل در جنوبی دانشگاه تهران گرد آمده‌اند. شعارها صریح و روشن است و «مرگ بر شاه» بر زبان همه است. نظامیان می‌خواهند که به مقابله برخیزند. تظاهرکنندگان به مجسمه شاه حمله می‌کنند. درگیری بالا می‌گیرد. ارتشیان از گاز اشک‌آور می‌گذرند و به سلاح آتشین دست می‌برند و با شلیک اینها، زخمیان و کشتگان بر زمین می‌افتند. (چند تن؟ چندین ده تن؟)، خون در بیمارستانها کفایت نمی‌کند و شبانه‌گاه، در اخبار تلویزیون فیلم این کشتار پخش می‌شود و چهره سرکوب عریان می‌شود. یکشنبه ۱۴ آبان، راهپیمایی عظیمی به همدردی با دانشجویان و دانش‌آموزان مقتول

برگزار می‌شود و تظاهرکنندگان در مسیر خود بسیاری از عمارات و مؤسسات را به آتش می‌کشند. دولت شریف‌امامی در آن روز استعفا می‌دهد و جای خود را به دولت نظامی از هاری می‌سپارد (۱۵ آبان).

بعدها در روایت مورخان رسمی جمهوری اسلامی ۱۳ آبان را «روز دانش‌آموز» نام نهادند و گفتند و نوشتند که تظاهرات آن روز به خاطر بزرگداشت سالروز تبعید امام خمینی در سال ۱۲۴۲ صورت گرفته است! البته این تنها جعل تاریخی این مورخان نیست! باید گفت که از همه روزها و هفته‌های تظاهرات دانشگاهی در سال ۱۳۵۷، تنها روزی که در تقویم رویدادهای جمهوری اسلامی برجسته مانده است همین «روز دانش‌آموز» است غافل از اینکه تظاهرات آن روز هیچ ارتباطی با تبعید امام نداشت و از آنچه در آن روز سخنی در میان نبود همین تبعید بود (خاطرات عمادالدین باقی «کفش پاشنه بلند و...»، خرداد، ۱۱ اسفند ۱۳۷۷، هم همین نکته را به روشنی تأیید می‌کند که آن تظاهرات خونین شنبه ۱۳ آبان ارتباطی به آن تبعید نداشت است و تظاهراتی دانشجویی بوده است مانند تظاهرات روزهای پیشین و دانش‌آموزان و دیگران هم در این تظاهرات شرکت داشته‌اند).

در این ایام و با روی کار آمدن دولت نظامی از هاری، مبارزه با سانسور در میان مطبوعات شدت تازه‌ای گرفت و این مبارزه به اعتصاب مطبوعات انجامید. به این ترتیب بود که روزنامه‌نگاران و مطبوعاتیان نیز به اردوگاه اعتصاب پیوستند. «اعتصاب عمومی» آنچنان که آن بانوی بزرگوار پیش ازینها گفته بود، محور اصلی و سلاح کارآمد انقلاب شد.

دولت دانشگاهها را بسته بود. پیش ازین دبیران دبیرستانها دست از کار کشیده بودند، نفتکاران در اعتصاب بودند و اکنون که حکومت نظامی از هاری آمده بود، کارکنان رادیو و تلویزیون به اعتراض اعتصاب کردند، روزنامه‌نگاران نیز به سبب اشغال نظامی دفاتر خود اعلام اعتصاب کردند. اعتصاب گسترده و گسترده‌تر می‌شد و سازمانها و ادارات دولتی را نیز در خود می‌گرفت.

۲- شورای مرکزی هماهنگی سازمانهای دولتی و ملی ایران

از جمله اقدامات و فعالیت‌های سازمان دانشگاهیان در این ایام می‌باید علاوه بر بیانیه‌ها و موضعگیریهای افرادی و یا دسته‌جمعی (به اتفاق سازمانها و مجامعی چون کانون نویسندگان ایران، جمعیت حقوقدانان ایران)، درباره رویدادها و وقایع آن دوران، خاصه از تشکیل «شورای مرکزی هماهنگی سازمانهای دولتی و ملی ایران» و سپس از انتشار «همبستگی» سخن گفت.

شورای مرکزی هماهنگی سازمانهای دولتی و ملی ایران در آذرماه پیدایی گرفت. هدف آن بود که نمایندگان کمیته‌های اعتصاب در سازمانهای مختلف را گرد هم آورد و نوعی هماهنگی و یگانگی در تصمیم‌گیری و در فعالیتها به وجود آورد. نخستین جلسات در سازمان برنامه و بودجه

سازمان ملی دانشگاهیان بالاخره خود تصمیم می‌گیرد که رأساً به بازگشایی دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی اقدام کند. هفته ۲۷-۲۰ دی هفته بازگشایی دانشگاههاست. در هر شهر و در هر دانشگاه، دانشگاهیان درهای دانشگاه خود را بر مردمان می‌گشایند تا "سنگر آزادی" در اختیار همگان باشد. کانون نویسندگان ایران، جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر، جمعیت حقوقدانان، کمیته دفاع از حقوق زندانیان سیاسی، طی بیانیه‌ای از تصمیم سازمان ملی دانشگاهیان در زمینه هفته بازگشایی حمایت می‌کنند. آیت‌الله طالقانی نیز چنین می‌کند. دانشگاه تهران در ۲۳ دیماه با فراخوان سازمان ملی دانشگاهیان ایران (دانشگاه تهران) و به دعوت آیت‌الله طالقانی بازگشایی می‌شود. خبرگزاری فرانسه شمار حاضران را چند صد هزار نفر می‌نویسد. قطعنامه بازگشایی سازمان ملی دانشگاهیان ایران (دانشگاه تهران) با این شعارها پایان می‌پذیرد: "سرنگون یاد نظام فاسد استبدادی، پاینده باد اتحاد دانشگاهیان با مردم ایران، پیروزباد مبارزات مردم قهرمان ایران."

۵- مدیریت شورائی

با بازگشایی، مسئله چگونگی اداره دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی با شدت و فوریت فراوانی در برابر سازمان ملی دانشگاهیان قرار گرفت. چرا که بیشتر رؤسای این مؤسسات یا مستعفی بودند و یا از کار برکنار شده بودند. چه باید کرد و با این خلاء اداری و آموزشی چگونه باید رفتار کرد؟ نظرها یگانه نبود. برخی اهمیت امر را چندان نمی‌دیدند. برخی دیگر ادامه همان راه و روشهای گذشته را می‌پسندیدند و برخی در جستجوی راههای تازه‌ای بودند که ازین جمله اعضای سازمان ملی دانشگاهیان ایران (دانشگاه تهران) بودند. اینان با توجه به فوریتی که مسایل مدیریت دانشگاه بزرگی چون دانشگاه تهران داشت دست به کار شدند و طرحی برای "آداره دانشگاه در دوران انتقالی" تدوین کردند که ازین پس آداره دانشگاه را به عهده شوراهای مشترک دانشجویان، دانشگاهیان و کارمندان اداری واگذار می‌کرد. این شوراهای در هر دانشکده، از سوی اعضای هر یک از سه جزء تشکیل‌دهنده جامعه دانشگاهی انتخاب می‌شد و تعداد نمایندگان هر جزء در شورا برابر بود. این شوراهای که "شورای هماهنگی" نام گرفته بود مرجع عالی تصمیم‌گیری در هر دانشکده بود و شورای مرکزی هماهنگی دانشگاه (که به وسیله نمایندگان شوراهای هماهنگی دانشکده‌ها و از میان ایشان انتخاب می‌شد) عالیترین مرجع تصمیم‌گیری در سطح دانشگاه تهران بود. طرح شوراهای هماهنگی یکی از نخستین طرحهای مدیریت شورایی است که در انقلاب ایران تدوین و اجرا شده است (۱۷ بهمن ۵۷). بعدها این مدیریت شورائی که در سازمان ملی دانشگاهیان ایران (دانشگاه تهران) شکل گرفته بود از سوی سازمان ملی دانشگاهیان سراسر کشور پذیرفته شد تا در همهجا به کار بسته شود.

۶- پیام خوشامد به نخست وزیر دولت موقت آن روز که مهندس بازرگان از امام حکم نخست‌وزیری دولت موقت گرفت اظهار داشت که در دانشگاه تهران برنامه دولت موقت خود را اعلام خواهد کرد. روز جمعه ۲۰ بهمن به دانشگاه آمد و در مسجد دانشگاه به سخن ایستاد و خطاب

انتظار یافت، نشریه‌ای بود "زیراکسی". گردانندگان چند صد نسخه‌ای را به لطایف‌الحیل انقلابی تکثیر می‌کردند و سپس این دیگران و دیگران بودند که همچون بسیاری از مطبوعات زیراکسی آن زمان، همبستگی را تکثیر و بازتکثیر می‌کردند و به این کوی و آن شهر می‌رساندند. شبکه مؤسسات دانشگاهی در سراسر کشور، نظام خبررسانی و توزیع دقیق و سریعی را فراهم آورده بود که اکنون در خدمت انقلاب قرار گرفته بود. همبستگی با استقبال فراوانی روبرو می‌شد و بی‌اغراق نیست اگر بگوئیم که تیراژ جمعی هر شماره آن از چندین هزار هم می‌گذشت. در میان نشریات زیراکسی دوران انقلاب، همبستگی را باید در مقام ویژه‌ای قرار داد چرا که اخبار و رویدادها را بدون سانسور "ایدئولوژیک" منعکس می‌کرد و به این ترتیب نگاهی به همبستگی می‌تواند تصویر واقعی‌تری از روزهای انقلاب ایران به دست دهد.

۴- تحصن برای بازگشایی

در آن زمان دولت نظامی دانشگاهها را بسته نگهداشته است و دانشگاهیان بازگشایی دانشگاهها را می‌خواندند. صبح روز ۲۹ آذر ۵۷، صد تنی از اعضای سازمان ملی دانشگاهیان ایران (دانشگاه تهران) با صدور اطلاعیه‌ای اعلام داشتند که "برای اعتراض به محاصره نظامی دانشگاهها، به بستن دانشگاهها به روی دانشجویان، کارکنان و استادان، به سیاست حکومت و خاموشی بستگاه مدیریت فرمایشی و انتصابی دانشگاه و محکوم کردن اعمال موهن و خشونت‌آمیز آن نسبت به اعضای هیئت علمی، در محل دبیرخانه دانشگاه تهران اجتماع کرده و تصمیم دارند تا بازگشایی کامل دانشگاه به تحصن خود در همان محل ادامه دهند."

به این ترتیب "تحصن کبیر" دانشگاه تهران آغاز می‌شود (پیش ازین نیز دانشگاهیان در هفته‌های پیش، در باشگاه دانشگاه یکی دو روزی تحصن کرده بودند تا مدیریت دانشگاه را به باز کردن آن وادار سازند. آن تحصن کوتاه که با موفقیت به پایان رسیده بود به شوخی و جدی "تحصن صغیر" نام گرفته بود).

تحصن که در ۲۹ آذر در دبیرخانه دانشگاه تهران آغاز شد چند هفته‌ای به طول انجامید و بالاخره با بازگشایی دانشگاه تهران در ۲ دیماه پایان گرفت. اما این روزها پر تاب و تپش بود و آکنده از رویدادهای خونین. چند روزی پس ازین، در دوم دیماه، هفتاد دانشگاهی از ده دانشگاه و مدرسه عالی دیگر به پشتیبانی و همراهی با متحصنان دانشگاه تهران در وزارت علوم تحصن گرفتند.

در روز پنجم دی کامران نجات‌اللهی عضو هیئت علمی دانشگاه پلی‌تکنیک، در ساعت دو و نیم بعد از ظهر، هنگامی که در طبقه پنجم وزارت علوم به تظاهرات آزادیخواهانه مردم در خیابان ویلا نگاه می‌کرد به ضرب گلوله کشته شد. (این گلوله از کجا آمد و چرا آمد؟ به این پرسش هم هرگز قضاوت قضات شرع نتوانست پاسخ روشن و صریح و قانع‌کننده‌ای بدهد. همچنان که مجرمان و مسئولان آتش‌سوزیهای تهران و حریق سینما رکس آبادان همچنان در ابهام ماندند!) روزهایی که ازین پس گذشت از خون کامران نجات‌اللهی رنگ گرفته است و ازین پس کوشش برای بازگشایی دانشگاه با سوگ دوست همراهِ است.

برگزار شد و نمایندگانی از کمیته‌های اعتصاب در سازمان انرژری اتمی، وزارت اطلاعات و جهانگردی، وزارت علوم، وزارت دارایی، شرکت مخابرات ایران، سازمان حفاظت محیط زیست، بانک مرکزی، وزارت کشاورزی، صنعت نفت و گاز کشور، مرکز آمار ایران، سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران، وزارت صنایع و معادن، وزارت بهداشتی، وزارت فرهنگ و هنر، وزارت کار و امور اجتماعی، وزارت راه، وزارت بازرگانی، گمرک ایران، مؤسسه استاندارد، سازمان ملی دانشگاهیان ایران، کانون نویسندگان ایران، و... در این شورا شرکت داشتند.

"شورای مرکزی هماهنگی سازمانهای دولتی و ملی ایران" با این نیت تشکیل شد که با ایفای نقش هماهنگ‌کننده مرکزی، حرکت اعتصابی را از پراکنده‌گی و تشتت به دور نگهدارد و امکان تبادل نظر و وحدت عمل را در میان اعتصابیان فراهم آورد. شورای مرکزی تا پایان حرکت اعتصابی برپا بود و کمیته‌های عضو آن نقش تعیین‌کننده‌ای در تسخیر وزارتخانه‌ها و از کار انداختن دستگاه سنگین دولتی بازی کردند. با پایان اعتصابها نیز، هر چند که دیگر شورای مرکزی به فعالیت خود ادامه نداد، و این چه بسا یک اشتباه بود، اما برخی از کمیته‌های عضو آن در فعالیت ماندند و هسته‌های نخستین شوراهای کارمندی را در ادارات و سازمانها تشکیل دادند (توجه به تجربه این شوراهای و تحلیل فعالیت و سرنوشت آنها، به طور نمونه "جامعه کارکنان سازمان برنامه و بودجه" (تأسیس ۵۷/۹/۱)، می‌تواند مبارزه با روند "اسلامی‌سازی" انقلاب ایران و چگونگی و چرایی مسخ مذهبی جنبش انقلابی را روشنی بیشتری دهد).

۲- همبستگی

انتشار همبستگی اقدام پرامیت دیگر این ایام سازمان ملی دانشگاهیان ایران است. جامعه مطبوعات ایران پائیز را با اعتراض به سانسور آغاز کرد و یکبار در مهرماه به اعتصاب نشست. دولت شریف‌امامی در ۲۲ مهر طی اعلامیه‌ای آزادی مطبوعات را تضمین کرد و بر دخالتها و اعمال نفوذهای مستقیم و غیرمستقیم دستگاههای دولتی مهر پایان زد و به این ترتیب نخستین اعتصاب مطبوعات پایان گرفت. در سحرگاه ۱۵ آبان، دولت نظامی ازهماری آن وعده‌ها را به فراموشی سپرد. آن روز به کلام "سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات"، ناگهان واحدهای مطبوعاتی اشغال شد و جمعی از دوستان قلمزن ما دستگیر شدند و جمعی دیگر... تحت تعقیب قرار گرفتند. و در نتیجه جامعه مطبوعات بار دیگر "قلم بر زمین گذارد" و اعتصاب کرد. و این زمانی است که کارکنان رادیو و تلویزیون نیز در اعتصابند. نبودن روزنامه و رادیو در آن زمان می‌توانست بر جنبش انقلابی ایران اثر نامطلوبی گذارد. برای جلوگیری از چنین نتایج محتلی بود که سازمان ملی دانشگاهیان ایران تصمیم گرفت که به انتشار خبرنامه‌ای دست زند.

همبستگی، خبرنامه مشترک سازمان ملی دانشگاهیان ایران، کانون نویسندگان ایران و کمیته دفاع از حقوق زندانیان سیاسی ایران بود. نخستین شماره آن در ۱۲ آذر ۵۷ در چهار روز صفحه انتشار یافت و شماره دوم آن چهار روز بعد در ۱۶ آذر. همبستگی که تا چندی پس از پایان گرفتن اعتصاب ۶۲ روزه مطبوعات نیز

هستند و پس با کار آموزش و پژوهش سنخیتی ندارند!

اکنون مدیریتهای انتصابی "پاکسازی" را پیشه کرده بودند. صورتی از نامهایی منتشر می‌کردند و عده‌ای را از دانشگاهها "تصفیه" می‌کردند! و این گام دیگری بود در مسیر خودسری و خودکامی. و به این ترتیب بود که در دانشگاه تهران، از جمله یکی از شریفترین و شایسته‌ترین استادان، زنده‌یاد نادر افشارنادر، قربانی اغراض و محاسدتها شد و به بالای "تصفیه" دچار آمد. و این ظلم چنان بر او سنگینی کرد که چند ماهی نگذشته بود که زندگی او را به پایان رساند.

۱۰- جامعه و استقلال نظام دانشگاهی، منشور جدید؟

تدوین متنی که با شرایط نظام دانشگاهی در ایران پس از انقلاب مطابقت داشته باشد، یکی دیگر از فعالیت‌های مهم سازمان بود. این منظور با برگزاری سمینار دو روزه "جامعه و استقلال نظام دانشگاهی" در روزهای ۲۳ و ۲۴ خرداد ۱۳۵۸ در دانشگاه صنعتی دنیال شد. وزیران آموزش و پرورش و علوم دولت موقت هم در روز نخست به تالار مباحثات آمدند و محترمانه به بحثها گوش فرادادند. در آن روزها حدود سیصد تن در این سمینار شرکت کرده بودند. دانشگاه را به جامعه دانشگاهی بسپارید، تجاوز به استقلال دانشگاه، تجاوز به گذشته و حال و آینده کشور است، شکوفایی نظام دانشگاهی تنها از طریق استقلال، مدیریت شورایی و آزادیهای دانشگاهی امکان‌پذیر است، از جمله شعارهایی بود که در تالار سمینار به چشم می‌خورد. موضوع بحث، تعیین و تعریف وظایف و خواستهای دانشگاهیان در ایران پس از بهمن ۵۷ بود و قطعنامه مصوب سمینار را باید در واقع به مثابه منشور جدید سازمان تلقی کرد.

در بخش نخست قطعنامه سخن از دانشگاه و وظایف آن به عنوان "سنگر آزادی" است. در مرحله، کنونی انقلاب ایران، یعنی در مرحله شکل‌گیری نظام اجتماعی آینده کشور، دانشگاهیان مسئولیت حراست از آزادیها، دفاع از استقلال و حاکمیت ملی و کوشش برای دگرگونی نظام دانشگاهی را به عهده دارند. قطعنامه پس از تکیه بر ضرورت تضمین آزادیهای اساسی در جامعه، به مسایلی چون استقلال اقتصادی، برابر حقوق زنان و مردان و رفع تبعیضات جنسی، نژادی، مذهبی و عقیدتی، استقلال نظام خبررسانی از صاحبان زر و زور و محکوم شناختن هرگونه انحصارطلبی در مطبوعات، تلویزیون و رادیو، اشاره می‌کند و تأسف و نگرانی عمیق خود را از بروز جوانه‌های خودسری و هرج و مرج در فضای انقلاب ایران ابراز می‌دارد: "جلوگیری از فعالیت‌های فرهنگی و هنری، قوام بخشیدن به فضای تفتیش عقاید و افکار، تعرض و حمله به کتابفروشیها و روزنامه‌فروشیها، با روح انقلاب ایران مغایرت دارد و ما رسیدگی عاجلانه به این تجاوزات را خواهیم نمود."

در بخش بعدی قطعنامه به مسایل آموزشی و دانشگاهی پرداخته می‌شود: "توسعه نظام آموزشی کشور در کلیه سطوح خود" به عنوان یکی از نیازهای انقلاب ایران معرفی می‌گردد. آموزش عالی، آموزش همگانی است و همه افراد جامعه و خاصه فرزندان طبقات محروم و زحمتکش باید بتوانند به دانشگاهها راه یابند، باید دانشگاههای ایران

خبرنگاران مطبوعات، انجمن دفاع از آزادی مطبوعات، کمیته دفاع از زندانیان سیاسی... شد، در اعتراض به جو سانسور و اختناق و اعلام خطر نسبت به نشانه‌های نخستین فرهنگ چماقداری که آهسته آهسته و مصمم و بیرحم همه چیز را در بر می‌گرفت و ویران می‌کرد (نیمه دوم بهمن ۵۷).

۸- دولت بازرگان و رؤسای انتصابی در روز دوشنبه سسی بهمن و شاید هم سه شنبه اول اسفند، گروهی از اعضای سازمان ملی دانشگاهیان ایران (دانشگاه تهران) به دیدار بازرگان رفتند و طرحی را که بر اساس مدیریت شورایی برای اداره دانشگاه تهیه کرده بودند به او ارائه کردند. ازین دیدار چندروزی نگذشته بود که صبح جمعه چهارم اسفند از رادیو شنیدیم که رئیس دولت موقت حکمی به یکی از دانشگاهیان تهران داد و وی را همراه سه تن دیگر، به عنوان هیئت مدیره موقت دانشگاه تهران منصوب نمود! پس آنهمه فریاد برای انتخاب بودن مسئولان و مقامات دانشگاهی پیاپی بود! موجهی از خشم و غیض سرد همه را گرفته بود خاصه که این چهار تن، همه از مسئولان درجه اول سازمان ملی دانشگاهیان ایران (دانشگاه تهران) بودند که حتی ضرورت آگاه کردن دیگر اعضاء را هم به خود نداده بودند.

واضح است که سازمان ملی دانشگاهیان ایران (دانشگاه تهران) به فوریت جلسه‌ای تشکیل داد و به بحث ازین امور خارق‌العاده پرداخت. سازمان به دنیال بحثی صریح و روشن مخالفت خود را با این نحوه عمل و اینچنین انتصابات و اینگونه رفتارها اعلام کرد و این سیاستها و این اعمال را مغایر و ناقض اصول منشور سازمان دانست.

دو سه روزی بعد، حکومت موقت بالاخره وزیر علوم پیدا کرد (۶ اسفند) و این یک هم نیامده به عزل و نصب رؤسای دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی پرداخت. انتخاب از پائین طریق سازمان بود، طریق حکومت انتصاب از بالا بود. تنها نوآوری وزیر جدید این بود که در مصاحبه‌ای از اهمیت "شوراهای اسلامی" در اداره دانشگاهها سخن گفت.

در ۱۵ اسفند سازمان ملی دانشگاهیان در اعلامیه‌ای مخالفت خود را با این سیاستهای انتصابی اعلام کرد و نوشت که "انتصاب مسئولین دانشگاهها، آزادی، استقلال و دموکراسی دانشگاهها را به خطر می‌اندازد و راه را برای بازگشت خودکامگی و دیوانسالاری به دانشگاهها هموار می‌سازد."

۹- "بازسازی" یا "پاکسازی"؟
مدیران انتصابی که در هیچ کجا نمی‌توانستند به پشتیبانی و حمایت دانشگاهیان مستظهر باشند همه‌جا در راه اقدامات و تصمیمات محیرالعقول گام نهادند تا کسانی را از خود راضی کنند. مهمترین نتایج این وضع، پرداختن به "پاکسازی" و به فراموشی سپردن "بازسازی" دانشگاهها بود. یعنی رفتاری کاملاً در جهت عکس آنچه سازمان ملی دانشگاهیان پیش‌بینی و توصیه کرده بود. به نظر سازمان عاجل‌ترین اقدام بازسازی دانشگاهها بود و سپس نوسازی آنها و تنها در چنین مرحله‌ای بود که می‌توانستیم بدانیم چه کسانی صلاحیت علمی لازم را برای مشارکت در فعالیت‌های دانشگاه جدید دارند و چه کسانی فاقد چنین صلاحیت علمی

به چندین ده هزار مردمی که در دانشگاه تهران و خیابانهای اطراف گرد آمده بودند برنامه کار خود را بیان کرد و از بختیار خواست که از کار کناره گیرد و بیهوده سرسختی نکند و به قدرت انقلاب تسلیم شود. گروهی که خود را از اعضای "کمیته استقبال امام" می‌گفتند روز پیش آمده بودند و با سازمان ملی دانشگاهیان ایران (دانشگاه تهران) در باشگاه دانشگاه به گفتگو نشسته بودند تا ترتیبات سازماندهی این مراسم (نصب بلندگوها و مسایل امنیتی و و) را روشن کنند. آن روز صبح از بلندگوهایی که در مسجد دانشگاه و اطراف آن کار گذاشته بودند، به تلاوت آیتی از قرآن پرداختند و به این ترتیب می‌کوشیدند فضایی را برای نخستین بار پدید آورند که بعدها "نمازهای دشمن‌شکن جمعه" در دانشگاه تهران پدید آورد!

پیام خوشامد آن روز "مقدم مرد مبارز دانشگاهی، مهندس مهدی بازرگان، نخست وزیر دولت انقلابی را گرامی می‌دارد" و انتخاب و آغاز کار دولت موقت انقلابی [را] پاسخ به یکی از نیازهای انقلاب کنونی ایران در این مرحله از تحول و تکامل خود" به شمار می‌آورد و سواده‌دلائه اضافه می‌کند که "انتخاب دانشگاه به عنوان نخستین مکان برای گفتگو میان رئیس دولت انقلابی و مردم... نشانه ارجی است که رهبران انقلاب و خاصه رهبر بزرگ آیت‌الله خمینی بر دانشگاه، این سنگر آزادی، می‌نهند... این خوشامد با این جملات پایان می‌یابد: "در راه ساختن ایرانی آباد، آزاد و مستقل که خواست همگانی است به تزکیه بپردازیم و بر ویرانه‌های دستگاه ظلم و فساد، جامعه دلخواه و مطلوب خود را بازسازی کنیم. آلودگیها را طرد کنیم و پاکیزه را مستقر سازیم."

۷- دفاع از آزادیها و اعتراض به اختناق
چند روز دیگر نقطه پایانی نظام شاهنشاهی در می‌رسد. دولت موقت مهندس بازرگان رسماً عهده‌دار مسئولیت امور است. اکنون چه باید کرد؟ ازین پس فعالیت‌های سازمان ملی دانشگاهیان ایران بر اساس دو محور اصلی شکل می‌گیرد: بازسازی دانشگاهها و دفاع و حراست از آزادیهای فردی و اجتماعی. و این هر دو مقصود بیش از پیش با دشواریهای فراوان روبرو می‌شود تا آنجا که از ماههای تابستان ۱۳۵۸ به بعد، هیئت دبیران موقت سازمان را به بی‌عملی و انفعال می‌کشاند.

دفاع و حراست از آزادیها و اعتراض به چماقداریها و چماقدارانی که بعدها لقب "حزب‌اللهی" گرفتند از همان هفته‌های پایانی نظام سلطنتی در فعالیت سازمان ملی دانشگاهیان و واحدهای مختلف آن اهمیت ویژه‌ای داشت. موج سرکوب و خفقان کم‌کم شکل و نیرو می‌گرفت و همه‌گیر می‌شد. سازمان ملی دانشگاهیان نیز هم با قربانیان همدردی و همدلی می‌کرد و هم به سازماندهی اعتراض و مقاومت یاری می‌رساند و در همه اطلاعیه‌ها و بیانیه‌های خود به دفاع از آزادیها و حقوق دموکراتیک می‌پرداخت و به این ترتیب بود که هم از جنبش اعتراضی زنان علیه حجاب (اسفند ۵۷) حمایت کرد و هم از اعتصاب روزنامه‌نگاران و کارکنان و کارگران / *یئدگان* (اردیبهشت ۵۸). در مراسم سالگرد دکتر مصدق در احمدآباد به همراه گروه عظیمی از دانشگاهیان شرکت جست (۱۴ اسفند ۵۷) و خاصه مبتکر نخستین موضع‌گیری دسته‌جمعی چندین انجمن و کانون دموکراتیک (کانون نویسندگان ایران، سندیکای نویسندگان و

مجله لینکز / نوامبر ۹۷- فوریه ۹۸

نوشته: دیپانکار باتاچاریا

ترجمه: مهرنوش کیان

ساختار سلطه‌ی سیاسی تام و تمام دولت‌های ملی گوناگون با فردیت غیرقابل گسترش شان^۱ به نوبه‌ی خود تضادی عمیق و جدانشدنی میان ۱- مونوپول و رقابت، ۲- اجتماعی شدن روبه افزایش تولید و تخصیص تبعیض آمیز این محصولات و ۳- تقسیمات روبه رشد نیروی کار جهانی و تسامیل قدرت‌های ملی قویتر برای تسلط هژمونیک بر سیستم جهانی^۲ را می‌سازد. مزاروش یادآوری می‌کند که همان طور که سرمایه بدون نیروی کار هیچ است، دولت^۳ سیستم سرمایه داری بدون مقابله اش با نیروی کار و یا با اراده متحد و مبارزه مشترک طبقه کارگر علیه آن نیز هیچ است ...

ورای سوادشنی^۴ و نظراتی این چنین: مردم به عنوان تولیدکنندگان و نقش نهان دولت ملی نظر ما درباره‌ی اقتصاد ملی صرفاً بر تز مشروعیت همیشگی دولت ملی یا غیرمعتول بودن این ایده که کشورهای G7 یا OECD دولت فرا امپریالیستی را بنیاد می‌نهند تا میان آنتاگونیسم ملی و تضاد منافع اقتصادی منطقه‌ای و ملی راه حلی مسالمت آمیز بچینند، استوار نیست. مسلماً وجود تضاد درون امپریالیستی و عدم هماهنگی ساختاری میان عملیات سرمایه‌ی در حال گسترش فراملیتی و ساختار کنترل سیاسی بوجود آمده توسط تاریخ، یعنی دولت ملی، فضایی ملموس و عینی را ایجاد می‌کند که بر اساس آن دولت ملی می‌تواند بر علیه حملات جهانی شدن مقاومت کرده و با آن مذاکره نماید. اما همه‌ی این‌ها بستگی تام به نوع دولت ملی دارد. یک دولت ملی، یا دقیق‌تر بگوییم یک دولت ملی جهان سومی، که منبع ملی‌گرایی، چه اقتصادی و چه غیره، نمی‌باشد، در واقع دشمن منافع و آرمان‌های ملت خود است. در واقع یک دولت ملی می‌تواند در همراهی با عوامل جهانی شدن علیه ملتی که نمایندگی آن را بر عهده دارد اعلان جنگ نماید.

نگاه دقیق‌تر به کارنامه دولت هند در ۵۰ ساله‌ی اخیر در درک این نکته به ما کمک می‌کند. تمامی یک نسل از چپ‌ها و روشنفکران لیبرال بر این باور بودند که پس از بدست آوردن استقلال از استعمار انگلیس در ۱۹۴۷، دولت بوجود آمده پس از استعمار در هند راه خود را به سوی استقلال اقتصادی از طریق گزینش ملی‌گرایی اقتصادی به عنوان دکتترین خود و با برقراری رابطه با دیگر دولت‌های دنیا، آغاز کرده است. ترکیب سیاست خارجی عدم تعهد و سیاست‌های اقتصادی جایگزین کردن واردات و توسعه‌ی برنامه‌ریزی شده در چهارچوب اقتصادی مختلط از بخش خصوصی و دولتی که در آن بخش دولتی دست بالا را دارد به عنوان عناصر غیرقابل انکار این دکتترین محسوب می‌گردید. چنین استدلال ساده‌نگری در دوران اوج برنامه‌های پنج ساله و ملی کردن بانکها، منتقدین خود را داشت ولی این مقاله جای این بحث نیست. فقط کافی است اشاره کنیم که امروزه در حالی که امریکا از ملی‌گرایی اقتصادی مثبت صحبت می‌کند و کشورهای توسعه یافته بطور کلی هر وقت لازم می‌دانند سیستم حفظ منافع خود را دنبال می‌کنند، دولت

تثبیت ملی‌گرایی و دولت‌های ملی نه تنها به عنوان منابع اولیه سرمایه بلکه در طول مسیر انباشت و بسط آن نقشی تاریخی بازی کرده است. امروزه بسیاری استدلال می‌کنند که مکانیزم دولت‌های ملی وارد دوره‌ی نابودی و محدودیت جهانی گشته است. آنها می‌گویند دولت‌های ملی نه تنها در هندوستان یا جهان سوم بلکه حتی در کشورهای OECD یعنی باشگاه ویژه کشورهای ثروتمند صنعتی نیز در حاشیه قرار گرفته است. گسترش شرکت‌های چندملیتی بخش اعظم استقلال اقتصادی حتی در کشورهای شمال^۵ را از میان برده است.

اما این واقعیت هم چنان وجود دارد که اگرچه پس از جنگ سرد کشورهای توسعه یافته درباره‌ی مسائلی چون جنگ خلیج یا مذاکرات سازمان جهانی بازرگانی با کشورهای جهان سوم توافق نظر گسترده‌ای را نشان داده اند، اما هم چنان در رقابت‌های درونی آنان در بازرگانی و اقتصاد حتی با وجود تشکیل بلوک‌های منطقه‌ای مثل اتحادیه اروپا، نفتا، و اوپک هیچ کاهشی مشاهده نمی‌شود. و اما درباره شرکت‌های چندملیتی باید گفت که آنها هنوز هویت خود را در کشورهایی که بدان‌ها تعلق دارند، می‌یابند و همان طور که برخی تحلیل‌گران به درستی گفته‌اند «شرکت‌های چندملیتی» عنوانی نادرست است، این‌ها بیشتر فرا ملیتی هستند تا چندملیتی. نظریه‌های مک‌داف که ۲۰ سال پیش ارائه کرد هنوز هم از اعتبار برخوردار است. او گفت «بسیار مهم است که به خاطر بسپاریم که تمامی چندملیت‌ها در واقع سازمان‌های ملی هستند که در سطح جهانی عمل می‌کنند... درست به همان اندازه که درک و تحلیل سرمایه داری به عنوان سیستمی جهانی مهم است، لازم است بدانیم که هر شرکت سرمایه داری با سیستم جهانی از طریق دولت ملی در ارتباط بوده و نهایتاً نیز باید به این سیستم تکیه کند. «هویت ملی این شرکت‌های چند ملیتی از آنجا آشکار می‌گردد که مدیران آن به همراه سران دولت‌ها در بازدیدهای رسمی از کشورهای دیگر همواره حضور دارند. بیشتر توافقات اقتصادی که در طول این بازدیدها صورت می‌گیرد، نه درباره‌ی همکاری‌های بین دولت‌ها بلکه میان نمایندگان این شرکت و دولت مزبور انجام می‌شود و سران دولت‌ها بیشتر نقش میانجی‌گری میان دو طرف را بازی می‌کنند.

در واقع همان طور که پرفسور ایوان مزاروش در اثر بیادماندن^۶ اش «فراسوی سرمایه» می‌گوید تضاد میان روند اساسی بسط و توسعه‌ی اقتصادی چند ملیتی و محدودیت‌های اعمال شده بر آن توسط دولت‌های ملی، که تاریخ در شکل‌گیری آنان نقش داشته است، هم چنان بر انباشت بدون مشکل سرمایه و عملکرد آینده‌ی سیستم سرمایه داری جهانی محدودیتی مطلق یا ذاتی را اعمال می‌کند. مزاروش می‌گوید: این آنتاگونیسم ساختاری میان سرمایه در حال گسترش فراملیتی و دولت‌های ملی (ناهماهنگی ساختاری میان ساختارهای بازتولید مادی سرمایه جهانی و

پنجاه سال پیش یعنی زمانی که هندوستان آزادی خود را بدست آورد، همگی فکر می‌کردند که حرکت از استقلال سیاسی به سوی استقلال اقتصادی آغاز شده است. امروزه حتی تصور استقلال اقتصادی یا استقلال، در حالی که طبقات حاکم در هند نهایتاً با واقعیت جهانی شدن روبرو می‌شوند، ایده‌ای منسوخ و کهنه محسوب می‌گردد. در این میان مردم بی‌سرمایه هند که به دنبال جایی برای زندگی در غرب می‌گردند از میان می‌روند، کودکان فقیر هندی که به تقاضای بازار^۷ به عربستان صادر شده بودند به کشور خود بازپس فرستاده می‌شوند و مردم در بولانگیر و کالاهاندی با گرسنگی دست به گریبانند. اقتصاددانان لیبرال می‌گویند در زمانی که طبقات دولت‌های ملی در همه جا نواهی عقب نشینی را می‌نوازند و دنیا سرگرم شکل دادن به اشکال مدیریت سیاسی- اقتصادی فراملی است، دیگر جایی برای افسوس خوردن برای استقلال اقتصادی باقی نمی‌ماند. چپ عمل‌گرا نیز این همه را تأیید می‌کند. آنها به ما می‌گویند، به هر حال از جهانی شدن گریزی نیست و هند نیز نمی‌تواند خود را از بقیه دنیا جدا کرده و در پیله‌ی تنهایی خود باقی بماند. آنها می‌گویند آلترناتیوهای اتوپایی دیگر کارایی ندارند، اگر می‌توانید راه حلی عملی ارائه کنید. و بدین ترتیب جستجو برای آلترناتیو کم‌کم تبدیل شده است به توصیه‌ی مدل‌های آلترناتیو نئولیبرالی و طرفدار جهانی شدن بدون آن که هیچ کدام از فرضیات زیربنایی آن به زیر سؤال برود. در آن چه به دنبال می‌آید قصد داریم نشان بدهیم که اقتصاد ملی در دوران جهانی شدن هر چه بیشتر پرمعنا گشته و سرزمینی در اتوپیا که در آن طیف‌های بنیادگرای چپ و راست هر چه بیشتر به یکدیگر نزدیک می‌شوند، نمی‌باشد. دولت ملی به همان اندازه‌ی حمله برای جهانی کردن، ویژگی جدایی‌ناپذیر از سرمایه داری معاصر بوده و به تاریخ گذشتگان نخواهد پیوست. مهمتر از آن این که ورای تاریخ طولانی خیانت بورژوازی هند و دولت‌های آنان، ورای قول‌های نادرست سوادشنی (سوادشنی) خط مشی حزبی نیروهای هند در هندوستان است و از جنبش‌های ۱۹۴۵ نشأت گرفته است. این خط مشی بر هویت ملی و استقلال اقتصادی تأکید می‌ورزد و باورهای منطقه‌گرایی مردم مبنی بر این که «هر چه کوچک است زیباست»، برای مردمی که برای تغییر شرایط زندگی خود و ایجاد یک ملت مبارزه می‌کنند رشد واقعی اقتصاد ملی از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است.

سرمایه داری همواره به عنوان سیستمی جهانی تکامل یافته و سرمایه فطرتاً توسط نیرویی جهانشمول به سوی انباشت، تمرکز و مرکزگرایی رانده شده است. اما همین منطبق ساختاری، سرمایه را با دو محدودیت و تضاد اساسی روبرو می‌سازد. تضاد میان سرمایه و نیروی کار و سرمایه ملی و جهانی، بدون آن که بخواهیم به بحث درباره‌ی ملت‌ها و دولت‌های ملی بپردازیم، به این نکته باید توجه کنیم که سرمایه داری در

دوش بگیرد. این دقیقاً بیان وارونه‌ی تمرکز بورژوازی تصور سنتی ما از ناسیونالیسم است. این استدلال می‌گوید حال که بورژوازی هند دیگر قادر به ایفای نقش ملی‌گرا نبوده و در واقع همه‌ی ادعاهای ملی‌گرایانه خود را به نفع همکاری با امپریالیسم کنار گذاشته هیچ دلیلی وجود ندارد که پرولتاریا و طبقه‌ی کارگر برای برداشتن پرچم ناسیونالیسم اقدام نمایند. این استدلال به طور کامل در یک بررسی جدید درباره جهانی شدن چنین ارائه گردیده:

نظر مردم و طبقه‌ی کارگر چه باید باشد؟ آیا آنان باید از دست رفتن استقلال دولت‌های ملی پریشان شوند؟ البته واضح است که آنان باید به این مسئله از دریچه دید طبقاتی خود بنگرند. اگر ناسیونالیسم یعنی هشدار دادن به بورژوازی خودی درباره‌ی خطرات و تهدیدات بورژوازی دیگر ملت‌ها، در حالی که خود آنان برای پیشبرد منافع طبقاتی‌اشان تصمیم به همکاری گرفته‌اند، چنین ناسیونالیسمی چیزی بیش از حماقتی خطرناک و بلاهت از طرف طبقه کارگر نمی‌تواند باشد. ناسیونالیسم فقط تا آنجا که در خدمت منافع طبقه کارگر قرار دارد، معنا پیدا می‌کند. و چنین نقطه نظری با وجود تحولات اخیر در اقتصاد جهانی و سیاست تقریباً به کلی از ایده‌ی ناسیونالیسم تهی می‌گردد. بدون شک جهانی شدن استراتژی وسیع بورژوازی جهانی است اما طبقه کارگر نمی‌تواند در سطح ملی با آن به مبارزه برخیزد. و اگر هم برای چنین کاری اقدام نماید به آلت دست بورژوازی خود در چانه زدن بر سر میز مذاکره سرمایه داری جهانی که در آن طبقه‌ی کارگر حتی به عنوان یکی از طرفین مذاکره نیز مطرح نیست، مبدل می‌شود.

پس طبقه کارگر در حال حاضر چه باید بکند بخصوص این که بر سر میز مذاکرات سرمایه داری جهانی... حتی به عنوان یکی از طرفین مباحثه نیز مطرح نیست؟ شعار دهندگان انترناسیونالیست و نظاره‌گران جهانی شدن، فعالانه توسعه سرمایه داری را حمایت کرده و به نظر خودشان مشغول ریختن بنیانهای کمونیسم جهانی که در قرون آتی خواهد آمد، می‌باشند. این بین‌المللی‌گرایان از مارکس فقط این را به خاطر دارند که مردان و زنان طبقه کارگر متعلق به کشوری خاص نیستند اما فراموش می‌کنند که مانفست از طبقه کارگر ملیت‌های مختلف می‌خواهد که به عنوان طبقات حاکم در میان مردم خود به صحنه آمده و برتری سیاسی در سطح ملی را بدست آورند. برای این به اصطلاح دوستان مارکسیست، و از آنجا که بسیار شایسته راه‌های عالی جهانی شدن هستند، استعمار جزء اصلی امپریالیسم محسوب نمی‌گردد اما برای مردمی که دو قرن در زیر یوغ استعمار بسر برده‌اند، این دوره مسلماً بخشی فراموش‌نشده‌ی تاریخ آنان است. برای کمونیست‌ها که قبلاً هم گول رهبری بورژوازی به اصطلاح "جنبش ملی" را خورده‌اند، تصفیه حساب با این عده و برملا کردن هر گوشه این خیانت ملی از اهمیت بسیار برخوردار است. و در تلاش برای بدست گرفتن رهبری ملت و بدست آوردن برتری سیاسی، طبقه‌ی کارگر ملل مختلف به عواطف پیوند دهنده‌ی بسیاری نیاز دارد و در میان این عواطف مسلماً ملی‌گرایی اقتصادی از اهمیت بسیاری برخوردار بوده و بخصوص به این دلیل مهم است که ملی‌گرایی اقتصادی وی بیانگر آرمان‌های ملت‌هایی است که برای تولید بیشتر تلاش می‌کنند.

یا اثر ضدصنعتی شدن را که دوره‌های کلاسیک استعماری داشتند، نداشته و بدین ترتیب از این تهاجم حتی می‌توان برای از میان بردن بقایای فئودالیسم استفاده کرد. برخی دیگر حتی دور جدید جهانی شدن را از نظر کیفی با دوره‌های اولیه استعمار و فازهای نو استعماری متفاوت می‌دانند. برخی از دنباله روان منطق جدید اعلام کرده‌اند که "استعمارگرایی بخش اصلی و مکمل امپریالیسم نبود" و "حتی تسلط نواستعماری دیگر جزء اصلی از نظم جدید امپریالیستی نیست". کشوری پس از کشوری دیگر و حتی تمامی قاره‌های تحت انقیاد استعمار رنج کشیده‌اند، قدرت‌های بزرگ اروپایی در قرون هجدهم و نوزدهم در میان خود و بر سر تثبیت قدرتشان در مستعمرات جنگ‌های خونین به راه انداخته‌اند، بیش از نیمی از کشورهای مستقل امروزی سال‌ها درگیر جنگ‌های قهرمانانه‌ی ضدامپریالیستی و استقلال‌طلبی بوده‌اند و امروزه به ما می‌گویند استعمار فقط ناهنجاری بوده است که می‌توان آن را به شرایط ژئوپلیتیک خاص نسبت داد. قدرت امروزی سرمایه جهانی صرفاً با بهره برداری از انباشت ابتدایی وسیع بدست آمده از مستعمرات و ادامه‌ی جریان تبادل نامتوازن تحت شرایط نواستعماری ممکن شده است و حال کسانی می‌گویند که این همه صرفاً تصادفی بوده و در تاریخ حیات سرمایه داری نقش مهمی را بازی نمی‌کنند.

و اما درباره‌ی این که جهانی شدن چه نوع صنعتی شدن را با دقت تام و تمام حمایت می‌کند باید به نکاتی پایه‌ای اشاره کنیم. در دوران استعماری، مستعمرات بر صادرات مواد اولیه‌ی خام تخصص می‌یابند و امروزه کشورهای صنعتی سعی در انتقال بخش‌های کم ارزش و آلوده ساز صنعت خود به این کشورها دارند. به جز این نوع موارد، تقریباً هیچ انتقال و جابجایی مکانی صنایع صورت نمی‌گیرد. علاوه بر این باید به خاطر داشته باشیم که صنایع مورد حمایت شرکت‌های چندملیتی گرایش قوی به صادرات دارند (انتقالات شرکت‌های چندملیتی امروزه سهمی عمده و رو به رشد در بازرگانی بین‌المللی دارد) و هم چنین ماهیت تکنولوژی‌های جدید تحرک سرمایه را هر چه آسانتر ساخته و سرمایه‌ی می‌تواند بنا به خواست خود از کشوری به کشور دیگر نقل مکان کند. بدین ترتیب نباید از حرکات و جریان حرکت جهانی شدن، امروزه، انتظار داشت که ارتباطات وسیع و عمیقی را ایجاد کند و یا تاثیرات صنعتی مثل زمان پیدایش کارخانه‌های تولید فولاد و یا تولید نیرو را موجب شود. تجارب آسیای جنوب شرقی در واقع یک استثنا بوده و موقعیت آن بنابر یک مجموعه شرایط تاریخی و ژئوپلیتیکی که در جای دیگری امکان وقوع آن وجود ندارد، رخ داده است.

حتی اگر جهانی شدن، رشد صنعتی خاصی را نیز بدنبال داشته باشد، این نظر را که این پدیده تغییراتی رادیکال در روستا ایجاد میکند را نمی‌توان اثبات نمود. اثرات کامل جهانی شدن بر کشاورزی و مناطق غیرشهری را به طور کلی هنوز نمی‌توان به تمامی ارزیابی نمود اما آن چه امروزه شاهد آن هستیم تغییر جهت رفرف‌های انجام شده درباره‌ی زمین و تثبیت مجدد قدرت زمین‌داران پول دار است.

ملی‌گرایی اقتصادی و چپ: درک و حل این مجادله این سؤال همواره مطرح بوده که اگر مبارزه ابتدا و تقریباً صرفاً باید توسط نیروهای طبقات اساسی انقلاب دموکراتیک و سوسیالیسم صورت گیرد چرا باید چپ پرچم ملی‌گرایی اقتصادی را به

هند سعی می‌کند پس از هر بار قربانی کردن منافع ملی هند، حرکت‌های خود را توجیه نماید. و درست برعکس به اصطلاح اقتصادهای در حال گذار در اروپای شرقی، آسیای مرکزی و دیگر مناطق در دنیا، این تغییر جهت کامل سیاست اقتصادی در هند، تا آنجا که به طبقات حاکم، احزاب آنها و دولت‌های شان مربوط می‌شود راه بسیار آسان و بی‌مشکلی را پیموده است. اگر دکترین ملی‌گرایی اقتصادی برای طبقات حاکم و دولت هند واقعا معنا داشت، جهانی شدن نمی‌توانست از استقبال گسترده موجود در هند استفاده نماید. امروزه در هند ۱۲ حزب تشکیل دهنده‌ی دولت با برنامه‌ی ۲۵ ماده‌ای کوتاه مدت سعی می‌کنند کنگره را وادار به تصویب برنامه‌ی تطبیق اقتصادی کرده و سیاستمداری چون "جیوتی بازو" حرکت حزبی را که به او اجازه‌ی رهبری چنین دولتی را نداده است، اشتباه فاحش تاریخی توصیف می‌نماید.

نکته‌ای که باید در نظر بگیریم در اینجا است که ملی‌گرایی اقتصادی در هند دقیقاً به این دلیل مطرح است که دولت با حمله‌ی جهانی شدن همراه و همگام گشته است. دولت هندوستان با آگاهی کامل به آنچه انجام می‌دهد، بطور سیستماتیک اولویت‌های خود در انطباق با خواسته‌های سرمایه‌ی جهانی را مجدداً تنظیم می‌نماید. در چنین شرایطی چپ باید در عکس العمل خود نسبت به جهانی شدن، ملی‌گرایی اقتصادی را در اولویت قرار دهد. در کشوری مثل هندوستان با تاریخ ۲۰۰ ساله‌ی سلطه‌ی استعمار و مواجهه با فشارهای رویه افزایش امپریالیسم در حوزه‌های مختلف زندگی، چپ با حذف ملی‌گرایی از برنامه‌های خود در واقع خود را به مخاطره می‌افکند. و البته در حوزه‌های مختلف ملی‌گرایی، ملی‌گرایی اقتصادی از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. از طرف دیگر گروه‌های ناسیونالیست هند که شعارهای ملی‌گرایی می‌دادند، در زمینه‌ی اقتصادی عملاً از سیاست‌های امپریالیسم جهانی تبعیت نموده‌اند.

"سوادشی" مسلماً هیچ‌گاه ایده‌ی چپ درباره‌ی ناسیونالیسم اقتصادی نیست. نقطه‌ی ضعف سوادشی فقط در تنزل دادن دورنمایی مترقی به اتوپیایی تیره و بی‌معنا نیست بلکه این ایده میان جنبه‌های داخلی و خارجی لیبرالیسم اقتصادی دیواری دروغین ایجاد می‌کند. این تفکر اساس خود را بر این فرضیه صوری قرار می‌دهد که بازگذارند دست تجار بزرگ هند و در عین حال بسته نگاه داشتن درهای کشور به روی شرکت‌های بین‌المللی امکان پذیر است. چنین تصویری درست خلاف تاریخ و ویژگی بورژوازی بزرگ هند حرکت می‌کند چرا که این بورژوازی چگونگی آزادی خود را بر اساس میزان همکاری با سرمایه جهانی در جهات مختلف اندازه می‌گیرد. مسلماً این همکاری‌ها از نظر بورژوازی، گاه به گاه و در زمینه‌هایی محدود نخواهد بود و چپ نباید به دام چنین ساده‌انگاری بگلد.

ناسیونالیسم اقتصادی: دگگون سازی ملت ملی‌گرایی اقتصادی صرفاً مسئله شرکت‌های فرا ملیتی و سرمایه گذاری خارجی را در بر نمی‌گیرد. این موضوع همچنین به تمامی عرصه‌ی توسعه اقتصاد محلی، شامل همه‌ی آن بخش‌هایی از اقتصاد و جمعیت که مالکیت خود را در تهاجم جهانی شدن از دست داده‌اند، مربوط می‌شود. برخی از مفسران که خیرخواه نیز هستند (این عده برخی از چپ‌گرایان را نیز شامل می‌شود) چنین استدلال می‌کنند که دور جدید جهانی شدن، تمایل

شعرخوانی و سخنرانی سیمین بهبهانی در پاریس

جمعه شب، ۲۰ فروردین (۹ آوریل) شاعر نامدار معاصر و عضو هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران، خانم سیمین بهبهانی، در جمع بیش از ۲۵۰ نفر از ایرانیان مقیم پاریس، قطعاتی از سروده‌های خود را خواند، دو نامه (خطاب به یکی از دوستانش) را که در ارتباط با فضای فشار و خفقان حاکم بر جامعه و کشتار فجیع دو تن از نویسندگان و اعضای هیئت تدارک مجمع عمومی کانون نوشته بود، قرائت کرد و به سئوالات حاضران پاسخ داد.

در این مراسم که توسط «فرهنگسرای پویا» (پاریس) برگزار شده بود، ابتدا شرحی مختصر از زندگی و آثار این شاعر برجسته بیان شد، اسلایدهایی از نویسندگان جانباخته طی دوره اخیر نشان داده شد و یک برنامه موسیقی نیز اجرا گردید. سخنان و اشعار سیمین بهبهانی در این مراسم مورد توجه و استقبال شدید حاضران قرار گرفت. سیمین بهبهانی در این شب، علاوه بر اشعار و نامه‌های خود، متنی کوتاه از نوشته‌های خود را زیر عنوان «کلید و خنجر» خواند که در زیر می‌خوانید:

کلید و خنجر

برابر ویتترین یک کلیدسازی ایستاده بودم. یک جاکلیدی محکم می‌خواستم که حافظ کلیدهایم باشد. چشمم به یک خنجر افتاد؛ بیرون از غلاف چرمین، براق، با دو لبه برنده، یکسو صاف و درخشنده؛ مثل الماس، برای قطع رگ و عصب و عضله، یکسو مضرس؛ مثل دندان درندگان برای خرد کردن استخوان.

در شعرهایم بسیار از خنجر سخن گفته‌ام، اما هرگز گمان نمی‌کردم چنین وحشتناک و چندش‌آور باشد. از صاحب دکان پرسیدم: «این به چه کار می‌خورد؟» مثل آن که با کودکی سر و کار داشته باشد لیخندی زد و گفت: «برای بیابان و جنگل است دیگر».

می‌پرسید درباره وقایع اخیر (کشتار دگراندیشان و نویسندگان) چه می‌اندیشم. احساس می‌کنم چیزی مثل همان خنجر که دیدم، میان جگرگام مانده؛ اگر تکان بخورم بیشتر می‌خلد، بیشتر می‌درد.

پروانه، با آن نگاه معصوم، با آن چهره همیشه خندان، با آن صمیمیت شعرگونه.

فروهر، با آن قامت افراخته، با آن صداقت بی‌ظنیر، با آن شهامت ستودنی.

محمد مختاری، با آن متانت و خردمندی و شعر و شعور.

محمدجعفر پوینده، با آن آرامش و صبوری و دانش.

و، دوانی و شریف، دو صاحب قلم جوان (که ندیده بودمشان)، همه رفته‌اند و دریغ نبودن آنان مثل همان خنجر در جگرگام مانده است.

بیزارم از ریاه و تزویرها. چه کسانی می‌کشند و به نام دین می‌کشند؟ چه کسی مباح می‌داند ریختن این خونهای لعل فام را که سرزندگی‌شان زمین را می‌خرشانند و خفه کردن این فریادهای حق را که پس از خاموشی جهان را می‌خروشانند؟

چه باید بگویم؟ مأموران امنیتی می‌کشند و شهر را به ناامنی می‌کشند. برای چه؟ به دستور که؟ خدایا زین معما پرده بردار!

یک جاکلیدی محکم می‌خواستم که حافظ کلیدهایم باشد، حافظ مظاهر امنیتم؛ چشمم به خنجر افتاد!

۷۷/۱۰/۱۶

بزرگداشت روز جهانی زن در پاریس

برای بزرگداشت هشتم مارس، روز جهانی زن (۱۷ اسفندماه)، از طرف کمیته موقت برگزارکننده مراسم ۸ مارس، که به نمایندگی از طرف بسیاری از زنان مبارز ایرانی در فرانسه بدین منظور تشکیل شده بود، مراسمی در روز یکشنبه چهاردهم مارس، در سالی در یکی از شهرکهای حومه پاریس، با حضور گسترده ایرانیان مقیم پاریس، برگزار شد.

ابتدا خانم نسرين رضایی متنی را که تهیه کرده بود قرائت کرد. در این متن وی به مختصری از مبارزات نخستین زنانی که چه قبل و چه بعد از انقلاب، جانانشان فدای آرمانهایشان شد، به عنوان نمونه‌هایی که بیانگر وسعت مبارزات زنان در میهنمان به شمار می‌آیند اشاره نمود.

بعد از این، فیلم تظاهرات ضد حجاب زنان در سال ۱۳۵۷ (۱۷ اسفند) نمایش داده شد. سپس خانم مهري جعفری در مورد فرهنگ پدرسالاری سخن راند. خانم مهناز متین مطلب «ایران ارانی»، در مورد مبارزات زنان در دهه‌های پس از مشروطیت را باز خواند و خانم عزیزه ارشدی در مورد قوانین جزائی جمهوری اسلامی صحبت کرد.

سخنرانی خانم شهلا شفیق پیرامون قمینیسیم اسلامی صورت گرفت. و بیوگرافی روزالوکزامبورگ توسط خانم زهره ستوده قرائت شد. آنگاه خانم نجمه موسوی گزارشی در مورد مردان پروقمینیسیت در فرانسه، ارائه داد.

در این برنامه، خانم میهن با همکاری آقایان البرز و طاهرزاده ترانه‌هایی اجرا کرد. در پایان خانم «شکریه» از فعالین جنبش زنان افغان، در مورد وضعیت زنان در افغانستان و مبارزات آنها صحبت نمود. در خاتمه، اسامی نهادهای دموکراتیک و سازمانهای سیاسی که برای این مراسم پیام فرستاده بودند، ذکر شد.

هم چنین برخی از منتقدین زیرک و خوش نیت لیبرالیسم استدلال می‌کنند که چپ برای این که بتواند مبارزه ی خود بر علیه رفرم های جاری اقتصادی را برای مردم عادی قابل درک تر نماید، باید بر مسائلی چون از میان رفتن استقلال اقتصادی تاکید نورزیده و یاد بگیرد که از زبان شاخص های روزمره ی زندگی مثل در دسترس بودن آب آشامیدنی، آموزش ابتدایی، شغل، الکتریسته، حمل و نقل و بهداشت استفاده نماید. آنها می گویند مشکل اصلی در اینست که مردم نه به عنوان عوامل شرکت کننده در مسابقات لیبرالیسم و جهانی شدن بلکه به عنوان سود بردگان آن مطرح هستند، و بر این مسئله، عدم شور و اشتیاق و بسیج مردمی (و نه فقط طبقات متوسط) را که به نوبه ی خود دستاوردهای آینده ی هند را که می توانست ممکن گردد را از بین می برد، اضافه می کنند. این انتقادات مسلما از تشویش هایی که به طور رسمی توسط کنگره مطرح گردیده است یک قدم جلوتر می باشند. کنگره اعلام داشته که لیبرالیسم تا اینجا هم دستاوردهای بسیار داشته اما دولت نتوانسته این دستاوردها را به طور مناسبی میان مردم تقسیم نماید و در نتیجه موجب فواصل ارتباطاتی خاص و سرخوردهگی و یاس گردیده؛ اما این منتقدین به مسئله اصلی یعنی این که چرا مردم از خود اشتیاق نشان نداده و در امور شرکت نمی کنند و در سطحی عمیق تر به این که آیا شرایط کنونی، با ترکیب روابط طبقاتی موجود و الویت های مطرح شده از سوی لیبرالیسم امروزی، اصولا میتواند هیچ نوع شور و اشتیاق مردمی و مشارکت آنان را برانگیزد، نمی پردازند. در چنین شرایطی ویژگی نظرات چپ ها درباره ی ملی گرایی اقتصادی از اهمیت بیشتری برخوردار گردید. این که مردم عادی به استقلال اقتصادی اهمیت نمی دهند صحیح نیست. مردان و زنان عادی یعنی شهروندان هند همه روزه بیشتر و بیشتر درباره وضعیت استقلال ملی نگران می شوند چرا که آنان از زوایه یک شهروند که خود درگیر مسائل است به مشکلات می نگرند. مشکل مبارزه ی خط فکری چپ برای بدست آوردن استقلال اقتصادی عم مردم به علت زبان پیچیده مورد استفاده آنان نیست بلکه بیشتر عدم اعتماد مردم به آنان است و علت این امر نیز برخورد فرصت طلبانه و استانداردهای دو پهلوی این نوع احزاب می باشد. دولت های محلی مشغول استفاده تام و تمام از تمامی فرصت های بدست آمده در بازارهای تازه گشوده شده بوده و در مناطق دیگر احزاب از کندی حرکت بسوی گشودن درها شکایت می کنند. امروزه با وجود دولت موقت این احزاب، حتی در بخش های مرکزی بازی کردن نقش اپوزیسیون را به اتحادیه ها واگذار کرده اند. تازه اگر هم مردم نسبت به وضعیت استقلال اقتصادی بی تفاوتی شده اند، مشکل نه در ارتباط این موضوع با وضعیت امروزی بلکه در این واقعیت نهفته است که از این استقلال بیشتر به نفع قربانی ساختن منافع مردم استفاده شده تا بر علیه دست متجاوز امپریالیسم، اگر طبقات حاکم هم چنان مردم را که آنها را ضدملت درون ملت می نامند، به بسیج شدن فرا می خوانند، علت این امر فقط انداختن بار فشار بحران اقتصادی و لیست خواست های سرمایه ی جهانی بر دوش مردم عادی است. بدین ترتیب بحران پرداخت دستمزدها که به دلیل مسال ها مصرف گرایی و اسراف سران دولت ایجاد شده به مردم و این که آنها فراتر از امکانات خود زندگی می کنند، نسبت داده می شود.

پس آن چه بدان نیاز داریم نگرشی طبقاتی به ملی گرایی و نگرش ملی واقعیت طبقاتی است. جدا ساختن آرزوهای مردمی درباره ی شرایط زندگی بهتر و انسانی تر از نگرانی ها درباره ی استقلال اقتصاد ملی نه ممکن و نه صحیح است. پس چالش عبارت است از یکی ساختن این دو به نحوی که مبارزاتی که مردم همه روزه برای تغییر شرایط زندگی‌شان می کنند به نیروی محرکه ی آنان و تصویری از جامعه ای نوین، یعنی به نیروی محرکه ناسیونالیسم رادیکال تبدیل شود. به عبارت دیگر تکرار مانیفست: مبنی بر این که مبارزه عبارت است از تلاش طبقه کارگر برای مبدل ساختن خود به یک ملت.



رأی سیاسی دادگاه عالی انگلیس

دادگاه عالی انگلیس با شش رأی موافق در مقابل یک رأی مخالف، به عدم مصونیت سیاسی پینوشه، دیکتاتور سابق و سناتور مادام‌العمر فعلی شیلی رأی داد. به یک معنی این رأی دستگیری و بازداشت موقت پینوشه در انگلیس را، که به دنبال درخواست یک قاضی اسپانیایی و در پی صدور حکم بین‌المللی بازداشت وی صورت گرفته است، تأیید کرد. در عین حال همین دادگاه بخش عمده اتهامات وارده بر وی از قبیل دستگیری غیرقانونی، شکنجه و کشتار را عملاً از دستور بررسی کنار گذاشت. بنا به استدلال قضات دادگاه عالی انگلیس، کلیه اتهامات وارده بر پینوشه، تا قبل از دسامبر ۱۹۸۸، غیرقابل پذیرش و بررسی از سوی دستگاه قضائی انگلیس است. مجلس انگلستان، در دسامبر ۱۹۸۸، معاهده بین‌المللی تعقیب، دستگیری و محاکمه متهمان به شکنجه (چه مستقیم و چه غیرمستقیم) را تأیید و تصویب کرده است.

به نظر قضات دادگاه عالی انگلیس، از آنجا که قانون عطف به ماسبق نمی‌شود، موارد اتهام پینوشه تا قبل از این تاریخ، در انگلستان قابل تعقیب و پیگیری نیست.

همچنین دادگاه عالی تأکید کرد که برای استرداد مجرم، وجود دو کشور لازم است. بدین معنی که برای استرداد یک متهم، کشوری که جرم در آن اتفاق افتاده است باید درخواست استرداد کند. به دیگر سخن، اگر یک شیلیایی، یک شیلیایی دیگر را در شیلی شکنجه کند یا بکشد، تنها در صورت درخواست یک دادگاه در شیلی، انگلستان می‌تواند متهم را به شیلی مسترد دارد. در حالی که در پرونده فعلی درخواست استرداد پینوشه به یک کشور سوم شده است. بدین ترتیب حکم دادگاه عالی انگلیس دو وجه متضاد دارد، در عین این که در فرم ظاهر قانونی و کاملاً غیرقابل بحثی دارد، از یکسو دستگیری و بازداشت وی را تأیید می‌کند و از طرف دیگر تقریباً ۹۰ تا ۹۵ درصد موارد اتهام به وی را عملاً بی اثر می‌کند و نهایتاً تصمیم در مورد سرنوشت پینوشه را به عهده سیاستمداران و به ویژه جک استرو وزیر کشور انگلیس، می‌گذارد تا او درباره استرداد به اسپانیا و فرستادن ژنرال به شیلی تصمیم بگیرد.

قضات دادگاه عالی، بسیار سیاستمدارانه قضاوت کردند. پینوشه آنچنان چهره منفوری دارد که هیچ کس در جهان نمی‌تواند

منکر آن شود. دوران حکومت وی، به دنبال کودتای خونین علیه آئنده و حکومت ملی، یکی از تاریکترین و خونین ترین دوران حکومتهای دیکتاتوری آمریکای لاتین است. دلایل و شواهد آنچنان زیاد است که هیچ دفاعی قادر به رد آنها نیست و ساده‌ترین دادگاه هم رأی بر محکومیت پینوشه خواهد داد. طبیعی است که دادگاه عالی انگلیس در چنین شرایطی نمی‌توانست رأی بر مصونیت دیپلماتیک وی بدهد.

از نظر افکار عمومی این یک ضربه سنگین بر چهره دستگاه قضایی انگلیس بود. از سوی دیگر، به لحاظ سیاسی می‌بایست راه حلی یافت می‌شد تا در صورت امکان، پینوشه را به شیلی برگردانند. روابط انگلیس و شیلی، با توجه به این که نظامیان هنوز در شیلی از قدرت برخوردارند و تحت فشار شدید آنها، دولت شیلی فشار دیپلماتیک بسیاری بر دولت انگلیس برای آزادی پینوشه وارد کرده است، در معرض خطر است. تفسیر ویژه از قانون بین‌المللی استرداد مجرمین راه حل بسیار زیرکانه‌ای برای قضات عالی بود که، ضمن عدم تأیید مصونیت سیاسی و در واقع، به نوعی تأیید اتهامات وارده بر وی، با سبک کردن بار اتهامات به میزان قابل ملاحظه‌ای، امکان آزاد کردن وی را فراهم کنند.

برکنار از این رأی سیاسی و دلایل آن، نکته بسیار مهم در این رأی این بود که مصونیت سیاسی، برای اولین بار نتوانست یک مقام بلندپایه کشوری را از اتهامات وارده به وی نجات دهد. این حکم در واقع لغو مصونیت سیاسی است. این حکم مقدمه‌ای است برای تحت تعقیب قرار دادن دیگر دیکتاتورها و شکنجه‌گران و آدمکشانی که در کشور خود از مجازات مصون هستند، ولی در عرصه بین‌المللی می‌توان آنها را دستگیر کرد و تحت محاکمه قرار داد.

مادام ماری رویینسون، مسئول دفتر حقوق بشر سازمان ملل در این مورد می‌گوید: تصمیم آنها، اگرچه اتهاماتی را که بر اساس آن می‌شد تقاضای استرداد سناتور را دنبال کرد، محدود کرده است، یک گام جدید و مشخص در مبارزه بین‌المللی علیه عدم مجازات است.

ویویان دبیز معاون انجمن خانواده‌های ناپدیدشدگان شیلی گفت: وقتی ما فشار عظیم دستگاه ارتش، دولت، کلیسا و قوه قضائی این کشور را می‌بینیم نمی‌توان از این که این فشارها، کاملاً تصمیم دادگاه عالی انگلیس را تغییر نداد، اظهار خوشحالی نکرد. این برای ما مأیوس کننده نیست. چرا که حتی بررسی یک شکایت از پینوشه، مشابه هزار است. این یقیناً تصمیمی نیست که ما انتظار داشتیم. ولی عدالت هیچگاه به نفع ما نبوده است و ما به این کم هم راضی هستیم.

کلود کاتز وکیل و دبیر فدراسیون بین‌المللی سازمانهای حقوق بشر، در جواب

سئوال خبرنگاری که پرسیده بود چه مواعی بر سر راه محاکمه پینوشه در خود شیلی وجود دارد، گفته بود: ابتدا باید مصونیت پارلمانی پینوشه در شیلی برداشته شود. شیلی امروز دارای قانون اساسی است که محصول مذاکرات و توافقات نظامیان با غیرنظامیان است. این قانون اساسی در سال ۱۹۸۰ توسط خود پینوشه تنظیم شده است. این یک رژیم نیمه دموکراتیک است که در آن نظامیان هنوز حرفی برای زدن دارند. در شورای امنیت ملی چهار فرمانده عالی ارتش در کنار رئیس جمهور، رئیس مجلس، رئیس دیوان عالی و رئیس بازرسی کل کشور حضور دارند. در صورت بازگشت پینوشه بعید است که نظامیان از قدرت خود، برای جلوگیری از محاکمه پینوشه، استفاده نکنند. دور از ذهن است که حتی وی را زندانی کنند.

به نظر آقای کلود کاتز، در طول ۱۷ سال تاریخ گذشته، واقعیت دوران حکومت پینوشه هیچگاه مطرح نگردید. حتی گفتن کلمه «دیکتاتور» جرأت می‌خواست. بازداشت پینوشه در خارج، این اجازه را داد که خود مردم شیلی تاریخ واقعی خودشان را بیان کنند. به نظر وی دولت کنونی، علیرغم فشار نظامیان ترجیح می‌دهد که پینوشه به کشور باز نگردد، چرا که بازگشت وی می‌تواند عامل ناآرامی باشد. مسلم است که اکنون با باز شدن مسئله و شکستن تابو، انجمنها و سازمانهای مخالف، تا کشاندن پینوشه پای میز محاکمه آرام نخواهند نشست.

امروز شیلی گرفتار قانون اساسی است که به دست دیکتاتورها نوشته شده. این وضع قابل ادامه نیست. شاید ماجرای پینوشه تحرکی را ایجاد کند که به اصلاح قانون اساسی بینجامد.

استرداد پینوشه

مصاحبه با کارلوس ایتورا وکیل شیلیایی، عضو کمیته مرکزی سازمان جوانان حزب کمونیست شیلی

سئوال: حکمی که هفت قاضی انگلیسی درباره مصونیت پینوشه، اخیراً صادر کرده اند به چه معناست؟

جواب: تصمیم مشترکی میان لردها در این مورد نبوده است. چهار نفر از قضات بر این نظر بوده اند که به پینوشه از تاریخ ۲۹ سپتامبر ۱۹۸۸ هیچ مصونیتی تعلق نمی‌گیرد و دو نفر از آنها مخالف بوده‌اند و این آراء، یعنی این که اکثریتشان بر مصونیت وی قبل از این تاریخ رأی داده‌اند.

این مصونیت به پیمان‌نامه‌ای استناد می‌شود که در سپتامبر ۱۹۸۸ میان اسپانیا، انگلستان و شیلی، با موضوعیت مبارزه با شکنجه منعقد شده است. در این قرارداد تصریح شده که اگر کسی در این سه کشور دست به شکنجه بزند و یا دستور این کار را صادر کرده باشد در دیگر کشورهای عضو این پیمان مشترک نیز تحت تعقیب قانونی قرار بگیرد. در همین رابطه و با تکیه بر این سند، ینوشه از سال ۱۹۸۸ به بعد است که می‌تواند در ارتباط با شکنجه و یا صدور حکم مورد پیگرد قانونی قرار گیرد و با این قانون ینوشه قادر است که از زیر بار جنایات قبلی خود فرار کند.

سؤال: تصمیم لردهای انگلیسی، مبنی بر امکان استرداد وی، اجرا خواهد شد؟
جواب: بله. اما امکان مانور وجود دارد. تمامی شواهد علیه ینوشه باید به جنایات وی بعد از ۱۹۸۸ گواهی دهند.

سؤال: آیا مواردی که از آن زمان به بعد انجام شده باشد وجود دارد؟
جواب: بله. تا الان از ۲۸ مورد صحبت می‌شود. اما کافی نیست که با این نمونه‌ها حکم در مورد وی صادر گردد. در ضمن این موارد نیز باید به تأیید قاضی تحقیق اسپانیایی "بالتازار گارزن" برسد.

سؤال: این روند چقدر طول خواهد کشید؟
جواب: طبق قوانین انگلیس این پروسه از سه ماه تا یک سال می‌تواند طول بکشد و تصمیم را نیز وزیر کشور انگلیس "جک استرو" باید اتخاذ کند. از طرف قاضی اسپانیایی به وزیر کشور انگلیس تفهیم شده که وی زمان را باید از دسامبر ۱۹۸۸ در نظر داشته باشد.

سؤال: وکلای مدافع ینوشه که تقاضای براءت کرده‌اند چقدر شانس دارند؟
جواب: از نظر حقوقی آنها هیچ شانسی ندارند و تنها امری که می‌تواند در این رابطه مطرح باشد و نظر هفت قاضی انگلیسی نسبت به عدم استرداد وی را به خود جلب کند، انداختن این مسئله در کانال سیاسی و مشروط کردن ادامه رابطه سیاسی انگلیس با شیلی است. اما در این مورد نیز باید صریحاً گفت که از جهت سیاسی نیز تصمیم در شیلی گرفته خواهد شد.

ترجمه و تلخیص از نشریه آلمانی زبان *سپای جوان*، شماره ۷۹، آوریل ۱۹۹۹

بقیه از صفحه ۲۵

سازمان ملی دانشگاهیان ایران....

در راه احیای زبانها و فرهنگهای خلقهای تحت ستم گام بردارند (سمینار از طرح ایجاد دانشگاه کردستان به عنوان یک نهاد مردمی حمایت کرد). خواست انقلاب ایران آن نظام دانشگاهی است که در جهت همگانی شدن آموزش عالی، در جهت آمیختن علم و عمل و در جهت قرار گرفتن دانشگاه در متن فعالیتهای گوناگون جامعه گسترش یابد.

بخش پایانی قطعنامه به استقلال نظام دانشگاهی و مدیریت شورایی پرداخته است. استقلال نظم دانشگاهی تنها به معنای استقلال اداری و مالی از دستگاههای اجرایی مملکتی نیست بلکه به معنای بازشناسی این واقعیت است که وجود هرگونه نهاد دیوانسالارانه و فن‌سالارانه برون دانشگاهی با مصالح جامعه مغایرت و تضاد دارد و در تناقض با اعمال حق حاکمیت مردم قرار می‌گیرد.

اما استقلال نظام دانشگاهی بدون تحقق روابط دموکراتیک در دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی امکان‌ناپذیر است. از اینرو قطعنامه با هرگونه سیاست انتصابی در دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی مخالفت می‌کند: جامعه دانشگاهی باید حاکم بر سرنوشت خویش باشد و با حس مسئولیت اجتماعی به انجام وظایف خود در راه ایجاد دانشگاهی مستقل بپردازد. مدیریت باید براساس مشارکت همه اعضای جامعه دانشگاهی (دانشجویان، کارکنان، استادان) و در قالب شوراهای هماهنگی سازمان یابد. این شوراها باید عالیترین مرجع تصمیم‌گیری در هر واحد آموزشی محسوب شود. در این قطعنامه همچنین تأکید شده است که تزکیه دانشگاهی... می‌باید براساس موازین و معیارهای تعیین شده توسط شوراهای هماهنگی انجام شود. و این چیزی نیست جز تکرار این نکته که در دانشگاهها نخست می‌باید به بازسازی و نوسازی پرداخت و نه به پاکسازی یا تزکیه. و در هر حال، آنجا هم که ضرورت این تزکیه پیش می‌آید باید پس از تشکیل شوراهای هماهنگی براساس معیارهای تعریف شده به وسیله این شوراها باشد و نه به دلخواه این یا آن مدیریت یا سیاست عوامفریبانه!

قطعنامه با تأکید بر نکته مهمی پایان می‌پذیرد: استقلال نظام دانشگاهی کمتر از استقلال قوه قضائیه یا قوه مقننه از دولت نیست. اصل تفکیک قوا در اینجا نیز باید اعمال شود: با توجه به نقش حیاتی مسایل آموزشی و دانشگاهی و با توجه به اهمیت استقلال نظام دانشگاهی خواستاریم که مفاد این قطعنامه و اصل استقلال نظام دانشگاهی در قانون اساسی که توسط مجلس مؤسسان تدوین می‌شود منظور و ملحوظ گردد.

نگاهی به این قطعنامه پرسش شما را درباره ادامه مبارزه و نقش و موقعیت این سازمان در شرایط جدید پاسخ می‌دهد. آیا این قطعنامه آواز قوی سازمان ملی بود؟ از آن پس چه شد؟ باید به یاد آورد که در آن ایام هر روز و هفته‌ای که می‌گذشت جو اختناق و سرکوب و خفقان شدت بیشتری می‌گرفت. پس در جامعه‌ای که به اعماق خفقان سیاه مذهبی یک نظام

پوپولیستی - شبه فاشیستی فرو می‌رفت سازمان ملی هم آهسته آهسته کند شد و کند شد تا از کار ماند. بسیاری از فعالان سازمان در اینجا و آنجا پاکسازی شدند و گروهی دیگر راه تبعید و مهاجرت پیش گرفتند و برخی هم به خاموشی زندان و انزوا دچار شدند، چند تنی هم به جوخه اعدام سپرده شدند. آنچه می‌ماند یاد همه مبارزان و همراهان و دوستان است که با جسارت و روشن‌بینی و صراحت و همراه با صداقت در انقلاب بزرگ ایران شرکت جستند و با این حضور و مشارکت خود، که مشارکت توده‌ها را نیز به همراه آورد، هم اهمیت اساسی مبارزه برای آزادیها را خاطر نشان کردند و هم در عمل از آن تکذیب‌نامه‌های ساختند علیه افسانه انقلاب اسلامی.

روشن بود که آن فضای نودولتان تاب چنین تکذیب‌نامه‌ای را نمی‌آورد و دوام آن را اجازه نمی‌دهد. و روشن است که اگر روزی در فکر پایه‌ریزی نظام دانشگاهی شایسته‌ای باشیم و یا در اندیشه پایه‌ریزی اتحادیه‌ای از دانشگاهیان ایران باشیم و یا بخواهیم در علل شکست و نقاط ضعف و قوت سازمانهای دموکراتیک در ایران اندیشه کنیم بازگشت انتقادی به تجربه سازمان ملی پر سود و پر فایده خواهد بود.

باز هم به یاد همراهان و همگامان و با یاد بیدار همه آنانی که نامشان تجربه بزرگ دانشگاه آن روزها و سازمان ملی را در ذهن من زنده نگه می‌دارد: کامران نجات‌اللهی (دانشگاه پلی‌تکنیک تهران)، نادر افشارناردی (دانشگاه تهران)، فرامرز بیگلری (دانشگاه صنعتی تهران)، ایرج فرومند (دانشکده فنی دانشگاه تهران)، سیدفتحی (دانشگاه پلی‌تکنیک تهران).

۱- تجربه سازمان ملی دانشگاهیان ایران در نوشته‌های برخی از اعضا و فعالان نیز موضوع ارزیابیهای انتقادی گوناگون قرار گرفته است. علاوه بر چند شماره فصلنامه آموزش و فرهنگ (شیراز، ۵۹-۱۳۵۸)، می‌باید از کاشوگر، نشریه گروهی از دانشگاهیان سابق ایران یاد کرد که شماره نخست آن در بهار ۱۳۶۶ و شماره سوم (و پایانی؟) آن در بهار ۱۳۶۸ در شهر نیویورک انتشار یافت و مقالات سودمند و برداشتهای انتقادی درباره فعالیتها و مبارزات دانشگاهیان در سالهای ۱۳۶۸-۱۳۵۶ است.

این نویسنده به هنگام تحریر این سطور به همه مدارک لازم دسترسی نداشت و همین امر می‌تواند سرچشمه کوتاهیها و فراموشیها و از قلم افتادگیها باشد. پیشاپیش پوزش نگارنده را بپذیرید. به عنوان نخستین تصحیح باید اضافه کرد که شماره اعضای هیئت دبیران موقت سازمان ۹ نفر بود که علاوه بر پنج نفر نمایندگان دانشگاههای تهران، چهار نفر هم از دانشگاههای شیراز، تبریز، مشهد و جندیشاپور عضویت آن را داشتند.



شماره ۶۰
فروردین ۱۳۷۸
آوریل ۱۹۹۹

ETEHAD KAR
AVRIL 1999
VOL 5. NO. 60

بها معادل :

۳ مارک آلمان
۱۰ فرانک فرانسه

نامه های خود را به آدرس های زیر
از یکی از کشورهای خارج برای ما
پست کنید

آدرس آلمان :

POSTFACH 150106
10663 BERLIN
GERMANY

آدرس اتریش :

POSTFACH 359
A 1060 WIEN
AUSTRIA

آدرس فرانسه :

HABIB K BP 162
94005 CRETEIL
CEDEX FRANCE

آدرس نروژ :

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5
NORWAY

آدرس کانادا :

(E.F.K.I.)
P.O. BOX 38555
LOWER LANSDALE RPO
NORTH VANCOUVER B.C.
V7L 4T7
CANADA

شماره فاکس سازمان
49-2241310217
شماره تلفن سازمان
۶۰۸۶۰۱۳۵۶ (۳۳)

آدرس پستی الکترونیکی
etehadeka@cybercable.fr

آدرس صفحه سازمان در اینترنت
WWW.etehadefedaian.org

ممنوعیت انتشار روزنامه زن، تشدید مجدد حمله به مطبوعات

امروز بعد از ظهر، دادگاه انقلاب اسلامی تهران، طی اطلاعیه ای حکم توقیف روزنامه زن را صادر کرد. قبلاً رهبرپور رییس دادگاه انقلاب تهران اعلام کرده بود دستور توقف انتشار روزنامه زن را به دلیل چاپ نامه ای از فرح دیبا همسر شاه سابق ایران در شماره روز شنبه ۱۴ فروردین و همچنین کاریکاتوری در شماره روز سه شنبه ۱۷ فروردین داده است که در آن موضوع دیده به تمسخر گرفته شده است.

توقیف روزنامه زن، اولین گام در تحقق تهدیداتی است که محمد یزدی در نماز جمعه تهران به عمل آورده بود و در کنار به اجرا گذاشتن حکم محکومیت کرباسچی و طرح استیضاح مهاجرانی، بخشی از برنامه تدارکاتی جناح ولایت فقیه و بازار برای انتخابات مجلس است.

ما توقیف روزنامه زن را محکوم می کنیم و تعطیلی این روزنامه را سرآغاز دور جدیدی از یورش به مطبوعات و سرکوب بیشتر آزادی های مردم می دانیم و همه نیروهای مترقی و آزادیخواه را به مقابله با این یورش ها فرامی خوانیم.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۱۸ فروردین ۱۳۷۸
۷ آوریل ۱۹۹۹

صیاد شیرازی، رئیس ستاد نیروهای مسلح رژیم ترور شد!

امروز صبح صیاد شیرازی، جانشین ستاد کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی، ترور شد. او ساعت ۶ و ۴۵ دقیقه صبح، هنگامی که عازم محل کارش بود، مورد حمله قرار گرفت.

صیاد شیرازی، از امرای ارتش جمهوری اسلامی و یکی از مهره های مهم در سرکوب جنبش مردم در بیست سال گذشته بود. نردبان ترقی او در حکومت اسلامی، با قضاوت های وی در فرماندهی سرکوب جنبش مردم کردستان در همان سالهای نخستین حیات رژیم آغاز شد و تا آخرین سمت او در جانشینی ریاست ستاد فرماندهی کل قوا، ادامه یافت.

تاکنون هنوز کسی مسئولیت ترور صیاد شیرازی را به عهده نگرفته است. اما با توجه به اوضاع متشنج جامعه ما، این ترور، می تواند در خدمت سرکوب جنبش مردم قرار گیرد و بهانه های لازم را بدست جناح ولایت فقیه و بازار بدهد که حملات جدیدی را علیه مردم، نیروهای آزادیخواه جامعه و مطبوعات کشور ما سازمان دهد.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۲۱ فروردین ۱۳۷۸
۱۰ آوریل ۱۹۹۹